

شوروی وارد این منطقه شدند. تمام منطقه گیلان و بندر انزلی را تصرف کرده و پایگاه پیشرفتهای بعدی خود در ایران تصور کردند. در آن تاریخ با وجود اینکه تشکیلات ارتش ما قادر به جلوگیری نبود ولی قسمتهای کوچک در سازمان موجود در آن تاریخ فداکاری و شهادت خودشان را در مقابل این فوای مهاجم به عرصه ظهور رسانیدند و افتخار این زده خوردهای نامناسب را شخص اعلیحضرت فقید به نام سرتیپ رضاخان فرمانده آذرباد یا قسمت تهران حاصل نمود و مورد فسر دانی تمام اهالی گیلان قرار گرفت. امروز شاید تمام محرمین گیلان در مقابل فداکاری رضاخان سر تعظیم فرود می آورند. بعداً در سال ۱۳۰۰ پس از وقایع کودتا که بزرگترین افتخار شاهنشاه فقید و مینا و میداه تحولات عظیم این کشور باستانی می باشد، سر پیشرو فوای مسلح ایران با فداکاری و زحمات طاقت فرسا کلیه منطقه گیلان و بندر انزلی را از دست متجاسمین و مهاجمین دولت شوروی که خیالات باطلی در سخر خود می پروراندند خارج نموده و کلیه منطقه گیلان را به مادر ایران بازگشت داد. مردمان گیلان و مخصوصاً بندر انزلی برای اینکه تا ابد افتخار این فداکاری را در آن منطقه به یادگار داشته باشند تقاضا نمودند که اعلیحضرت فقید نام خودشان را به عنوان افتخار به این بندر بگذارند.

این چند کلمه گفته شد برای اینکه جوانان کشور بدانند که این اسم بی مسامی نیست و اگر هزاران مجسمه در آن منطقه به نام نامی اعلیحضرت فقید برپا شود کار مهمی انجام نگردیده است.

در این موقع که ساعت ۱ بعد از ظهر بود جلسه پایان گرفت و ادامه آن به ساعت ۳ بعد از ظهر موکول گردید.

* * *

ساعت ۴ بعد از ظهر دنباله جلسه صبح به شرح زیر ادامه یافت.

سرتیپ آرموده: با اجازه ریاست محترم دادگاه به عرض می رسانم: دوز است که آقای دکتر محمد مصدق موجب تأخیر دادرسی می شوند. در جلسه رسمی دادگاه می گویند یا دادگاه نایج میل و اراده ایشان شود می گویند اگر نشود ولو اینکه هر عملی انجام دهند، در دادگاه حاضر نمی شوم. حتی دیروز از فرار گفته اند، حاضر نمی شوم، مگر اینکه با زنجیر ایشان را بیاورند. به هر جهت دیروز بعد از ظهر تضمین و تأمین می خواستند. امروز بعد از ظهر مدنی اها و امتناع داشتند که در دادگاه حاضر گردند. اینجانب به کرات عرض کرده ام که چون وظیفه سنگینی به عهده ام محول است، وظیفه خود را انجام خواهم داد. لازم می دانم در جلسه رسمی دادگاه صریحاً به آقای دکتر مصدق اظهار کنم که هرگاه به این وضعیت خاتمه ندهند همان طوری که خود گفته اند ولو اینکه با زنجیر باشند دستور خواهم داد ایشان را در دادگاه حاضر کنند. هرگاه در دادگاه شراوت کنند، دستور خواهم داد ایشان را با دستبند بیاورند. زیرا اهمیت امر بیش از آن است که این منتهم سرسخت تصور نموده.

در جلسه بعد از ظهر دیروز ابتدا قهر کرده دفاع نکردند. بعد وکیل مدافعشان عنوان کردند موکلشان باید دفاع کند. از طرف دیگر موکل می گوید: «وکیل مدافع را قبول ندارم». به عرض دادگاه محترم می رسانم: طبق اصول مساعدات عمومی و طبق آیین دادرسی و کیفر ارتش [دفاع شخص منتهم] چندین اجباری نیست. مقررات قانون چنین است که منتهم یا وکیل مدافع او به دفاع بپردازد. باید اگر دفاعی دارند یا منتهم یا وکیل مدافع به عمل آورند. اگر هم ندارند از ریاست محترم دادگاه استدعا می کنم و بوی ای اتخاذ فرمایند که هر چه زودتر این دادرسی خاتمه یابد. زیرا به نظر اینجانب مذاکرات به اندازه کفایت به عمل آمده و آن زمان فرا رسیده که وکلای مدافع تیسار سرتیپ رباهی یا خود ایشان دفاع کنند. بدیهی است هر گاه منتهم ردیف ۶ کیفرخواست در حدود موازین قانونی دفاعی دارد می تواند به عمل

آورد.

پس از این موضوع به عرض می‌رساند یکی از هموطنان من که از ادنی حضوری با ایشان ندارم و مقیم رفسنجان هستند، نامه‌ای به عنوان اینجانب نوشته‌اند که چون نامه ایشان نمونه‌ای از احساسات شاه‌دوستی و وطن‌خواهی ایرانی است، از ریاست محترم دادگاه اجازه می‌خواهم عین نامه ایشان در دادگاه قرائت شود و این نکته را به عرض می‌رساند برعکس آنچه وکیل مدافع تسخیری دکتر مصدق گفته‌اند و با یکی از وکلای دیگر که درست به خاطر ندارم، منظور اینجانب از قرائت و یا تقدیم این نامه‌ها به هیچ وجه تحریک دانش‌مندان محترم و یا برانگیختن احساسات ضد متهمین نیست. اینجانب بسیار مایل بودم که نامه‌هایی به نفع متهمین به عنوان اینجانب برسد که آن را نیز تقدیم دادگاه کنم. متأسفانه و با خوشبختانه تاکنون چنین نامه‌هایی نرسیده. بهر جهت اگر اجازه می‌فرمایند عین نامه را قرائت می‌کنم و تقدیم دادگاه می‌نمایم.

[اداستان ارتش نامه مزبور را که حاکی از احساسات شاه‌دوستی نویسنده و فشارها و تضییقاتی که برای او به‌گناه داشتن این احساسات در زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق فراهم شده بود قرائت نمود.]
نویسنده نامه که آقای عباس خاندانی مقیم رفسنجان است، در پایان نامه پیشنهادهای نموده که تقاضا کرده است در رادیو اعلام شده و در روزنامه‌ها برای اطلاع مردم منتشر شود. من اکنون از خبرنگاران رادیو و جراید تقاضا دارم که این پیشنهاد را برای اطلاع مردم بنویسند. متن پیشنهاد به این شرح است:

هر کس دکتر حسین قاضی‌وزیر امور خارجه سابق و نما غروب روز سی‌ام آذر دستگیر و یا محل اختفای او را به نحوی که بازداشت او برای مأمورین انتظامی میسر باشد به فرماندار نظامی و یا شهربانی اطلاع دهد، از طرف عباس خاندانی یک قصاب عکس توشیح شده اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و یک عدد پرچم ایران یا شیر و خورشید طلا و مبلغ ۷۵۰۰۰ ریال وجه نقد به شخص معرف اهدا و یکی از خیابانهای شهر رفسنجان و یا تنها شهری که مجسمه مبارک شاهنشاه در آن محل مصون از تعرض مانده است به نام او نام‌گذاری خواهد شد. نظر دادستان ارتش از اعلام نام معرف دریافت جایزه است.

اینجانب تردید ندارم که اگر عده قلیلی خائن و بی‌وطن قصد از بین بردن استقلال این کشور را به‌نظر دادستان ارتش و بنا به کیفر خواست بهره‌بری اشخاصی که زمام امور را ظاهرأ در دست داشتند دارا بودند، با وجود چنین افراد وطنخواه و شاه‌دوست و با این ایراز احساسات صداقانه و بی‌ریا کشور عزیز ما همان طوری که تارخ چندین هزارساله‌اش نشان می‌دهد تا ابد با نهایت افتخار و سربلندی و استقلال پایدار خواهد ماند. هرگاه در لحظاتی این کشور روزهای سخت و تاریکی را بگذرانند، با وجود همین مردان است که بزودی آن سختیها تبدیل به آسایش می‌شود و آن تاریکیها به روشنائی تبدیل می‌گردد.

چون نمی‌توانم این احساسات هموطنان خود را در این دادگاه منعکس نکنم، از ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم بنده را مانند یک دادخواه تلفی فرموده هر چه زودتر به‌داد اینجانب که به‌صورت کیفرخواست درآمده برسد. زیرا همه‌روزه هموطنان من از من به‌وسایل مختلف می‌خواهند که نتیجه این دادرسی هر چه زودتر معلوم گردد. استدعا می‌کنم اگر بیانات متهمین به‌طول می‌انجامد، به‌ساعات دادرسی بپردازید. استدعا می‌کنم اگر آقای دکتر مصدق نمی‌خواهند این دادرسی به‌انجام برسد و قصد می‌کنند هر لحظه با عنایونی جلسات را به‌تأخیر اندازند، تصمیم مقتضی

در مورد جلوگیری از قصد ایشان اتخاذ فرمایند.

رئیس، آقای دکتر مصدق، بفرمایید.

دکتر مصدق: بنده هیچ وقت در فکر این هم نبودم که نظریات خود را تحمیل دادگاه کنم. واقعاً قادر برای این کار نیستم. دادگاه هم بر فرض که باشد، گوش شنوا برای این کار ندارد. پس آنچه اظهار شد در این باب قویاً نپذیرم می‌کنم. بله بنده تا امروز دو مرتبه برای حضور در دادگاه علنی آوردم. علنی بنده و عدم حضور بنده برای این بود که نمی‌توانستم یا آزادی از خود دفاع کنم. اگر دادگاه تشکیل نمی‌شد و مرا یک سیاستی، یک موضوعی محکوم می‌کرد، امر می‌گردند بنده را تنبیه کنند. بنده نمی‌توانستم عرضی کنم. ولی وقتی دادگاه تشکیل شد، هدانه بمعنی «عدل» است و عدل چنین می‌خواهد این طور امر می‌کنند که دادگاه به عرایض متهم رسیدگی کنند و بگذارند متهم با نهایت آزادی از خود دفاع کند. اگر دفاع او صحیح و مستدل بود، البته مورد قبول دادگاه خواهد شد. اگر نبود دادگاه الزامی ندارد که به دفاعیات متهم توجهی بنماید. این محاکمه یک محاکمه سیاسی است. از هر کس بپرسند که دکتر مصدق برای چه محاکمه می‌شود؟ علت این محاکمه چیست؟ غیر از اینکه بگویند این محاکمه سیاسی است، جواب دیگری نمی‌شوند. پس وقتی که علت یک محاکمه سیاسی شد باید بمعنای اجازه داده شود که در سیاست یعنی در علل این تشکیل دادگاه نظریات خود را به عرض برسانند. چون تیسار ریاست محترم دادگاه فرمودند که در مسائل سیاسی به هیچ وجه وارد نشوم، و همچنین از آن چهار روز آخر مرادم تجاوز نکند، و به هیچ وجه به سوابق جرمانی که علت این پیش آمد شده مطالبی عرض نکنم. به این جهت آمدن خود را در دادگاه لازم نمی‌دانستم. ولی بعد از اینکه فرمودید، یعنی شما این طور نگفتید، ولی فرمودند حضور بنده در اینجا اجباری است و اگر نیایم همان طور که فرمودند بنده را بازنجیر و دستبند بیآورند گفتیم چه لزومی دارد که من زحمت زنجیر و دستبند به کسی بدهم؟ وقتی که این قضیه حتمی است، خودم در دادگاه حضور می‌یابم و الآن هم آمده‌ام و حضور هم پیدا کرده‌ام. چون اجازه نمی‌دهند در آن مسائل از خود دفاع کنم، ناچار در اینجا شرف حضور پیدا کرده‌ام و با اجازه شما می‌نشینم مخصوصاً صحبت‌های آن مرد برای من فرح بخش است. گوش می‌دهم و استماع می‌کنم.

رئیس: باز بار دیگر متذکر می‌شوم دادگاه برای دادرسی تشکیل شده و جز اعمال عدالت از روی وجدان و شرافت نظری ندارد. ضمناً موضوع مورد بحث این دادگاه هم روشن است...

دکتر مصدق: بسیار خوب.

رئیس: ... که شما از آن تجاهل کرده و با درست توجه ننموده می‌خواهید به بحث‌های خارج از موضوع کبفرخواست پرداخته موضوع را جنبه سیاسی دهید که این دادگاه برای آن تشکیل شده. یقیناً خود بهتر می‌دانید که کبفرخواست دادستان درباره شما عبارت از این است که بعد از دریافت فرمان عزل به جای اطاعت از فرمان شاهنشاه بدون داشتن سمت رسمی مبادرت به اقداماتی نموده‌اید که مشمول ماده ۳۱۶ طبق ادعای دادستان شده است. اکنون می‌توانید به آزادی هر چه در دل دارید در موضوع رد کبفرخواست و اینکه اعمال واقع شده منطبق با آن ماده نیست و چنانکه امروز صبح هم تمام وقت جلسه را اختصاصاً به بیانات خود دادید، دفاعیات خود را ادامه دهید. اگر دیگر دفاعی علاوه بر بیانات و لوابیح گفته شده ندارید نیز بدون اینکه منظر به موضوع سیاسی و غیره شوید بیان کنید.

دکتر مصدق: اگر فرمان صادر نمی‌شد، هیچ‌یک از این وقایع که سه روز یا چهار روز آخر سرداد روی داد پیش نمی‌آمد. علت تمام این وقایع صدور فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی است. پس وقتی که من اجازه نداشته باشم راجع به این فرمان و راجع به عدالتی که سبب صدور این فرمان شده است چیزی عرض نکنم، دیگر عرضی ندارم و

منتظر حکم دادگاه می‌شوم.

رئیس: چون موضوع فرمان که پایه تشکیل این دادگاه بوده در صلاحیت مطرح و خانمه بافته موردی برای اعاده به آن نیست.

دکتر مصدق: خیلی خوب.

رئیس: و ضمناً در پاسخ شما هم اظهار می‌شود اگر بفرمان اطاعت نموده و قانون اساسی را محترم شمرده بودید، دادستان موضوعی برای کیفرخواست شما نداشت و دادگاهی هم قطعاً تشکیل نمی‌شد. اکنون برای آخرین مرتبه سؤال می‌شود آیا دفاعی دارید بکنید؟

دکتر مصدق: برای آخرین مرتبه عرض کنم آ به فرموده خود ریاست دادگاه این دادگاه به امر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تشکیل شده است. یعنی دادگاه باید پیروی از نظریات شاهنشاه که مؤسس این دادگاه است بفرماید. موضوع دستخط یک مسئله اختلافی در قانون اساسی بین اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و نخست‌وزیر مملکت بوده. همیشه در هر مملکتی اختلاف نظر بین شاهنشاه و نخست‌وزیر مملکت پیدا شده و این مسئله با توافق نظر طرفین یا مجلس شورای ملی حل شده است. اگر نظر محترم آقایان باشد در انگلستان در ۱۹۳۶ اختلاف نظر بین پادشاه انگلیس و مستر بالدوین [نخست‌وزیر وقت] در گرفت و موضوع ازدواج مادام سیمپسن بود...

رئیس: با صحبت این دادگاه مورد ندارد.

دکتر مصدق: بسیار خوب؛ من عرضی ندارم. [دکتر مصدق به جای خود نشست.]

رئیس [خطاب به منشی دادگاه]: بنویسید «جواب ندادند» هیچ نریدی نسبت در یک کشور قانون حکومت می‌کند نه نظر اشخاص.

دکتر مصدق: بله.

رئیس: والسلام. اگر فرمایشی ندارید که دادگاه عرضی ندارد. ولی می‌توانید قانوناً هر چه در اطراف کار دادگاه و طبق قانون دارید بفرمایید. دادگاه استماع خواهد کرد.

دکتر مصدق: بنده وقتی که اجازه نمی‌دهید صحبت کنم دیگر چه عرضی دارم؟ شما که نمی‌گذارید.

رئیس: یعنی موضوع بالدوین و قانون اساسی انگلستان هم مربوط به این دادگاه است؟

دکتر مصدق: آقا، همه مسائل دنیا بهم مربوط هستند.

رئیس: بسیار خوب. همین صحبت‌های خود را ادامه دهید تا معلوم شود دادگاه هیچ گونه تزییقی در دفاع شما فراهم نساخته و نمی‌سازد.

دکتر مصدق: اختلاف نظر در قانون اساسی بین شاه مملکت و نخست‌وزیر چیز تازه‌ای نیست. اگر نخست‌وزیری راجع به دستخط شاهنشاه نظری داد و گفت آن نظر صحیح نیست اعم از اینکه آن قانون باشد و یا سابقه باشد و یا سابقه و عادات ممالکی که مهد مشروطیت و قانون اساسی هستند... مشروطیت ما زاده فکر ایرانی نیست. مشروطیت ما اقتباس از قانون اساسی بلژیک و شاید بعضی از ممالک دیگر است. پس وقتی که ما می‌خواهیم در یک اصلی از اصول قانون اساسی خودمان تصمیم بگیریم، باید اول به سابقه مملکت خودمان مراجعه کنیم. اگر در مملکت ما سابقه‌ای نباشد چون مشروطیت طول زیادی نداشته، به سوابق ممالک دیگر رجوع کنیم. در آن سوابق آنچه را در صلاح مملکت است استناد نماییم. پس وقتی که می‌خواهم روی سوابق ایران صحبت کنم، می‌فرمایید: «نسه نکتیده». وقتی که می‌خواهم روی عادات و سوابق ممالک دیگر عرض کنم، می‌فرمایید: «مال دیگران مال خودشان است؛ به ما

مربوط نیست. این دستخط عزل که برای بنده صادر شده است در این مملکت سایه دارد. در همین مملکت عزل و نصب سابقه دارد.

رئیس: این دادگاه با نخست‌وزیر طرف نیست.

دکتر مصدق: من نخست‌وزیر نیستم!

رئیس: کیفرخواست راجع به شخصی است که از طرف اعلیحضرت عزل شده. دستخط هم رسیده و رسیده داده. در تمام این مباحثی که تکرار می‌فرمایید، دادسرخ داده‌اید و این طور به نظر می‌آید که دیگر مطلبی ندارید. اتناً وقت دیگر متهمین را تلف می‌کنید.

دکتر مصدق: به هیچ وجه بنده نمی‌خواهم وقت دادگاه را تضییع کنم.

رئیس: دادگاه نمی‌تواند مفسر قانون اساسی باشد. نمی‌تواند به قوانین سایر کشورها هم رسیدگی کند. آنچه از شما بعد از ساعت ۶ صبح ۲۵ می‌خواهد، این است که پاسخ کیفرخواست دادستان را بنهید و بگویید این جریمه‌های منسبه اصلاً صحیح است و یا نه و عمل شما منطبق با ماده ۳۱۷ می‌باشد یا خیر؟

دکتر مصدق: روز ۲۸ مرداد خانه بنده را غارت کردند و مرا گرفتند و آوردند اینجا. همین.

رئیس: پس دیگر دفاعی ندارید بکنید؟

دکتر مصدق: دفاع من این است که توقیف بنده، حبس بنده، محاکمه بنده، جنبه سیاسی داشته و علنی داشته است.

رئیس: پس نمی‌خواهید دیگر دفاع کنید؟

دکتر مصدق: شما نمی‌خواهید، من چه کار کنم؟ بسیار خوب.

رئیس: بسیار خوب.

دکتر مصدق: بنده منتظر حکم دادگاه هستم.

سر تپ از موده: به عرض می‌رسانم عدالت حکم می‌کند که ریاست محترم دادگاه موقع دفاع را به مستهم دیگر واگذار فرمایند. زیرا به نظر دادستان ارتش بیش از این جایز نیست که وقتی یک پیرمرد هفتاد و چند ساله اقرار صریح به جرم می‌کند، موجباتی فراهم شود که چندین مرتبه اقرار کنند. به نظر دادستان ارتش ایسن از عدالت دور است. از مخیرین جرایم استدعا دارم این چند جمله‌ای را که دکتر مصدق در آخرین بیاناتش اظهار داشت به سمع ملت ایران برسانند. دکتر مصدق صریح گفت اگر فرمان شاهنشاه نبود هیچ آن وقایع آن چهارروزه روی نمی‌داد. منتهای کیفرخواست دادستان ارتش همین است که دکتر مصدق گفت. همین است که به کرات اینجانب در این دادگاه گفته‌ام دکتر مصدق می‌گوید: «یاغی شدم چون شاهنشاه فرمان عزلم را صادر کرد.» اینکه بسا سلسله و عوامفریبی دیگر می‌بیند در این دادگاه محکوم است استناد به قوانین انگلستان می‌کند. باید بدانند دوران عوامفریبی دیگر با این جمله صریحی که گفت علت ظفیاننش آن فرمان بود، گذشت. هر طفل دبستانی می‌داند که در این زمان امور سلطنت انگلستان به عهده طایفه نسوان است. اگر گفتار دکتر مصدق منشاء اثر بتواند فرار گیرد، در ایران هم ممکن است امور سلطنت را به عهده نسوان خاندان سلطنتی محول کرد عوامفریبی می‌کند.

هیچ گاه در هیچ کشوری بین پادشاه و نخست‌وزیر اختلاف آن هم بر سر قانون اساسی در نمی‌گیرد. اساساً در همه کشورهای شاهنشاهی ایران سنت بر این جاری است و قانون اساسی این است که شاه مالوق قوای مملکت است. این مرد یاغی، این مجرم خجالت نمی‌کشد می‌گوید: «من و شاه اختلافی داشتیم بر سر قانون اساسی کشور.»

واقعاً که و فوج است. اینکه می‌گوید در زمانی نخست‌وزیر انگلستان با پادشاه آن مملکت اختلاف پیدا کرد، صرف‌نظر از اینکه موضوع به نحوی نیست که این مرد می‌خواهد آن‌را با فرمان عزل خود مقایسه نماید. به این دادگاه و به این کشور چه مربوط است؟ این عیناً همان موضوعی است که روزی گفتیم این گفتار مصدق چنین است که چون در قانون اساسی بلژیک با کشور خارجی مثلاً منتهب رسمی آن کشور مصرح نیست، ما هم در کشور ایران بگوییم اصل اول متمم قانون اساسی را قبول نداریم. جسارت و وقاحت را به حد اکثر رسانده. اقرار صریح به جرم کرد. شاید از روز اول گفتیم که دفاعی ندارد بکند. اینکه می‌گوید در مورد عزل وزیران یا نخست‌وزیر سابقه در ایران وجود دارد مگر شما داورسان محترم در فرار صلاحینی که صادر فرمودید که هیچ دادگاهی در مورد اعلام صلاحیت قراری بدان مشروعی و با ذکر دلیل صادر نمی‌کنند مگر در آن قرار چندین مورد سابقه را بیان نکرده‌اید؟

این مرد تصور می‌کند در کشور ایران هیچ کس هیچ نمی‌فهمد و هیچ نمی‌داند جز خود او. به هر حال باز هم از ریاست محترم دادگاه استدعا می‌کنم به متهم دیگر اجازه فرمایند دفاع کنند. زیرا دکتر مصدق صریحاً چندین دفعه گفت دفاعی ندارد. این نکته را نیز توجه فرمایید که ضمن احضار اشخاص به دادگاه و ضمن جلسات اولیه دادگاه دکتر مصدق بسیار صحبت نموده و دفاع کرده که کلیه در پرونده ثبت و ضبط است. واقعاً دیگر چه می‌گوید بالاخص وقتی صریح می‌گوید: «دفاعی ندارم»؟

یک نکته‌ای را باید به عرض برسانم که باز هم راه عوام‌فریبی این مرد بکلی مسدود شود. ضمن بیاناتش گفت ریاست محترم دادگاه که می‌گوید دادگاه به امر اعلیحضرت همایسون شاهنشاهی تشکیل شده، تکلیف معلوم است. توضیحاً به عرض می‌رساند که طبق نص صریح قانون اساسی فرمانروایی کلی ارتش به عهده شخص پادشاه است. در تمام کشورهای دنیا دادگاه‌های نظامی بنا به امر فرماندهی محل تشکیل می‌گردد. در قانون دادرسی و کیفر ارتش نیز این موضوع پیش‌بینی شده است که ماده ۲ و ماده ۲۶ این قانون عیناً قرائت می‌گردد:

[مواد مذکور قرائت شد.]

ملاحظه می‌فرمایید که این مرد چگونه سوءاستفاده می‌کند. قصد منسوب کردن اذهان را دارد. آیا مفهوم اینکه طبق مقررات قانون دادگاه نظامی به امر بزرگ ارتشداران فرمانده تشکیل می‌شود این است که مقام بزرگ ارتشداران فرمانده دخالتی در جریان دادرسی می‌نمایند؟ اگر چنین است پس هر مقامی در کشور که امر به تشکیل سازمانی می‌دهد و یا امر به رسیدگی به کاری را صادر می‌نماید، مفهومش این است که در شئون آن کار دخالت می‌کند؟ در این مورد هم سفسطه و مغالطه می‌نماید. اتفاقاً خوب به خاطر دارم که در روزی خود این مرد در منزلش برای همین ماده قانونی از من توضیح می‌خواست. وقتی توضیح خود را بیان داشتم، خرد شرمی در تأیید این ماده قانونی بیان داشت...

دکتر مصدق: بعداً هم نسخه‌ش نمودم.

سررتیب از موده... و بسیار سابقه موجود است که خودش روی همین قانون به عنوان وزیر دفاع ملی اقدام نموده است. اکنون که بین حرفم حرف زد استفاده می‌نماید، نه سوءاستفاده. بین حرف من جسارت می‌کند با بی‌سزاکی حرف می‌زند و می‌گوید: «بعد هم نسخه‌ش کردم». «دادستان ارتش این اظهارش را صدرصد تأیید می‌کنند. در یکی از جلسات بحث کردم که این مرد در دادرسی ارتش سه کار قابل توجه کرد با سوء نیت برای متلاشی ساختن ارتش؛ برای اینکه در اواخر مرداد با رئیس‌جمهور شود و یا پادشاه. اولین عملی که کرد این بود که هر چه در قانون دادرسی و کیفر ارتش مقام سر فرماندهی که روزی بحث کردم ارتش بدون سر فرمانده مانند پیکر بی‌سر است هر چه مقام

بزرگ‌ارتنشانان فرمانده قانوناً اختیار داشتند نسخ کرد. عمل دوش که خیلی خوشمزه بود این بود در دادگستری یعنی عدلیه که طبق قانون اساسی قضات مصونیت و استقلال قضایی داشته حتی دیوان کشور را منحل کرد. ولی در دادرسی نظامی که در هیچ کجای دنیا افسر استقلال ندارد با خدعه و سالوس و ریاکاری گفت افسران قضایی نباید مستقل باشند. سومین کارش این بود که گفت آن افسران مستقل حتی اگر تغییر انضباطی کنند هیچ مقامی در ارتش حق ندارد آنان را تنبیه انضباطی کند. این سه کار برجسته‌ای بود و اصلاح اساسی بود که این آقا در دستگاه قضایی ارتش نمود. بهر جهت این توضیح اوقات تحمیلی است که دکتر مصدق می‌نماید. بنده دیگر عرضی ندارم مگر اینکه باز موجبات عرض پیدا شود.

در این موقع ده دقیقه تنفس داده شد.

پس از تشکیل مجدد جلسهٔ دادرسی، رئیس خطاب به سرنایب ریاضی گفت:

تیمسار ریاضی، خودتان دفاع خواهید کرد یا وکیل مدافع؟

تیمسار ریاضی: بنده وکلای مدافع اینجانب دفاع خواهند کرد و مطالبی را به عرضی دادگاه خواهند رساند. بعداً

اینجانب نیز توضیحاتی عرض خواهم کرد.

سرلشکر مهر جلالی: قبل از اینکه شروع به مدافعه نمایم، لازم می‌دانم به عرض برسانم که قبلاً چند کلمه‌ای در اطراف دو ایرادی که تیمسار دادستان محترم به بنده وارد ساخته‌اند یک مرتبه در جریان اولین اعتراض اینجانب به صلاحیت دادگاه و یکمرتبه دیگر باز در جواب دومین اعتراض بنده به صلاحیت دادگاه عرض می‌کنم و بعداً شروع به مدافعه نمایم. مدافعه بنده دارای دو قسمت است. چون در گیرخواست دادستان محترم تیمسار ریاضی را شریک آقای دکتر مصدق در نوطه و سوءنصد نمودند، بنده بایستی مطلب وجود نوطه‌ای را با توضیح در طرز عمل مرتیب ریاضی در دوران تصدی ریاست ستاد ازین بردارم. قسمت دوم مربوط است به جریان ۲۵ تا ۲۸ مرداد. تیمسار دادستان محترم در جواب اولین اعتراضات بنده به صلاحیت دادگاه قدری راه افسراط و مبالغه پسیموده مختصر اثباتکاری نموده ایراد غیر وارد به بنده گرفتند و تعجب فرمودند که چرا سر بازی چون من عمداً یا سهواً آقای دکتر مصدق را به نام نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی نام برده‌ام. و چنین نتیجه گرفتند شخصی که به اتهام جنایت به محکمه جلب شده نمی‌تواند نخست‌وزیر نامیده شود. پس اطلاق کلمه «نخست‌وزیر» به یک نفر جنایتکار در خود سر بازی چون من نمی‌باشد. از تذکر ایشان خوشوقت هستم. ولی چه چاره‌ای می‌توان آندیشید؟ نام آقای دکتر مصدق توأم با نخست‌وزیری است و نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی بوده است و امروز در حضور دادگاه محترم در نتیجهٔ تسرد و عصیان حضور پیدا کرده است.

از طرف دادستان محترم متهم به جنایت می‌باشد. چون تاکنون از طرف دادگاه محترم محکومینی پیدا نکرده و جریان امر مراحل اولیه را می‌پیماید و چون بنده طبق موازین قانونی در این دادگاه نه مدعی خصوصی و نه مدعی عمومی ایشان می‌باشم. لذا حق ندارم کسی را که هنوز محکومیت ندارد جانی و جنایتکار نامیده و با او مثل یک نفر جنایتکار رفتار نمایم. مع هذا اگر گفته می‌شود نخست‌وزیری در نتیجهٔ لغزش به محکمه دعوت شده است و با کسی در نتیجهٔ جنایت به محکمه دعوت شده است قطعاً نخست‌وزیر بوده است. نه برخلاف قواعد و اصول صحیح شده و نه برخلاف تربیت و نزاکت عملی انجام گرفته است.

تیسار دادستان محترم ایشان را جنایتکار و مجرم می‌دانند. البته دادستان مختار است. ولی بنده مثل یک شخص بیطرف تا قبل از صدور رأی متین دادگاه محترم همیشه با ایشان مثل یک منم که به اتهام جنایت به محاکمه جلب گردیده است، می‌نگرم. دادستان محترم با تمام قوا میل ندارد که وکلای مدافع از حصار روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد پای پیرون بگذارند. بنده هم موافق و موکل اینجانب نیز که در همین حصار پای بند و گرفتار می‌باشد موافق است. ولی وقتی دیده می‌شود ایشان از خارج این حصار دلایل و براهینی بر علیه متهمین جمع‌آوری می‌نمایند که در این حصار مورد استفاده قرار داده کیفرخواست را مستدل و منطقی جلوه دهند، دلیل ندارد که منم حق نداشته باشد اقلاً یک از هزار از مطالبی که خارج از این حصار به نفع خود تشخیص می‌دهد در این چهار دیوار روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد مورد استفاده قرار ندهد. پس اگر با اجازه دادستان محترم بنده بخوام در خارج این دیوارهای فولادین در پی مطالب و قضایا و حوادثی بگردم که بر له موکل در حضور هیئت محترم دادگاه عرضه نمایم، ناچارم سرتیپ ریاحی را رئیس ستاد ارتش و آقای دکتر مصدق را وزیر دفاع ملی بنامم. این نامگذاری مربوط به روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد نیست که من پا در حصریم و میدان عمل تیسار دادستان محترم گذارده باشم که چوب تکثیرشان را در لغافه دوستی و اظهار تأسف به طرف اینجانب حواله فرمایند. در بیانات شیوای دادستان محترم که قطعاً با کمال دقت توجه فرموده‌اند مشاهده می‌گردد که مطالب و کلماتی که به وسیله وکلای مدافع گفته می‌شود اغلب به طوری تعبیر و تفسیر می‌فرمایند که به نظر عموماً رسید مقصودشان فقط مرعوب کردن وکلای مدافع می‌باشد تا از این راه آزادی در بیان حقیقت را از لحاظ مدافعه برخلاف اصول دادگاه محدود فرمایند. اگر منم و یا وکیل مدافع مرعوب شد از ذکر دلایل و مطالبی که به نفع خود تشخیص می‌دهد در نتیجه تلقین و تبلیغ دادستان محترم خودداری نماید آزادی بیان خود را از دست می‌دهد. وکیل مدافع مقید هیچ وقت نمی‌تواند ادعای محترم را در توفیق به کشف حقایق که باید به صدور رأی متین دادگاه منجر شود کمک نماید. شاید تعبیر گفتار منم و وکیل مدافع و استنتاج از آن به وسیله دادستان محترم برای اثبات کیفرخواست مفید و یا ضروری باشد. در این مورد یعنی نیست که دادستان محترم نقاط ضعف را جستجو کرده مثل یک نفر نظامی حمله اصلی را معطوف به این نقاط فرماید تا پس از درهم شکستن مقاومت منم استفاده از موقبت و محل آن کنند. ولی تفسیر و تحریمی که این نتایج قانونی را دربر نداشته از لحاظ استدلال و اقامه دلیل در دادگاه مورد استفاده نباشد و صرفاً از نقطه نظر ایجاد رعب و تردید و جلوگیری از آزادی بیان وکلای مدافع به عمل آید. یقیناً در خور مقام ارجمند دادستان محترم که دادرسی و اجرای عدالت مفهوم حقیقی نام ایشان است نمی‌باشد.

تیسار دادستان محترم، هر عمل و خلافی محدود به یک زمان معین می‌باشد. و خارج از این حدود اشخاص صفات متمیزه و سوابق خود را حفظ می‌نمایند. شما آقای دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی را به مجرم اعمال روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد نسبت تعقیب قرار داده‌اید. بنده هم واقف هستم و میل ندارم طبق استدلال و نظریات شما از این حدود خارج شوم و وظیفه‌ای هم ندارم. ولی اگر بخوام دلایلی هم در گذشته جستجو کنم و استنادی به قبل از ۲۵ مرداد بنمایم، مجبورم اشخاصی که یا نامی که معرف حقیقی آنهاست در حضور دادگاه محترم معرفی کرده و برای نجات موکل خود گوشش نمایم. در این راه از حدود نزاکت و بی طرفی خارج نمی‌شوم. برای اجرای حق و عدالت نهیدید و تکثیر و ملامت را لازم نمی‌دانم. دادگاه محل احقاق حق است و حاکم کسی است که سخنانش مستدل و دلایلش قویتر و منطقیتر باشد. استدلال ادعا و بیان دلایل لازمه‌اش این نیست که بنده از حدود ادب خارج شده برخلاف وجدان و تربیت عملی انجام دهم.

رعایت اصول تربیت و نام بردن شغل متهمین قبل از ۲۵ مرداد که خارج از کیفرخواست دادستان محترم می‌باشد

گناه کبیره نبوده که تیمسار دادستان محترم از ادای این کلمات اظهار تأسف و دلسوزی فرمودند. شاید به نظر دادستان محترم بنده در رعایت شرایط ادب قدری نسبت به آقای دکتر مصدق افراط نموده‌ام. ولی لازم است به عرض برسانم که حفظ شرایط ادب از مختصات اینجانب بوده، و علاوه بر حالت و سوی سفید، کمر خمیده و پاهای لرزان و رنگ پریده ایشان هر به‌بند و را مجبور به رعایت ادب و حفظ نزاکت می‌نماید. حتی هیئت محترم دادگاه نیز همیشه اصول ادب و احترام را رعایت فرموده‌اند. بنده دادستان دادگاه نیستم که بتوانم با گفتار و استدلال و طرز بیان که زیبنده و پسندیده مقام دادستانی است متهمین را تحت تأثیر نفوذ قرار داده میانی کیفرخواست را محکم و مسلم و اجرای آن را تسریع نمایم. بلکه بنده وکیل مدافع هستم و در گفتار خود رعایت موازین قانونی را آزادانه می‌کنم و در جمع‌آوری مدارک و دست بردن به طرف عوامل و علی که اعتراضات وارده را موجه ساخته و دفاع از موکل را تسهیل می‌نماید مختارم. لذا اگر در بیان مطلب راه حقیقت پیموده و شرایط ادب نگاه‌داشته‌ام شاید در خور تحسین و تمجید باشم. رعایت ادب و نزاکت در مقابل شخصی که دارای هیچ‌گونه قدرتی نبوده و منشأ اثر نمی‌باشد و در نتیجه عدالت گرفتار است. جوانمردی را به ثبوت رسانیده قابل تحسین است.

فاصله گرفتن از مردمان مفتر و مقامات صاحب نفوذ در دوران قدرت و توانایی و چاپلوسی ننمونم و برای گمراهی و فریب دادن او خوب را بد و بد را خوب مجسم نساختن و این مرکز قدرت را به خیانت نردبان ترقی و موفقیت قرار ندانم. عزت نفس و تکبر باطنی و عدم توقع را به ثبوت رسانیدن، قابل تمجید می‌باشد. اگر امروز شرط ادب بجای می‌آورد، دیروز در هنگام قدرت آقای دکتر مصدق هرگز به پایبوسی و دستپوشی ایشان نرفتم. سر تعظیم فرود نیاوردم. نشی و تقاضایی نکرده و وسیله و واسطه‌ای برای انفعال پست و مقام تراشیدم. حتی تقویض شغل و مقام را از طرف ایشان نپذیرفتم و برای خوش‌آیند ایشان گزارشات فریبده ندادم. در هر موقع عیبی به‌نظرم رسید گفتم. در مأموریتها از دولت اگر معایبی دیدم صراحتاً به عرض رسانیده باکی نداشتم و از نتایج بد احتمالی آن نهراسیدم. پرونده‌های گویای آبادان و اهواز و بهبهان و دزفول و کرمانشاه و کردستان شاهد این مدعا بوده و اثبات می‌نماید که همیشه با بی‌نظری انجام وظیفه نموده و بر خلاف وجدان و برای استرضای خاطر اشخاص حرفی نزده و قدمی برنداشته‌ام. صلاح و سعادت کشور را همیشه در هر جا بر همه چیز ترجیح داده‌ام. امروز هم در این دادگاه با پشتیبانی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و با اتکای خدا و به نفس هیچ‌وقت بر خلاف وجدان حرفی نخواهم زد و عملی انجام نخواهم داد. علیهذا اگر در بیانات من راجع به آقای دکتر مصدق تا آن جایی که مربوط به موکل من بوده است از راه نزاکت خارج نشده‌ام. برای خوش‌آیند ایشان نبوده بلکه معرف عدالت و اخلاق من بوده.

اگر آقای دکتر مصدق را به‌نام نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی نامیده‌ام، تیمسار دادستان محترم را مطمئن می‌نمایم که منظورم قبل از تاریخ ۲۵ مرداد بوده است. در این حصار ۲۵ تا ۲۸ مرداد که قلمرو و میدان عمل شما می‌باشد با این القاب وارد نمی‌شوم و احترام حریم شما را هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم. شما چندین روز از این قلعه مستحکم خارج شده در فضای آزاد به‌ناخت و ناز مشغول و فرسنگها از قلعه‌ای که خود بنا نموده‌اید و همه را در آن محبوس می‌دانید دور افتادید. ولی اگر وکیلی متهمی را به‌نام شغلی که در خارج از این قلعه دار بوده است بپناهم فوراً آیه تکفیر را نازل ساخته او را با حلقه‌های زنجیر پولادین کیفرخواست که محدود به روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد است بسختی می‌بندید و اجازه نفس کشیدن نمی‌دهید.

تیمسار دادستان محترم در تشریح و تفصیل کیفرخواست به‌درجه دادن بنده به‌متهمین ایراد فرموده توجه نفرمودند که بنده بر خلاف عادت عملی انجام نداده‌ام. آنچه را که تا امروز در دوران خدمت نمودم امروز هم در محضر دادگاه

و با اجازهٔ دادرسان محترم افتخار آن را حاصل کرده و عادت دیرین خود را تجدید نموده بمتهمین درجه دادم. خدایا شکر گزارم که همیشه مرا مشاء کار خیر فرار داده خدمت و محبت بهم میهنان را در دسترس هست و توانایی من قرار داده است.

ندای همت مردان پاکبازانم که از محبت با غیر دشمن خویشند

دادستان محترم بک ایراد منطقی دارند که چرا بمتهم ردیف ۲ طبق نامگذاری ایشان، یک مرتبه بدون طی مدتهای قانونی و در نظر گرفتن مراحل درجات عالیترین درجه داده شده است. زیرا متهم درجه ۲ با متهم درجه ۱ قابل قیاس نیست.

ز احمد تا احمد یک مسیر فرق است جهان‌اندر همین یک مسیر فرق است

اگر آقای دکتر مصدق را متهم درجه ۱ بنامیم، معلوم نیست چه درجه‌ای بمتهم دیگر داده شود تا عدالت و انصاف رعایت شده میزان سنجش و مقایسه بین دو متهم بدست آید. متهم درجه ۱ که قدرت و توانایی فوق‌العاده برای خود فراهم نموده و تمام مراکز قدرت را تحت الشعاع قرار داده و بنا به گفتهٔ دادستان محترم دستگاه مخوفی ایجاد و به کار انداخته و اداره می‌نموده است با سرنیپ ریاحی یک نفر سربازی خیر از امور سیاست چه تناسب و چه وجه شبیهی داشته که درجهٔ زیر آن سرنیپ ریاحی باشد. این ایراد دادستان محترم وارد و مورد گواهی اینجانب می‌باشد. وکیل مدافع لزومی ندارد که استدلال‌ات دادستان محترم را که کلمهٔ «مدعی عمومی» دربارهٔ ایشان به‌نظر صادق است قبول نموده، سرنیپ ریاحی را در ردیف آقای دکتر مصدق قرار دهند. آقای دکتر مصدق در امور کشوری و لشکری هم ردیف نداشتند. به‌طوری که همه از وقایع این دوران اخیر اطلاع دارند عموم وزراء و کلا و احزاب، ارتشپه‌ها تحت الشعاع افکار ایشان قرار داشته و هیچ‌یک در ردیف ایشان نبوده‌اند.

خود دادستان محترم در بیاناتشان این ادعا را ثابت نمودند و آقای دکتر مصدق هم صراحتاً به‌عرض دادگاه رسانیدند که خود محور اصلی امور بوده و بقیه و همه مثل میلرنها سیارانی که در منظومهٔ شمسی قرار دارند در حول محور به‌وسیلهٔ یک قوهٔ جاذبهٔ نامرئی بودند. بیانات آقای دکتر مصدق و اعمالشان با کمال روشنی واضح و مسبرهن می‌سازد که اصولاً نسبت به سرنیپ ریاحی آن اعتماد و اطمینانی که لازمهٔ همکاری نزدیک می‌باشد نداشته است. یکرنگی و سرسوتری در میان نبوده و عدم رضایت از سرنیپ ریاحی از گفتار ایشان کاملاً مشهود می‌گردد. این وضعیت و موقعیت کوچکترین گمان را در همکاری بین دو متهم از بین برداشته و کمترین سوءظنی به جای نمی‌گذارد. ولی در نتیجهٔ فرضیه‌ای که در قبال دادستان محترم به‌وجود آمده است، می‌خواهند به‌زور و فشار و دلائل غیر وارد سرنیپ ریاحی را در ردیف آقای دکتر مصدق قرار بدهند.

اما شما دادرسان محترم متوجه تمام نکات بوده به‌اصرار و ابرام دادستان محترم توجه نخواهید فرمود. می‌دانید و قیاس به‌نفس می‌کنید که افسران ارتش همه بی‌تقصیر و همه خدمتگزارند. بستنید و بی‌جهت این سرباز فداکار را آلوده و گرفتار امور سیاسی نخواهید نمود و ارائهٔ طریق نخواهید کرد و اجازه نخواهید داد که این مردمان خدمتگزار که یکی از آنها سرنیپ ریاحی است در راه خدمت به کشور جان خود را در رکاب شاهنشاه با سربلندی و افتخار فدا نمایند.

رئیس: قبل از وارد در موضوع شدن دادستان توضیحاتی دارد.

سرتیپ آزموه: دیروز یا پیرروز بود که ابتجانب در روزنامه یا مجله‌ای می‌خواندم که در قدیم الایام عنوان و نام وکیل مدافع «شرخر» بود. یعنی نوشته بود در همین دادگستری تهران به وکیل مدافع می‌گفتند «شرخر» یعنی وکیل

مدافع کسی بود که شر به پاسی کرد. البته آن روزنامه داستان مفصلی نوشته که عین حقیقت بود. در یکی از جلسات دادگاه اینجانب بحثی نمودم که در زمان قدیم داستان و وکیل مدافع چگونه انجام وظیفه می کردند و اظهار امیدواری کردم که در این دادگاه محترم انشاء الله انجام وظیفه طبق اسلوب جدید باشد. بنده قصد داشتم که وکلای محترم نیکسار ریاحی و آن نیکسار که صحبت‌های خود را نمودند اگر لازم نبود بنده هم توضیحی بدهم. ولی توضیحات سرلشکر میرجلالی بنده را وادار می کند توضیحاتی را به عرض برسانم.

اولا بنده نفهمیدم ایشان متهمند، آن هم منهی که از خود آخرین دفاع می کند، با وکیل مدافع دگر مصدق باشد اساساً نفهمیدم چه می گویند. آنچه استنباط کردم تمام سخنان و فرمایشات ایشان روی دو موضوع بود: یکی اینکه بنده در یکی از جلسات گفته ام و ایراد گرفته ام که ایشان چرا به آقای مصدق نخست وزیر گفته اند. این خاطر را اصلاً به یاد ندارم و از ریاست محترم دادگاه استدعا می کنم به نیکسار سرلشکر میرجلالی امر بفرمایند از روی صورت جلسات دادگاه مورد ایراد را پیدا نمایند تا ببینم چیست و ببینم آیا نحوه بیان بنده طوری بوده که ایشان مثلاً با ادب شوند و بنده بی ادب و ایشان خدمتگزار باشند و بنده مثلاً غیر خدمتگزار.

موضوع دوم این بود که بنده ایراد کردم چرا فرمودند منم درجه ۶ و منم درجه ۲. آنچه به خاطر دارم در یکی از جلسات چنین اصطلاحی را ایشان بیان فرمودند و بنده ایراد و اعتراض، غیر، توضیحاً عرض کردم و مقصودم این بود که اصطلاح «درجه» معنای شخصی را به ذهن می آورد. به نظر اینجانب وقتی می گویم منم درجه ۶ و منم درجه ۲ در ذهن چنین نیاید می شود که یکی تفسیرش بیشتر از یکی و دیگری جرئت بیشتر از دیگری است. چون اینجانب که مدعی هستم هر دو منم موضوع کیفرخواست را در یک ردیف می دانم جساتاً در آن روز عرض کردم درجه ۶ و ۲ منظور نظر دادستان نیست. آنچه به خاطر دارم نیکسار میرجلالی هم شاید توضیح فرمودند و موضوع متنی شد. ولی با نهایت تأسف امتب بیاناتی فرمودند که اینجانب همان طوری که بارها عرض کرده ام در راه انجام وظیفه کلمه ای را بلا جواب نخواهم گذاشت، حال اگر روی اظهارات بنده کسی مرعوب می شود این از ضعف نفس خودش است. آدم فوری یا گفتار مرعوب نخواهد شد. به فرض اینکه قصد من از اظهاراتم مرعوب نمودن وکلای مدافع باشد، وکیل مدافع شایسته نه تنها مرعوب نمی شود بلکه تشجیع می گردد. این سببم دفاعی سرلشکر میرجلالی مربوط به قرن هفدهم و هجدهم است. امروز خریدار ندارد.

پس جواب آن قسمت از فرمایشات ایشان را که اظهار داشتند داستان ارتش گفتارهایش به نحوی است که می خواهد وکیل مدافع را مرعوب کند. دادم. اتفاقاً اگر در این دادگاه مثلاً یک نفر ستوان ۳ وکیل مدافع سرتیپ ریاحی بود، شاید باز هم ساده لوحانی می گفتند چون یک سرتیپ داستان ارتش است و بیاناتش رعب آمیز به قول ایشان است، آن ستوان ۳ تحت تأثیر فرار می گیرد، ولی من نمی دانم چقدر جین و ضعف نفس می خواهد که یک سرلشکر در برابر اظهارات یک سرتیپ به قدری مرعوب گردد که نتواند خودداری کند. اینها راه دفاع نیست. اینها گویچترین اثری در انجام وظیفه من ندارد. فرمودند خدمانشان در برابر مصدق از چه قرار بود. تعظیم و تکریم نکرده اند در آبادان و تهران چه کرده اند. این صحبتها به بنده و دادگاه چه مربوط است؟

ولی چون عنوان می فرمایند، صریحاً می گویم که دگر محمد مصدق نظامی نبود. هر عمل ناشایستی که در وزارت دفاع ملی و در دستگاه ارتش انجام داد، زیر سر چند سرلشکر و سرتیپ بود که او راهدایت می کردند و معاونت می نمودند. آن هم پاسخ این قسمت از اظهار شما.

در این دادگاه صریحاً بگویم هر کسی باید تکلیف خود را بداند و جز از راه قانون راه دیگری نییابد. عوامفریبی،

ریا، سالوس، جملات شش پهلو بلاجواب نخواهد ماند. توبه ندارم تیمسار سرلشکر میرجلالی این اظهاراتی که فرمودند بسیار قاتر آور بود. خودشان تشخیص خواهند داد اگر در گوشه خلوتی یک دور با دقت مرور فرمایند و ببینند چه می گویند و در مقابل چه شخصی می گویند و در برابر چه عملی. مدعی هستم که موکل ایشان نلگراف کرده؛ شاه فراری است. جلوی توده ایها را نگیرد. این ادعا با این حرفها با سپیدی موی دکتر مصدق، خمیدگی پشت او، اشک تساح ریختن و ناله کردن رفع نمی شود. دکتر مصدق به نظر دادستان ارتش نه تنها قابل رحم نیست، بلکه باید وسط میدان سیه به دار آویخته شود و سرتیپ تقی ریاحی باید در سینه همین سربازخانه قصر جلوی مسلسل گذاشته شود. زیرا هر دو [با صدای بلند] که یکی خود را وزیر دفاع ملی و نخست وزیر فلابی می دانست و دیگری رئیس ستاد ارتش بود، قصد داشتند زن و بچه و ناموس این کشور را از یک طرف، دستگاه سلطنت و اساس استقلال این کشور را از طرف دیگر بدست بیگانه بدهند و تاریخ چند هزار ساله این کشور را بکپاره از بین ببرند تا شاید سینه های خود را فراع نگاه دارند یکی مثلاً رئیس جمهور باشند و دیگری فرمانده کل قوا.

اگر تیمسار سرلشکر میرجلالی ها انجام وظیفه مرا نمی پسندند، باید بدانند این کشور را همین سرلشکرها به این روز انداخته اند. این ارتش را که همه افسران و سربازان و درجه داران شریف و شاه دوست هستند به همین نحو بیانات و استدلالات روحیه آنها را ضعیف و به روزی انداخته بودند که سرتیپ تقی ریاحی رئیس ستاد ارتش بود و در لحظات آخر با به دستور دکتر محمد مصدق و یا به اینکار خود که از لحاظ سربازی در وضع او اثری نداشته و ندارد به آن روزگاری انداختند که در کيفرخواست تشریح نموده ام.

به عرض ریاست دادگاه می رسانم که در این دادرسی موقعی که بیانات خارج از موضوع می کنند لطفاً جلوی بیانات اظهار کنندگان را بگیرید و یا رویه و نحوه انجام وظیفه اینجانب همین است که ملاحظه می فرمایید و غیر این نخواهد بود. نه قصد ارجاب دارم نه تهدید با کمال ادب و نزاکت مثل یک دادستان وظیفه خود را انجام می دهم منتها اشخاصی تحت لغافه یا گنایه و اشاره بیانات خود را می گویند و اینجانب زبانی جز زبان صراحت ندانسته و نخواهم داشت. به اندازه ای در سمت دادستانی عادل هستم که روزی ششیم تیمسار سرتیپ ریاحی دوشنفر و کیل مدافع تعیین کردند. به هم مظاران دادیار خود گفتم: «به نظر می رسد از بهترین افسران ارتش باشند شما باید تیمسار مزبور را کمک کنید و بجز آن دو نفر، و کیل مدافع دیگری هم تعیین کنید.» درست به خاطر ندارم. شاید در حضور خود تیمسار ریاحی بود. ولی ملاحظه می کنم که نحوه بیانات یکی از وکلای مدافع تیمسار را وادار به جواب گویی می کند. به تیمسار سرتیپ ریاحی صریحاً می گویم هر گاه تشخیص دهم نحوه دفاع طوری است که راه ارتقای موجود است، برپا می خیزم و از دادگاه تقاضای تیرنه متهم و یا ارفاق را می نمایم. ولی هر گاه قصد نمایند که با نهایت بی انصافی افسری را که هیچ قصدی ندارد جز انجام وظیفه او را دلسرد نمایند نه تنها دلسرد نمی شوم بلکه به کرات گفته ام سرسخت تر می شوم و صریحتر صحبت می کنم. دیگر عرضی ندارم. اخذ هر گونه روشی متوط به تصمیم وکلای محترم مدافع و ریاست محترم دادگاه خواهد بود.

سرلشکر میرجلالی: قبل از آنکه مطلب دوم را شروع کنم، لازم است که از حسن نیت تیمسار دادستان محترم تشکر کنم که حقیقتاً وظیفه دادستانی را به طوری که قبلاً به عرض رسانیدند بسیار خوب انجام می دهند. دادستان محترم جای ارفاق برای متهم نگذاشتند. اگر بالاتر از حکم تقاضای اعدام مجازات دیگری هم هست دادستان محترم به سر موکل من منت نگذارید. هیچ دلیلی ندارد که وکلای مدافع در مقابل گفتار دادستان محترم ساکت و جامد بمانند. دادستان محترم از طرز بیان خود کاملاً خوشوقت اند. تصور می نمایم در موقع بیان مطالب شخصاً به طوری

تحت تأثیر قرار می‌گیرند که رشتهٔ صحبت از دستشان خارج می‌شود. بنده در عرابضم اهانته و بسا کلمهٔ ناروایی به‌دادستان محترم عرض نکردم که موجب این گفتار غرّای ایشان بشوم.

ما خود افتادگان مسکینیم حاجت تیغ برکشیدن نیست

موکل بنده به‌حد کفایت متأثر و وحشت‌زده هست. دیگر لزومی ندارد که دادستان محترم با فرمایشات گرم و پر از حرارت خود مجدداً موکل بنده را یادآور می‌شوید. آنچه که در محکمه گفته می‌شود برای هیئت محترم دادگاه و دادستان محترم به‌عرض می‌رسد که بایستی بعد از این تعادل گفتار نصیم صحیح گرفته و رأی متین خود را ابلاغ فرمایند. وکیل مدافع آن‌هم در این دادگاه جز تقاضای احقاق حق تقاضای دیگری ندارد و احتیاجی به ارفاق ندارد. بنده وکیل مدافع اگر ایمان به بی‌گناهی موکلم نداشتم، قبول این خدمت سنگین را نمی‌کردم که مورد خسرده‌گیری غیرمنطقی دادستان محترم بشوم.

دریادار نصیرزنده؛ متأسفانه تیسار دادستان ارتش خیلی سرعت تحت تأثیر اعصاب فرار می‌گیرند. این یک خصوصیتی است که وقتی اشخاص تحت تأثیر فرار می‌گیرند، منطقی را فراموش می‌کنند. فرمودند: «روزنامه‌ای خواندم. سابقاً وکیل مدافع شرخر بود.» یعنی کسی که ایجاد شر می‌کند. همان طوری که تکیه کلام دادستان است و بنده هم آن را می‌گویم خیلی عجیب است. اولاً معنای این عبارت این نیست که تیسار دادستان ارتش استتباط کردند. معنای آن این است که وکیل مدافع سابقاً می‌رفت شر می‌خرید، نه خودش ایجاد شر می‌کرد. مقصودم از توضیح این موضوع این است که تیسار دادستان توجه فرمایند وکیل مدافع نمی‌تواند مورد تعرض دادستان ارتش قرار گیرد. ایشان معتقدند که متهم به نظر ایشان مجرم است و هر چه می‌خواهند بایستی بتازند. ولی باید این نکته را سرکوز ذهن قرار دهند که وکیل مدافع متهم نیست و بایستی به‌طوری با او صحبت کرد که توهینی، آن‌هم یک توهینی عمومی به وکلای مدافع باشد. مثل این است که هر کس در روی این نیمکت می‌نشیند مجرم است. چنین نیست. حتی متهم نیز تا زمانی که رأی دادگاه دال بر محکومیت او صادر نشده است، نباید مورد تعرض قرار گیرد و توهین شود چه رسد به وکیل مدافع.

بنده باید به تیسار دادستان ارتش عرض کنم که من یک نفر وکیل مدافع تیسار ریاحی خود را نفرمان ۲۸ مرداد می‌دانم. همان کسی که آقای دکتر مصدق معتقدند به‌جای ایشان باید محبوس باشند. وقتی که چنین خصوصیتی وجود داشته باشد نباید وکلای مدافع را به‌این ترتیب مورد تعرض قرار داد. ما وکلای مدافع تیسار سرنسیب ریاحی وکلای مدافع آقای دکتر مصدق نیستیم. ما به‌هیچ وجه عمل ایشان را تذکره‌دار ایشان را تأیید نکرده و نمی‌کنیم. ما یک موکل داریم و آن‌هم تیسار سر تیپ ریاحی است. چرا این وکالت را قبولی کردیم؟ بنده در دفاع به‌عرض می‌رسانم و منفی نیست که تیسار دادستان رسماً اظهار کند همین سرلشکر یا همین افسران بودند که ارتش را در چنگال دکتر مصدق انداختند. کشور را به‌این روز انداختند. به‌فرض اینکه کسی هم باشد به‌نام موکل بنده، ولی سایر سرلشکرها چنین نکردند و نمی‌کنند و نخواهند کرد. برای اینکه عنصر سر باز مقدس است. عنصر سر باز کسی است که خود را برای فداکاری در راه میهن و شاهنشاه آماده کرده است. اگر ما مبارزات اصولی کردیم ولی وارد بعضی جزئیات نمی‌شویم. متأسفانه در دادگاه بعضی مسائل صحبت شد و باید بگویم مناظره‌ای شد که نمی‌بایستی بشود. سیاست، مسائل نظامی، این قبیل صحبتها در این دادگاه مقتضی نبود. مسئله روشن بود. اتهام واضح بود. استدلال معین و مشخص بود. می‌بایستی سی‌ویکمین جلسهٔ دادگاه فقط تکرار مکررات باشد. بنده شخصاً معتقدم این دادگاه در هفتهٔ اول باید کارش را تمام می‌کرد. عرض می‌کنم فست عمدهٔ وقت دادگاه را خود تیسار دادستان ارتش گرفتند. پس از ایشان

هم آقای دکتر مصدق. ما که موکلانم سر تیپ ریاحی باشه مدام از جریان معذب بودیم. زیرا میخواستیم هر چه زودتر تکلیف موکلان روشن شود. باید ضمناً بنده از طرز تحقیقات دادگاه تشکر کنم که در نتیجه پرسش و سؤالی و تهمق و بررسی از تمام وزرا و آقای که در آن دستگاه عامل عمل بودند به این نتیجه رسیدند که حقایق غیر از آن بود که روز اول تیمسار دادستان را به غلبیان آورده بودند و ایشان را واداشته بود که چنین کیفرخواستی را در باب موکل مسن بنویسند.

زیرا معقول نیست که در یک کیفرخواست دو نفر اصیل زاده باشد بدین طور که در یک کیفرخواست هم مصدق میخواست شاه بشود و هم ریاحی میخواست ریاحی شاه شود. و من ایشان را به هیچ وجه مورد خنده گیری قرار نمی‌دهم، چون در آن روزها احساسات به حد غلبیان رسیده بود. ولی امروز من مطمئنم در نیت تیمسار دادستان ارتش جز فکر برائت (البته منظوری این است که باید برائت از طرف دادگاه صادر شود) فکر دیگری نیست. من مطمئنم همان طوری که یک روز درباره آقای مصدق صحبت می‌کردند فریاد کشیدند: «به خدا قسم این سر تیپ ریاحی تقصیر ندارد. همه تقصیرها متوجه دکتر مصدق است». همین اعتقاد را هم دارند. من فکر می‌کنم همین آقایان دادستان همه حاضرند وکیل مدافع سر تیپ ریاحی بشوند. من نمی‌گویم سر تیپ ریاحی خطا نکرده. برای اینکه خود او هم نمی‌گوید. ولی اطاعت سلسله مراتب را نباید در ارتش یا مجال کرد. آمرین را باید بدست مجازات کرد تا دیگر این اتفاقات نیفتد. همان طوری که همه تیمساران اطلاع دارند. مجاز به تماس مستقیم با اعلی حضرت شاهنشاه نبوده‌اند. یعنی در حقیقت مرئوس مستقیم وزیر دفاع ملی وقت بوده‌اند و امر ایشان را لازم الاجرا می‌دانستند. عوامل زیر دست ایشان هم امر ایشان را اجرا می‌کردند.

همان طور که تیمسار سر لشکر میر جلالی گفتند باید ارتش را از جرو بحث معاف داشت. امروز هم عرض می‌کنم بایستی عوامل اصلی این جنجال و بدبختی کشور را، آنهایی که مملکت را به نیستی سوق دادند، آنهایی که می‌خواستند تاریخ ایران را از بین ببرند، بشدت مجازات کنند. ولی سرباز هیچ وقت به شاهنشاه خود خیانتکار نمی‌تواند باشد. این تیمسار سر لشکر میر جلالی بیر شده است. در ارتش ایران امروز کسی نیست که دیگر به او بگویند خیانت می‌کنند. با این مقدمه به عرض خاتمه می‌دهم و توجه دادگاه محترم را به این نکته اساسی جلب می‌دهم که پرونده آقای دکتر مصدق با تیمسار ریاحی کاملاً مجزا است و بدقول خودتان باید جواب اعمالی را که انجام داده است خود بدهد و به ما مربوط نیست.

سر تیپ ریاحی: دادگاه محترم، بنده عرض مختصری دارم که لازم دانستم در این موقع به عرض دادگاه محترم برسانم. بنده از روز اولی که تحت تعقیب قرار گرفتم، استدعای شرفیایی حضور تیمسار وزیر دفاع ملی کردم و عرض کردم بنده سرباز و فدایی شاهنشاه و خاطی یا ارتش طرف نیستم و نبوده‌ام که برای رسیدگی به این امر در محکمه‌ای حاضر شوم. هر نوع محکومیتی را مثل یک سرباز که در حین خدمت هر بلایی ممکن است سرش بیاید بدون محاکمه می‌پذیرم. کارهای بنده همیشه فوق العاده روشن بوده است. تمام اشخاصی که با بنده تماس داشته‌اند دیده‌اند که هیچ وقت در خدمت اداری هیچ چیز را مخفی نداشتم. خدمات بنده معلوم است.

نیات بنده و اعمالم قبل از ۲۵ مرداد و بعد از آن کاملاً روشن و قابل کنترل مقامات ارتشی است. سه ایرادی که به بنده گرفته شده و ایرادهای اصلی مذکوره در کیفرخواست است روشن است. در نتیجه وضعی که بنده بدان دچار شده بودم دستورات مقام مافوق و بگانه امر وقت خود را انجام دادم. هر نوع اشتباه که تصور می‌رود بنده در آن مرتفع کرده‌ام، همان طور که روز اول به عرض دادگاه محترم رسانیدم حاضریم با کمال افتخار و سربلندی تنبیه آنرا بپذیرم.

دلی به هیچ وجه برای خود آنقدر ارزش قائل نیستم که دادگاهی که مربوط به رسیدگی به کار بنده است تبدیل به دادگاه ارتش شود. یعنی... (در اینجا باید عرض کنم شخصیت مضاعف تیمسار سر تیپ آزموه را مجبوراً تفکیک کنم. با شخصیت ایشان از لحاظ دادستانی ارتش در این دادگاه بنده عرض ندارم) ولی به ایشان به عنوان دادستان این دادگاه خطاب می‌کنم و عرض می‌کنم که اینجانب به هیچ وجه برای خود آن قابلیت را قائل نیستم که کار روشن کردن وضع خطاهای احتمالی بنده به اینجا برسد که دادستان این دادگاه به یکی از محترمترین و شایسته‌ترین افسران این ارتش تیمسار سر لشکر میرجلالی توهین کند. دفاع بنده منحصر به همین چند کلمه‌ای بود که عرض کردم.

اگر تیمسار سر تیپ آزموه حاضر نشوند آنچه به شخص تیمسار سر لشکر میرجلالی نسبت داده‌اند پس بگیرند، بنده هر پنج نفر و کلای خود را از این تائیه از سمت و کالت عزل می‌کنم که به هیچ وجه حق صحبت در این دادگاه نداشته باشند و در نتیجه به نظر بنده توهینی زیاده از آنچه وارد شده است به ارتش وارد نشود. علاقه هسته به ارتش خیلی زیاده از اینهاست که برای کم کردن تئیه احتمالی خود حیثیت پنج نفر افسر فوق‌العاده برجسته ارتش را دستخوش عصبانیت‌های تیمسار دادستان این دادگاه بنمایم. بنابراین از مقام دادگاه محترم استدعا دارم چند کلمه عریضی که کردم به عنوان آخرین دفاع متهم ردیف ۲ بدانند.

رئیس: برای خانم داند به این صحبت در دادگاه اهانت از هیچ طرفی به هیچ طرف دیگر نمی‌شود دادستان روی ایمان خود ادعای نام صادر کرده و نمی‌تواند بر خلاف ایمان خود حرفی بزند. وکلای مدافع برای دفاع از موکل خود می‌توانند به هر نوع بیانی و عملی متشبث شوند البته در حدود قانون. شاید سوء تفاهم امشب از اینجا ناشی شد. شاید توهم حاصل شد که تیمسار میرجلالی وکیل مدافع آقای دکتر مصدق هستند در صورتی که بیان ایشان تمام نشده بود که نظرشان روشن شود. آن روز دادستان ارتش تذکر دادند که متهم درجه ۱ و درجه ۲ ندارد. متهم ردیف ۱ و ردیف ۲ است. تیمسار میرجلالی این طور اشتباه کردند که چرا شما به آنها درجه دادید؟ به نظر من اهانتی نشده. دادستان شخصاً شدید حرف می‌زند وکیل مدافع از متهم دفاع می‌کند بنابراین، این صحبتها نباید موجب این گله‌ها بشود به دادستان هم نمی‌شود تحمیل کرد که معذرت بخواهد همه برادر ارتشی هستیم.

سر تیپ آزموه: نا حالا آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر قانونی بودند. حالا معلوم شد آقای سر تیپ ریاحی هم هنوز خود را رئیس ستاد ارتش می‌دانند و به بنده نظریه می‌دهند که بنده اهانت کرده‌ام. چون ایشان را خیانتکار می‌شناسم و قابل اعتماد، هر چه گفتند بک پول سیاه ارزش ندارد. اصلاً مورد عریضم نسبت به تیمسار سر لشکر میرجلالی، برعکس آنچه تیمسار نصیر زند تصور فرمودند، بنده در این دادگاه نه تنها تابع احساسات نمی‌شوم، بلکه بی اندازه خونسرد هستم. کما اینکه اگر یک صبح تا غروب هر یک از وکلای مدافع بالاترین دستانها را به من بدهند خواهند دید که وسط فرمایشاتشان کلمه‌ای عرض نمی‌کنم و گوش می‌دهم. موقعی هم که اجازه بگیرم و جواب دهم خیلی خوب می‌فهمم که چه می‌گویم. حتی هر کلمه‌ای می‌دانم چه بگویم و در کجا بگویم. اگر خواسته باشید حالا که از دادگاه خارج شدیم عین آن را تکرار می‌کنم و صریحاً عرض می‌کنم آنچه بیان نمودم صد درصد تأیید می‌کنم. توهین نکردم. دادستانی هستم، انجام وظیفه می‌کنم. به شخص کار ندارم. کوچکترین عرض شخصی با کسی ندارم و کلای محترم مدافع نیز از لحاظ دادستان ارتش مجاز و مخیرند هر نحوی که مقتضی می‌دانند دفاع کنند. اینجانب هم به نظر خود مجازم با رعایت موازین قانونی ادعای خود را ثابت کنم.

در این موقع که ساعت مقارن ۸ بعد از ظهر بود جلسه ختم شد و جلسه آینده به‌امداد چهارشنبه موقوف گردید.

حرف‌اشی

۲۶ در مورد این جلسه وادرسی باید به‌طور اختصار توضیحی داده شود. سرریب آرموده در جلسات گذشته وادرسی حلایق و اسحریف کرد. مطلقاً با قلب و تهریف حقایق و ارجح به‌تیمی بناددهای دولت در مورد هزینه‌های امنیت اعزامی به‌شورای امنیت و دیوان بین‌المللی ۷۷۰ برای دفاع از حیثیات ایران و نیز هزینه‌های معالجه‌ی مرحوم دکتر حسین قاضی می‌خواست آنها را می‌بذیرد و با خط میحت و ایجاد جنگ اعصاب مانع دفاع اصولی دکتر مصدق شود. این کار می‌بایست به‌مدت رئیس دادگاه صورت می‌گرفت. سر لشکر مقلبی، رئیس دادگاه، که ذاتاً مرد بی‌احسن نهی بود برای رهایی خود از این محاکمه و به‌قول خودش وفتن به‌ساموریت تحت فشار شدید سرریب آرموده و مقامات بسالا بسود که بسالا خص می‌خواستند محاکمه هر چه زودتر خاتمه یابد، (توضیح اینکه سر لشکر مقلبی با ناشیگری در یکی از مصاحبه‌های طرد گفته بود که چون فرماندهی سپاه شمال حرب به‌ار داده شده است - محکومت ری نه - باید زودتر بمحل مأموریت خود برود و به‌کارش برسد، عنوان این مطلب حربه‌ای به‌مدت دکتر مصدق داده بود.)

اما دکتر مصدق حریف و مرد این میدان بود و به‌قول خودش در دورهای چهارم و پنجم قضیه با بندبازی ترمین کرده بود که چگونگی وارد ممر که شود و مطالب خود را بگوید. به‌طور مثال برای من واقعه تاریخی زیر را نقل کرد:

در کابینه فردوسی که دروقی القوله وزیر دارایی بود، رضاشاه میل داشت که در مجلس به‌وقتی القوله حمله شود و در جلسه علنی مجلس تدوین، رئیس مجلس، از دکتر مصدق سؤال کرد که «تصفا فرمایشی دارید» که روز بعد دکتر مصدق جلسه شدیدی به‌وقتی القوله نمود که مابده شاهی رضاشاه گردید، اما بلافاصله و به‌طور غیرمنتظره حمله شدیدی به‌فردوسی نمود، زیرا مخارج نگهداری پلیس جنوب را که قبلاً دکتر مصدق رد نموده بود فردوسی قبول کرده بود.

دکتر مصدق پارها عنوان کرده بود که قصد دارد مذاکرات خود را به برای دادگاه بلکه در پیشگاه ملت ایران عرضه کند. ولی مرد ده‌گناه بسا نهایت شدت و به‌عنوان اینکه مطالبی که دکتر مصدق بیان می‌کند مربوط به‌صلاحیت است که موضوع آن طائمه یافته، و با کبفرخواست فقط راجع است به‌روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد و از این چهار روز نباید خارج شد. مانع مذاکرات دکتر مصدق می‌شدند. دکتر مصدق هم با قدرت ایمان و دانستن محافظه سرشار مجبور بود از موضوعی به‌موضوعات دیگری به‌روداره و با بیانی صریح و گاه با طنز و سسخ و به‌صورت سؤالات مستند مطالب خود را می‌گفت. وقتی صحبت از حیثیت و شرف انسانی و ملی و آزادی و منافع ملت پیش می‌آمد، بی‌اختیار و بدون اراده اشکس جاری می‌شد. واگر چه کلام او را تبلیغ می‌کردند، به‌طریق مختلف مطالب خود را می‌گفت؛ و تا آنجا که مقصود بود چیزی ناگفته باقی نمی‌گذاشت.

در جلسه‌ی سی‌ویکم فشار به‌دکتر مصدق در دادگاه به‌سماهلا رسید. وقاحت و فحاشی و تهریف مطالب از طرف سرریب حسین آرموده نسبت به‌دکتر مصدق و تهدید علنی رئیس دادگاه در مورد بمن‌نجیر کشیدن و دستبند زدن به‌دکتر مصدق عنوان گردید. به‌طور خلاصه و بدون تعصب باید بگویم که سرریب آرموده بیدل به‌سگ هاری شده بود که جز گزندگی هنری نشان نمی‌داد.

حضر جلسه‌ی سی‌ویکم، دکتر مصدق حاضر به‌حضور در دادگاه نبود. سرهنگ توپخانه هلقوری که با انومبیل خودش دکتر مصدق را چند بار از زندان به‌دادگاه آورده بود، ناگید و تهدید می‌کرد که با زور (و یا به‌قول آرموده با دستبند) ایشان را به‌دادگاه خواهد آورد. وقتی که دکتر مصدق در جلسه حاضر گردید، در دادگاه نیز اظهار کرد که مایل به‌حضور در جلسه نیوده است.

جلسه سی و دوم

سی و دومین جلسه دادرسی در ساعت ۱۰:۳۰ چهارشنبه ۲۵ آذر ۱۳۳۲ به ریاست سرلشکر مقبلی تشکیل شد
رئیس دادگاه خطاب به سرتیپ ریاحی اظهار داشت:

چنانچه مطالبی دارید بفرمایید.

سرتیپ ریاحی: محترماً به عرض دادگاه می‌رساند: چون با فرمایشاتی که تیسار ریاست محترم دادگاه در آخر
رفت جلسه دیروز فرمودند رفع سوء تفاهم به عمل آمد. اینجانب از وکلای خود خواهش کردم مجدداً به کار خود ادامه
دهند و به دفاع بپردازند.

رئیس: تیسار میرجلالی، بفرمایید.

سرلشکر میرجلالی: هیئت محترم دادگاه، در پاسخ بی‌لطیفیهای تیسار دادستان محترم در روز گذشته با اجازه
دادستان محترم این شعر را تقدیم حضور هیئت محترم دادگاه می‌نماید:

آشنایان ره عشق گرم خون بخورند ناکسم گر که شکایت بر بیگانه برم

دادستان محترم به‌طور خلاصه در کيفرخواست خود ادعا نموده‌اند که آقای دکتر مصدق سوء قصد بر علیه مقام
سلطنت نموده، و چون موکل من در ستاد ارتش قرار داشته است نه فقط از توطئه خبر داشته بلکه عامل اصلی اجرای
آن به‌شمار رفته.

در اینجا باید به عرض برسانم که توطئه تابع نقشه قبلی و داشتن شریک و همکار و بالاخره وسیله اجرای برنامه و
غیره می‌باشد. در تمام پرونده‌ای که بر علیه موکل اینجانب تشکیل گردیده است، کوچکترین علایم و آثاری وجود
ندارد که دادستان محترم بتواند به استناد آن بگوید که یک موافقت قبلی بین آقای دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی موجود
بوده است که در نتیجه بتوانند موضوع توطئه را عملی سازند. بالعکس مدارک و دلایل مثبتی وجود دارد که نشان
می‌دهد علاوه بر آنکه موافقتی در بین نبوده، اغلب عدم موافقت هم در کارها مشاهده می‌شده است. برای اثبات این
ادعا که اصولاً بین آقای دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی کوچکترین رابطه خصوصی نبوده است و سرتیپ ریاحی
اصولاً مثل یک شخص اداری طبق اصول و مقررات نظامی وظیفه‌ای را که از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی
به او واگذار شده بود انجام می‌داده است، لازم می‌داند که دوران خدمت سرتیپ ریاحی را در ستاد ارتش به دو مرحله
مجزا تقسیم نمایم؛ مرحله اول از بدو نصدی مقام ریاست ارتش و مرحله دوم از صبح ۲۵ مرداد تا عصر ۲۸ مرداد
می‌باشد.

رئیس: خواهشمندم فقط در اطراف ۲۵ تا ۲۸ مرداد دفاع فرمایید.

سرلشکر میرجلالی: به‌طوری که روز گذشته به عرض دادگاه محترم رسانتم، اگر دادستان محترم موضوع توطئه

و همدست بودن تیمسار ریاحی را با آقای دکتر مصدق پس بگیرند احتیاجی ندارد که وارد مراحل اولیه خدمت تیمسار ریاحی در ستاد ارتش بشوم. در صورتی که تیمسار دادستان ارتش در این مورد یقین داشته باشند، لازم می‌آید مطالبی از دوره تصدی ایشان به عرض دادگاه محترم برسانم که رفع این شبهه به عمل آید.

وارد شدن در مرحله اول فقط از این نظر است که اثبات شود که سررتیب ریاحی وارد هیچ توطئه‌ای نشده، و نسبت توطئه و شرکت در افکار و نمایلات آقای دکتر مصدق به سررتیب ریاحی گناه غیر قابل بخشایش است. این مرحله مجموعه‌ای است از اجرای وظایف سرریزی و توجه به مسئولیت سنگینی که سررتیب ریاحی از طرف بزرگ ارتش‌نشانان فرمانده به عهده داشته است. بررسی این مرحله و توجه به عملیات و طرز کار و فکر سررتیب ریاحی و مراجعه به پرونده‌های مربوطه در ستاد ارتش جای کوچکترین شبهه و تردید را باقی نمی‌گذارد که هیچ نوع ارتباط سیاسی و یا نظامی خارج از مقررات در بین سررتیب ریاحی و آقای دکتر مصدق موجود نبوده است و هیچ نوع دسته‌بندی و توطئه وجود خارجی نداشته.

تمام عوامل ستاد ارتش و تمام ادارات و فرماندهان بدون هیچ ارتباط نامشروعی با بکدیگر یا مشکلاتی که در این دوران اخیر ارتش گرفتار آن بوده است جدال نموده جز انجام وظیفه سرریزی فکر دیگری نداشته. توطئه لازم‌اش دسته‌بندی است. رئیس ستاد ارتش که وارد توطئه یا نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی می‌شاید غیر ممکن است بدون همدست و شریک به چنین کار شگرفی دست دراز نماید. وقتی که هیچ اداره‌ای سر و سر نامشروعی با رئیس ستاد نداشته، آیا بی‌انصافی نیست چنین نسبت ناروا به یک افسر شریف و فداکاری داده شود که جز مهر شاه در قلمش نیست و جز حفظ حیثیت ارتش و مقدسات آن فکری در کله‌اش خطور نمی‌کند؟

تیمسار سررتیب ریاحی برخلاف گفتار تیمسار دادستان محترم همیشه افسر صف بوده و تا سال آخر درجه سرهنگی مثل هر افسر توپخانه که افتخار همه صنف توپخانه می‌باشد به خدمات صافی اشتغال داشته. پس از طی یک دوره توپخانه در فرانسه که طی آن کارآموزی نموده است، خدمت خود را در ایران شروع و همیشه در پسر و نند کارگزینی به نام افسر توپخانه شناخته شده است. ولی یک افسر توپخانه که دارای معلومات علمی و فنی هم بوده است اگر می‌دانست روزی از لحاظ داشتن معلومات علمی و فنی مورد ملامت قرار می‌گیرد و به گناه داشتن علم و دانش او را افسر غیر صافی می‌دانند، زحمت و مشقت آموختن این معلومات را به خود نمی‌داد و وقت خود را تلف نمی‌کرد. چون دیگران وارد میدان کار می‌گردید و شاید موفقیت‌های بیشتری حاصل می‌شود، ولی او تقصیر نداشت. اعلیحضرت مفید علاقه کاملی داشت که افرادی نظیر آقای ریاحی معلومات بیشتری آموخته تا پس از مراجعت به ایران علم خود را مورد استفاده قرار دهند.

تقی ریاحی با استعداد ذاتی موفقیت‌هایی که در خور یک نفر ایرانی است حاصل نموده با سرریزندی وارد خدمت گردیده‌اند. استعداد جلیلی از بزودی به عرصه ظهور رسید. ایشان در دوران جنگ به عنوان وابسته نظامی در مأموریت اروپا بود. در هنگام ریاست بالایشگاه بخوبی از عهده اداره این دستگاه برآمد و افتخاری برای ارتش حاصل نمود. [سرلشکر میرجلالی به تفصیل درباره افسران فنی و همچنین افسرانی که در صف خدمت می‌کنند صحبت کرد. سپس گفت:] اینجانب در تمام مدتی که سررتیب ریاحی معاون دوم وزارت جنگ و رئیس ستاد ارتش بود، هیچ گونه تماس نزدیکی با ایشان نداشتم. ولی با معاون وزارت دفاع ملی که دور از مهر که انجام وظیفه می‌نمود تماس داشته و اغلب رؤسای ادارات تابعه وزارت دفاع ملی و رؤسای ارکان ستاد ارتش که به بی‌نظیری بنده موثمن بودند گاه به گناه اظهار محبت و ملاطفت می‌نمودند. برای همه در قدم اول اشتغال پست ریاست ستاد ارتش به وسیله سررتیب ریاحی کاری

غیرمنتظر و غیرمناسب جلوه نمود و عدم رضایت ایجاد گردید. ولی چیزی نگذشت که طرز رفتار و گفتار و طریقه عمل او در ستاد ارتش شدت و غلبان اعتراض افسران را تسکین نمود. بتدریج به ایشان خوشبین شدند و کارها در ستاد ارتش از ابتکار رئیس ستاد خارج گردیده معاونین ستاد و رؤسای ارکان و مصادر و ظالیف مربوطه آزادی عمل را تحصیل نموده سپینم کار به بهترین وجهی در ستاد ارتش شروع شد.

این طرز کار سرتیپ ریاحی در عهده داری اداره ستاد ارتش. کارها با بررسی و مطالعه در مجرای طبیعی خود سیر می نمود. لذا فرمایشات نیکو دستان محترم که اشغال پست ریاست ستاد ارتش از طرف سرتیپ ریاحی مسمای بوده است با انحلال ارتش از لحاظ نظم و ترتیب کار و نسلط به امور صحیح نیست، و باید گفت که حقیقتاً بی انصافی است. ولی اگر گفته شود انتخاب سرتیپ ریاحی به ریاست ستاد ارتش با بودن افسرانی مظهر به امور نظامی به صلاح ارتش نبوده است، شاید صحیح بوده است. اگر تصور شود انتخاب ایشان به ریاست ستاد ارتش اعلام خطر به امرای قدیمی بوده که بایستی میدان را خالی کرده و از ارتش برای همیشه برکنار شوند، بنده با دادستان موافق هستم.

ولی در مورد این دو موضوع نباید سرتیپ ریاحی را محصور دانست. زیرا اگر نقشه و فکر اصلاحی و یا تخریبی در کار بوده است و وزیر دفاع ملی مسئولی واقعی می باشد که سرتیپ ریاحی را به این کار گمارده است. بنده کاملاً مطلع و مستحضر می باشم که پست ریاست ستاد ارتش را به ایشان تحویل نموده اند. از همین لحاظ کسی در ارتش امرای ارشدتری وجود دارند مایل به اشغال این مقام نبودند و با اصرار وزیر دفاع میلی این مسئولیت را با نصیب اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تا تعیین شخصی دیگری برای این کار به شرط موقتی بودن قبول نمودند. اصرار و ابرام سرتیپ ریاحی در عدم قبول این پست نه از لحاظ ناتوانی در اداره امور ستاد ارتش بوده است؛ بلکه چون او سربازی است معتقد به ارتش مایل نبود که حفظ ارشدیت در درجات که باعث ثبات و توأم یک ارتشی است زیر پا گذاشته شود و رشته انضباط از هم گسیخته شود.

سرتیپ ریاحی در تمام دوران ریاست ستاد ارتش با هر دستبندی مبارزه کرده. انتخاب افسران را برای اشغال پستهای فرماندهی با نهایت دقت و مصلحت اندیشی انجام داده؛ به طوری که هنوز هم منتخبین ایشان در پستهای خود ایفا گردیده اند و یا ارتقا به درجه بالاتری یافته اند. و این دلیل مبرهنی است که نهایت بینظیری را در انتخاب اشخاصی به کار برده است. سرتیپ ریاحی از بدو تصدی ریاست ستاد ارتش همواره نظری جز فراهم نمودن توافق کامل بین نیات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و دستورات و نظریات آقای دکتر مصدق وزیر دفاع ملی وقت نداشته است و توجه به این امر فقط ناشی از احساسات سربازی بوده است و همیشه سعی بوده که به این طریق منطقی مشکلات ارتش را با ایجاد محیطی آرام حل و عقد نماید.

این فکر و نظریه را با تبسار مهتأ، معاون وزارت دفاع ملی در میان می گذارد و هر دو معتقد می شوند چون آقای دکتر مصدق مریض و دیردیر شرفیابی حاصل می نماید و بالعکس برای رئیس ستاد ارتش و معاون وزارت دفاع ملی در هر هفته دوروز برنامه شرفیابی منظور است، بهتر و آسانتر می توانند زمینه حسن تفاهم را فراهم سازند. لذا مصمم می شوند که با کسب اجازه قبلی از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، رئیس ستاد ارتش و معاون وزارت دفاع ملی متفقاً در یک جلسه شرفیابی حاصل نمایند. رئیس ستاد ارتش استدعای شرفیابی از پیشگاه مبارک شاهانه نموده و مورد پذیرش قرار گرفته و هر دو به اتفاق شرفیابی حاصل می نمایند. حسن نیت و عطف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در این مورد کوچکترین تردید را از میان برداشته و امیدوار می گردند که اجرای این نقشه مفید که سعادت

ارتش و کشور را تأمین می نماید قطعاً از طرف آقای دکتر مصدق نیز با حسن نیت استقبال گردیده و بسدین شکل مشکلات یکی پس از دیگری از میان برداشته شود.

بدبختانه در مذاکرات تیسار سرلشکر مهنا با آقای دکتر مصدق در این موضوع چنین استنباط می شود که آقای دکتر مصدق با یک عده از وکلای مجلس که دنباله وقایع نهم اسفند بود مشغول مشورت و مذاکره می باشد و چون سرلشکر مهنا احساس می کند که موضوع از جنبه نظامی خارج شده و به سیاست آلوده شده، دیگر خود را صالح برای دخالت نمی بیند.

سرتیپ ریاحی نیز پس از اطلاع از وضعیت آقای دکتر مصدق در این مورد صحنه تکرر دخالتی نمی نمایند. این دو افسر شرافتمند مطالب را مثل یک سرباز از دریچه چشم خود دیده و قضاوت کرده و بسرای از بسین سرباز مشکلات ارتش و کشور کمر همت را همپایان بستند غافل از آنکه نخستنوزیر و وزیر دفاع و قمت نشسته دیگری را هر خاطر می پروراند. رئیس ستاد و معاون وزارت جنگ را هرگز در جریان مذاکرات و طرحهای خود نمی گذارد تا روزی بمر دوی آنها ابلاغ می کند که «از این تاریخ حق شرفیابی و گزارش مستقیم ندارید و مطالب مربوط به ارتش مستقیماً به وسیله وزارت دفاع ملی به عرض خواهد رسید.» رئیس ستاد ارتش این موضوع را به وسیله وزیر دربار شاهنشاهی به عرض اعلیحضرت همایون شاهنشاهی می رساند. تمام این طبقات علاقه و بستگی سرتیپ ریاحی را به ارتش و حفظ سن دیرینه آن و فداکاری و جان نثاری او را در مقابل بزرگ ارتستاران فرمانده به ثبوت رسانیده معلوم می دارد که ایشان وارد هیچ نوع زد و بند سیاسی نبوده مثل یک سرباز فقط به اتکای به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی انجام وظیفه می نموده است.

در ۲۲ مرداد سرتیپ ریاحی گزارش مفصلی راجع به مخالفت ستاد ارتش نسبت به یک لایحه قانونی که در آن قدرت و نفوذ اعلیحضرت همایونی را در دستگاه قضایی ارتش محدود می نمود داده و برای جلوگیری از تصویب و اجرای آن جدال کامل می نماید. این واقعه که قبل از شب ۲۵ مرداد پیشامد نموده است، مثال زنده و بسیار روشنی است که هیچ وقت بین سرتیپ ریاحی و آقای دکتر مصدق موافقتی بر علیه مقام سلطنت نبوده و سرتیپ ریاحی کوشا بوده که از هر عملی که مخالف مصالح ارتش و یا برای محدود نمودن قدرت فرماندهی کل قوا تشخیص می داده است بسختی جلوگیری نموده و مبارزه نموده است.

سرتیپ ریاحی پس از واقعه شب ۲۵ مرداد از تعجب این موضوع خودداری نمی کند. این هم دلیل واضحی است که واقعه شب ۲۵ مرداد نتوانسته بود در قلب یک سرباز فداکار و علاقمند به اعلیحضرت همایونی کوچکترین لرزنی وارد سلطنت و خدای نخواستہ خیال خامی در مغزش به وجود آورد و یا از پیشامد خواسته باشد بر علیه مقام سلطنت و له آقای دکتر مصدق روی موافقی نشان دهد. در روز ۲۶ مرداد موفق می شود که برای اصلاح این قانون در منزل آقای دکتر مصدق کمیسوینی مرکب از آقای لطفی و آقای دکتر سجادی تشکیل نموده این قانون را مورد مطالعه و تجزیه نظر قرار دهند. در این مورد پافشاری به عمل می آورد.

سرتیپ ریاحی در شب ۳۰ تیر ماه ۱۳۳۲ در یک جلسه دو ساعت و نیمه با فرماندهان سپه های مرکز مشاوره و دستور می دهد که «باید از اخبار تحریک آمیزی که بین افسران و درجه داران به عنوان مخالفت و عدم هماهنگی بین دربار و دولت منتشر می سازند و ایجاد تشنج و ناراحتی می نمایند بسختی جلوگیری به عمل آورید. چون عناصری که این قبیل انتشارات را می دهند نظری جز ایجاد بی نظمی در ارتش ندارند.» چون شخصاً معتقد بود که کوچکترین عدم رضایتی موجود نمی باشد تذکر می دهد که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و دولت و ملت و ارتش برای هدف واحدی

به پیش می‌روند. ولی عناصر توده‌ای هستند که می‌خواهند آب را گل‌آلود نموده و ماهی بگیرند. مخصوصاً تذکر می‌دهد که دشمن شکار یک در کشور و ارتش توده‌ایها هستند و از توسعه و نفوذ آنها باید جلوگیری به عمل آید. سرهنگ روحانی که این مطالب را با افسران در میان می‌گذارد، روزنامه‌های چپی به عنوان تنقید دستورات او را منتشر می‌کنند. پیشنهاد رکن ۲ دایر به اخراج دوازده نفر گروه‌بان و پیشنهاد اخراج چند نفر گروه‌بانان توده‌ای مورد اقدام فرار می‌گیرد. بر اثر گزارش لشکرهای ۳ و ۴ راجع به فعالیت توده‌ایها و سوء اثر تبلیغات اختلاف بین دربار و دولت، هشتی در روزهای ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ مرداد مرکب از رؤسای رکن ۱ و رکن ۴ و چند نفر افسر دیگر به آذربایجان اعزام می‌گردند. به وسیله آنها بدشکرهای ۳ و ۴ دستور صادر می‌شود که بر علیه عوامل افراطی چپ در نهایت شدت مبارزه گردد؛ همچنین با فعالیت از توسعه فکر وجود اختلاف بین دربار و دولت جلوگیری به عمل آید؛ و مخصوصاً توجه فوق‌العاده به روحیه افسران و درجه‌داران بشود و به آنها بهمانند که این انتشارات مربوط به توده‌ایها و عوامل آنها می‌باشند و این عناصر بر ضد مرکزیت و ایجاد قدرت در کشور بوده و نظری جز اختلال و اغتشاش و ناسانی در مملکت ندارند؛ و به این ترتیب باید با سختی و خشونت رفتار شود.

این چند نمونه که نشانه فعالیت و توجه سرنویب ریاحی بر علیه عناصر افراطی چپ مخصوصاً توده‌ایها بوده است به عرض رسانید. از این قبیل مطالب شاید خیلی بیش از آنها در سناد ارتش و رکنهای مربوطه سابقه داشته باشد. لذا معلوم می‌شود علاوه بر اینکه هیچ‌گونه عواملی برای آزاد گذاردن این عناصر در دستگاه سناد ارتش موجود نبوده، به عکس برای خنثی کردن و از بین بردن این دستجات فعالیت قابل تقدیری نیز می‌شده است. حال اگر دانستان ارتش معتقد است که در دستگاه دولت به ریاست آقای دکتر مصدق وطنه‌ای بر علیه مصالح کشور به اتکای عناصر افراطی چپ و توده‌ایها وجود داشته است، مختار هستند. ولی آنچه به سرنویب ریاحی ارتباط می‌دهند، خیال باطل و فکر یهوده است. زیرا سرنویب ریاحی با این طیفه و این فکر چه در داخل ارتش و چه در خارج ارتش مبارزه می‌نماید. یکی در نمونه فوق بهترین شاهد و گواه این مدعا بود و مدلل می‌سازد که هیچ نوع ساخته و پرداخته‌ای بین آقای دکتر مصدق و سرنویب ریاحی نبوده است. جز ارتباط اداری و نظامی رابطه دیگری موجود نبوده است.

ساعت ۱۲ جلسه تعطیل شد و جلسه آینده به‌یامداد پنجشنبه ۲۶ آذر موقوف گردید.

جلسه سی و سوم

سی و سومین جلسه دادرسی در ساعت ۹/۴۵ صبح پنجشنبه ۲۶ آذر ۱۳۳۲ در سالن باشگاه افسران پادگان قصر تشکیل شد. پس از رسمیت جلسه، رئیس دادگاه خطاب به سرتیب آزموده اظهار داشت:

اگر مطالبی دارید، بیان فرمایید.

سرتیب آزموده: محترماً با اجازه ریاست محترم دادگاه بک توضیح لازم را باید به عرض برسانم و چند نامه آورده را نیز تقدیم دادگاه محترم می‌نمایم.

روزنامه اطلاعات مندرج چهارشنبه ۲۵ آفریماه تحت عنوان «مرا متهم می‌کنند» شرحی درج نموده به قلم جناب آقای مسعودی. موضوع آن راجع به هزینه سفر امریکای هشت اعزامی تحت ریاست آقای دکتر مصدق است. گویا به توضیحاتی که آقای دکتر مصدق در این دادگاه داده‌اند پیرامهائی بسته شده که ایشان مجبور به ادای توضیح شدند. اینجانب برای بار سوم توضیح می‌دهم که طرح این موضوع در این دادگاه برای این اصل بود که در یکی از جلسات آقای دکتر مصدق عنوان نمودند برای سفر امریکا از خزانه دولت هزینه‌ای نشده است. روی این عنوان اینجانب تصویب‌نامهها را قرائت کردم. آخرین توضیح آقای دکتر مصدق این بود که هزینه‌هایی از خزانه شده. راجع به صورت‌حساب و عمل حسابداری عیناً چنین گفتند: «مصدقی حساب آقایان صالح و دکتر سنجابی بودند. بعد حساب به عهده آقای مسعودی گذاشته شد که ایشان در نهران حساب و اسناد خرج را تنظیم و آن را تسلیم حسابداری نخست‌وزیری نمودند.» بهر جهت منظور از این توضیح این بود که دادستان ارتش به هیچ وجه توجهی به حساب نداشته و اساساً از وظیفه او خارج است. همان طوری که عرض شد، اصل مطلب به قراری که شرح داده شد بسوده است. اینک با اجازه ریاست محترم دادگاه چند نامه واصله را تقدیم می‌کنم.

دادستان ارتش نامه‌هایی مربوط به مدعای صبحگاه و شامگاه و سرود شاهنشاهی و اهرار از نرزار از اظهارات دکتر مصدق که به او رسیده بود برای ضبط در پرونده امر به دادگاه تقدیم کرد. نامه اول را که مربوط به مادری بود که فرزند خود را در وقایع ۲۸ مرداد از دست داده بود قرائت کرد.

دکتر مصدق از آه این مظلومین مصون نخواهد بود. به فرض معال اگر دامنگیر خودش نشود، اعفایش مصون از خشم و غضب الهی نخواهد بود. بهر جهت از موقع استفاده نموده و بدین مادر داغ‌دیده تسلیت می‌گویم. تقاضا می‌کنم آقایان داوران هنگام شور و صدور رأی منظره این داغ‌دیدگان را در پیش چشم خود مجسم نمایند.

نکته دیگر اینکه یک نفر از اهالی نهران چندی قبل آسیابی از آقای دکتر مصدق اجاره می‌کند به سالبانه ۲۵۰۰ تومان. چندی بعد خانه‌ای که داشته به ۸۰۰۰ تومان می‌فروشد و آن آسیاب را تعمیر می‌کند. ولی بعد بپشتنوی معظم آسیاب را سالبانه ۴۰۰۰ تومان بهرود دیگری اجاره می‌دهد. آن مرد اکنون شب و روز دعاگوی این پشوا است.

رئیس: این که مربوط به کار ما نیست.

سرتیپ آزموده: از بنده مردم می‌خواهند و من بایگانی دیگری هم ندارم و باید این نامه‌ها را در همین جا تذکر بدهم تا در پرونده ضبط شود. منظوری این است که نویسنده این نامه اگر راست گفته باشد آقای دکتر مصدق لااقل وسایل ترضیه خاطر او را فراهم بکنند. البته منظور بنده تذکار است و به وظیفه اصلی بنده مربوط نیست. تصور می‌کنم تذکر غیرخواهانه ایرانی نداشته باشد.

آقای سیدعبدالمحسین مطهری شرح مفصلی نوشته‌اند و ضمن آن می‌نویسند در جایی که آقای دکتر مصدق در دادگاه باید اصطلاح کنند عملی که انجام شده به دست خائنین و بی‌وطنان و احزاب چپ بود، اصطلاح می‌کنند به دست احزاب ملی و تجار و کسبه بود. وبالعکس در جای دیگر واژه اصطلاح می‌کنند. آن گاه دادستان شرحی را که نویسنده این نامه مبنی بر احساسات شاه دوستی نوشته بود توضیح داد.

آقای حمید نهارندی ضمن نامه‌ای می‌نویسد افراد شاه دوست و میهن پرست نگران صدور رأی دادگاه هستند و از دادگاه محترم می‌خواهند حکم غلبه حق را بر باطلی صریحاً اعلام دارند. اینکه این نامه‌ها را من در اینجا می‌خوانم برای اجرای امر هموطنان عزیزم می‌باشد.

رئیس: به طوری که بارها تذکر داده شده، چون موضوعات خارج از بحث این دادگاه ایجاد مباحثه می‌نماید، خواهش می‌کنم بعد از این عین نامه را به دادگاه بدهید تا تفصیل زیادی درباره آن نشود و وقت دادگاه را ضایع نکنند. چون این مباحث مربوط به ما نیست.

سرتیپ آزموده: استدعا می‌کنم او امرتان را صریحاً بفرمایید تا در صورت جلسه فید شود. بنده هم بعداً این نامه‌ها که به من رسید به استناد دستور جناب عالی برای صاحبان آن پس خواهم فرستاد.

رئیس: پس نفرستید. التفات کنید در پرونده ضبط خواهد شد. چون احتیاج به تفصیل و توضیح ندارد. سرتیپ آزموده: بنده هم فقط تذکر می‌دهم و توضیح مفصلی نسبت به آنها نداده‌ام.

رئیس: آقای دکتر مصدق، جناب عالی فرمایشی دارید، بفرمایید.

دکتر مصدق: بنده می‌خواستم عرض بکنم به بنده مربوط نیست که این نامه‌ها در اینجا خوانده می‌شود یا نمی‌شود. البته ریاست محترم دادگاه هر طور اجازه می‌فرمایند مختارند و خود دانند. ولی خواستم تذکر بدهم که ریاست دادگاه بعد از اینکه آقای دادستان تمام نامه‌ها را خواندند این تذکر را می‌دهند، و حال آنکه بنده هر وقت خواستم توضیحی به عرض دادگاه برسانم در اولین کلمه معروض از عرض می‌شوم. دیگر اینکه در چیزهایی که در اینجا گفته می‌شود، اگر نسبتی به کسی داده شود طرف باید جوابگویی کند. بنده فقط در جواب فعلاً عرض می‌کنم دستور بفرمایید این مرد اجازه نامه او را بخواهد و ارائه بدهد تا من توضیح بدهم.

رئیس: البته توجه فرمودید که بیش از یک نامه خارج از موضوع نبود و آن هم تذکر داده شد. رسیدگی به این موضوع هم مطلقاً چنانچه خود آقای دادستان اشاره کردند مربوط به این کار نبود و در وظیفه دادگاه نمی‌باشد.

سرتیپ آزموده: اگر اجازه بفرمایید چون ایشان زندانی هستند این امرشان را اجرا کنیم؛ چون البته نمی‌توانند از اینجا خارج شوند. از طرفی همان طور که عرض کردم شاید اصلاً موضوع این نامه دروغ باشد.

رئیس: البته در خارج از محیط دادگاه مانعی ندارد. اکنون تیمسار سرلشکر میرجلالی به دفاع از تیمسار ریاحی ادامه دهید.

سرلشکر میرجلالی: تیمسار سرتیپ ریاحی همیشه با ورود افراد ارتش در احزاب مبارزه می‌کرده است. بسا

فعالیت‌های سیاسی در ارتش مبارزه می‌نموده است و وارد شدن افسران را در احزاب خیانت به ارتش تشخیص داده بوده است. طرحی از طرف ستاد ارتش قبل از تصدی ایشان به وزارت جنگ برای تنبیه افسرانی که عضویت احزاب را قبول می‌نمایند تهیه و در حضور وزیر دفاع ملی وقت در کمیونی که سرنپ ریاحی عضویت آن را داشته است مطرح و مورد شور قرار می‌گیرد. در این طرح تسبیحات سخت تا اخراج از خدمت پیش بینی می‌شود. سرنپ ریاحی در این کمیسیون اظهار می‌دارد: «حتی ممالک خیلی متدن که عضویت احزاب را برای ارتش قائل شده‌اند، امروز به‌اشتباه خود پی برده و ارتشهای خود را با محظورات بیشماری مواجه ساخته و اکنون در پی رفع این نگرانی می‌باشند. در ارتش ما این قبیل اقدامات در حکم انحلال ارتش می‌باشد. با این فکر باید بسختی مبارزه شود و ارتش باید از هر گونه اعمال نفوذ سیاسی برکنار باشد.»

این طرز فکر می‌رساند که سرنپ ریاحی دشمن سرسخت مداخله احزاب در ارتش بوده و عملاً طبق پرونده‌های موجود در ستاد ارتش با این قبیل افکار جدال خستگی‌ناپذیر می‌نموده است. سرنپ ریاحی مجاز نبوده است که این مطالب را در دسترس مردم و افکار عمومی بگذارد. ولی به پیروی از نیات شاهنشاه برای حفظ سازمان ارتش کوشش می‌نموده و پس از ممانعت از شرفیابی رئیس ستاد ارتش به‌محضور اعلیحضرت همایونی سرنپ ریاحی کاملاً در بی‌اطلاعی بسر برده و بر اشکال کار ارتش پیش از پیش افزوده می‌گردد. در این دوران هم سعی و جدیت کافی به عمل آمده که تصمیمات غلطی راجع به فرماندهان گرفته نشود. ولی بدبختانه در این مرحله اطلاعات زیادی از منابع و سجاری مختلفه به آقای دکتر مصدق می‌رسیده و ایشان هم بدون مشاوره و بررسی و تشخیص نظریات خصوصی گزارش دهندگان تصمیمات شدیدی بر علیه فرماندهان می‌گرفته‌اند ولی سرنپ ریاحی تا حد امکان از اجبرای تصمیمات غیر عادلانه و غلط آقای دکتر مصدق جلوگیری به عمل می‌آورده است. این موضوعها موارد بسیاری دارد که پرونده‌های ستاد ارتش حاکی از آن است و روشنترین دلیل عدم همکاری و موافقت نظر سرنپ ریاحی با آقای دکتر مصدق می‌باشد.

روز جمعه ۲۳ مرداد سرنپ ریاحی که بر حسب معمول باید برای دافن گزارشات به‌محضور آقای دکتر مصدق می‌رسید از خانه خارج نمی‌شود و آقای دکتر مصدق نگرانی خود را از غیبت رئیس ستاد ارتش در آن روز به عرض دادگاه محترم رسانیده‌اند. سرنپ ریاحی تمام روز را در اطراف وضعیت عمومی یعنی اختلالات جدید آقای دکتر مصدق یا دربار و فشار هوکلای جبهه ملی برای دادن استعفا و عدم توجه به اعتراض و نظریات اشخاص ذینفوذ در کشور و کلای جبهه ملی و موضع فراندوم و نتیجه بعدی آن و هزار مسائل جاری روز اندیشید و بخصوص راجع به وضع و تکالیف ارتش در این گیرودارهای مبتلا به ارتش که به‌طور روشن نمی‌توانست واقف و با خبر از جریانات پشت پرده آن باشد فکر نمود. وضعیت ارتش را خطرناک تشخیص می‌دهد و چون از تمايلات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی کاملاً بی‌اطلاع بود و آقای دکتر مصدق را بازیکن تمام این صحنه‌ها و یگانه‌آمر دستگاه مستقیم ارتش می‌بیند، اگر خود را حاضر و آماده به‌خدمت در پست ستاد ارتش با آقای دکتر مصدق ندانسته، مصمم به استعفا می‌گردد. چون در روز شنبه ۲۴ مرداد بعد از ظهر راجع به عدم احضار ارایما از سده‌آباد مورد بازخواست دکتر مصدق قرار گرفته تهدید به برکناری از پست ستاد ارتش می‌شود و به دلیل تصمیم قبلی به خوشنسته از نظر ایشان حسن استقبال نموده و کار واخاتمه یافته تلقی می‌کند، به همین دلیل مستقیماً ابتکاری برای استعفاء از ریاست ستاد ارتش به خرج نمی‌دهد و بنا بر گفته آقای دکتر مصدق انتظار آن را می‌کشید که عوض ایشان تعیین گردیده و پست ریاست ستاد را ترک کند. اتفاق شب ۲۵ مرداد سرنپ ریاحی را در تصمیم خود راسختر می‌سازد. ولی آقای دکتر مصدق گویا

نمی تواند در چنین وضعیتی کسی را برای مسئولیت این مقام حاضر سازند و با فرصت این عمل را پیدا نمی کنند. سرتیپ ریاحی در حال انتظار با اضطراب روحی و عدم رضایت در آن چند روز برخلاف میل و اراده باطنی به نمایالت آقای دکتر مصدق آلوده می شود.

ساعت ۱۱ جلسه به عنوان تنفس تعطیل شد.

مقارن ساعت ۱۱/۲۰ مجدداً جلسه دادگاه تشکیل گردید و سرلشکر میرجلالی مدافعات خود را چنین ادامه داد: مرحله دوم زمان تصدی ریاست ستاد سرتیپ ریاحی از ۲۵ تا ۲۸ مرداد می باشد که دفاع اصولی آن توسط سرکار سرهنگ شاهقلی به عمل خواهد آمد و من به طور اجمال از آن می گذرم. در این چهار روز تیمسار دادستان ارتش در کبفرخواست خود موضوع توقیف تیمسار سرتیپ نصیری و موضوع بختنامه شامگاه و صبحگاه، دستور تلگرافی به خارج راجع به مجسمه ها و دستور تلگرافی راجع به عدم جلوگیری از احساسات و تظاهرات عناصر چپ را مورد ادعای خود قرار داد و کبفرخواست صادر فرموده اند.

در این موارد بنده به هیچ وجه دفاعی ندارم. اصولاً وارد این موضوعها نمی شوم. زیرا آقای دکتر مصدق که حکام مطلق العنان ارتش بوده اند، مطابق اقرار صریح خود در حضور هیئت محترم دادگاه گناه این عملیات را از دوش سرتیپ ریاحی برداشته و به عهده گرفته و شانه از زیر بار سنگین مسئولیت آن خالی ننموده اند. خود آقای دکتر مصدق درباره صدور این دستورات از خود دفاع نموده و علل و جهاتی را که باعث اتخاذ این تصمیمات گردیده به عرض رسانیده اند. آقای دکتر مصدق مفاد گزارش هیئت هشت نفری نمایندگان محترم مجلس شورای ملی را که بنا به گفتار خود ایشان مورد موافقت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نیز بوده است قبل از تصویب مجلس شورای ملی به مورد عمل گذاشت، ارتباط مستقیم رئیس ستاد ارتش را به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی قطع ننموده و تمام جریانات عادی ارتش را تغییر داده و خود را عملاً جانشین فرماندهی کل قوا نموده از این قدرت استفاده می نموده اند.

در این قطع ارتباط چون کوچکترین دستور مخصوصی به رئیس ستاد ارتش از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی داده نمی شود، بدیهی است که سرتیپ ریاحی در حقیقت دست و پا بسته تحویل وزیر دفاع ملی که خود را مسئول واقعی ارتش می دانسته است گردیده جز اطاعت و اجرای دستورات وزیر دفاع ملی عملاً و قانوناً کاری نمی توانسته اند انجام دهند. مطلب خیلی روشن است که ریاحی در این موارد مفسر نیست و عملی جز اجرای امر مافوق از او سر نزده. اگر اطاعت امر مافوق گناه است، باید تجدید نظر در مقررات نظامی ما به عمل آید. فقط ممکن است دادستان ارتش که این مطلب را به زبان نیاورده است منظورشان این باشد که چرا سرتیپ ریاحی شمرده نگردد و برخلاف دستورات وزیر دفاع ملی و فرمانده بلاواسطه خود عکس العملی ظاهر ننماید. در این باره باید عرض کنم که بدیختانه اگر ریاحی برخلاف اصول عکس العملی از خود نشان می داد، ممکن بود قبیل از پیدا شدن راه نجات باز به عنوان شمرده و یاغی تسلیم پنجه عدالت بشود. پس سرتیپ ریاحی از هر طرف گرفتار چنگال فشار روحی بوده است.

هیئت محترم دادستان، انتظاری که تیمسار دادستان محترم از سرتیپ ریاحی دارند این است که خوب بود سرتیپ ریاحی دستورات وزیر دفاع ملی را اجرا نمی کرد و مانع اجرای دستورات آقای دکتر مصدق می شد. این انتظار تیمسار دادستان محترم معنی حقیقی آن این است که سرتیپ ریاحی می بایستی بر علیه دولتی که قانونی می دانست و

اطلاع از عزل آن نداشت خروج نماید و امورات کشور را که همه با هم ارتباط دارند در سخت کنترل و اختیار خود قرار بدهد، البته اگر این فکر غیر منطقی و غیر متعارف بر حسب اتفاق در فکر سرنیپ ریاحی ایجاد می‌گردید و نتیجه عمل ایشان میوه‌های شیرین و لذت بخشی به بار می‌آورد، سرنیپ ریاحی در مقابل یک فکر و یک عمل غلط و غیر قانونی که مرتکب شده بود شاید امروز مورد احترام همه قرار می‌گرفت. شاید اگر سرنیپ ریاحی می‌توانست پیش‌بینی نماید و نتیجه مطلوب و مفید تردد و عصیان خود را نسبت به دولت وقت در خاطر مجسم و در فکر خود حل کند، دست به چنین کار شگرفی می‌زد، ولی چون سرنیپ ریاحی اصولاً جز با وزیر دفاع ملی سروکار نداشته و فقط تقریباً از اردیبهشت‌ماه تکیه‌گاه خود را در ارتش به اجبار از دست داده بود و وارد هیچ نوع چریکات پشت پرده نبود، جز این چاره‌ای نداشته ایشان رعایت سلسله مراتب را کرده و کاری برخلاف قاعده و اصول انجام نداده است.

آقای دکتر مصدق وزیر دفاع ملی وقت می‌گوید: «سرنیپ ریاحی مأمور من بوده است و لازم بوده است که دستورات من را اجرا کند» و اعتراف می‌کند که «تمام دستورات را اعم از بازداشت تیمار سرنیپ نصیری و صدور بخشنامه‌ها و جلوگیری از خواندن سرود شاهنشاهی در مجامع عمومی، تغییر دعای شامگاه و صبحگاه، فرود آوردن مجسمه‌ها و غیره، همه را من دستور داده‌ام.» در بازپرسی نیز همین اعترافات را نموده است. چگونه دادستان محترم حاضر شده است آلت فعل را به محکمه جلب نموده و امروز با تمام قوا بخواهد این آلت فعل را محکوم و تسلیم‌دار مجازات نماید؟

افکار و رفتار و طرز عمل سرنیپ ریاحی که به عرض رسید کوچکترین سردید را در سرنیپ ریاحی نسبت به صفدسات ارتش از فکر دادرسان محترم پختنماً بیرون ساخته است و شما یقین حاصل کرده‌اید که او هم چون شما سر بازی با وفا و افسری شرافتمند است. حوادث و تحولات بی‌جای دوران اخیر و حس غم‌خوایی و لجاجت آقای دکتر مصدق در امور ارتش ایشان را در این تنگنای گرفتاری پیر حمانه دچار نموده است. کسب استقلال او به دست با شهامت شما سپرده شده است؛ و شما مجدداً موظف هستید لنگه‌ای را که وزیر دفاع ملی به‌دامن شرافت سر بازی یکی از همقطاران شما وارد نموده است، با قطرات اشک دیدگانی که با نفرت به آن ایام هرج و مرج می‌نگرد شستشو نمایید.

جریان حوادث در سالهای اخیر بارها همقطاران ما را در مقابل جریانانی که روحشان از آن بی‌خبر بود قرار داد و آنان را بدون حق و دلیل متهم ساخت. وقایع ۳۰ تیر هنوز از خاطرها محو نگردیده است. در آن وقایع هیچ یک از افسران از کناره‌گیری آقای دکتر مصدق و علل و جهاتی که موجب این تصمیم گردیده بود اطلاع نداشتند. از هدف و نقشه و طرز فکر ایشان اطلاع نداشتند و به همین ترتیب از قبول مسئولیت آقای قوام یکلی دور و بی اطلاع بودند. غافل از اینکه متولیان وقایع حوادث ۳۰ تیر را به مرحله تعبیر خواهند رسانید و تمام نافرمانیها و عصیانها را لباس عدالت و قانون خواهند پوشانید و رفقای سرباز ما را از نظر انجام وظیفه و فرمانبرداری ظلم و قانون شکنی متهم و تسلیم هوی و هوس خواهند ساخت.

آقای دکتر مصدق با علم به اینکه دولت آقای قوام دولتی بود قانونی و برای نخست‌وزیری ایشان تمام تشریفات متداول معمول گردیده بود، پس از روی کار آمدن مجدد خود تمام اشخاصی را که برضد یک دولت قانونی که هنوز گناهی از او مشاهده نشده بود عصیان و انقلاب نموده بودند مورد تشویق و محبت قرار داده، مقتولین این وقایع را به نام شهدای راه آزادی تکریم و تمجید نموده و بالعکس مأمورین انتظامی را که گناهی جز اجرای دستورات یک دولت قانونی نداشته و وظایف خود را به حد کمال انجام داده بودند مورد تشبیه و توهین قرار داد. آقای دکتر مصدق

در این دادگاه از هر کسی بهتر سبب حقیقی وقایع ۳۰ تیر و ۹ اسفند و روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد را می‌شناسند. حالا اگر وجدانی آرام و با روحی معذب و ناراحت دارد، خود داند و من تر آن بعضی ندارم. بحث من مربوط به مسئولیت افسران است که دیده شد در مورد اول، افسران شرافتمند و وظیفه‌شناس ارتش گرفتار بیعدالتی شدند و در مورد دوم، در نتیجه ابراز احساسات نسبت به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از پیر تا جوان هر کدام به طریقی گرفتار شکنجه و عذاب گردیدند.

در این مورد سوم که وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد است و آقای دکتر مصدق از اجرای حکم عزل سرسپچی نسوده و همکاران خود را بیخبر نگاه داشته است نیز مشاهده می‌کنیم که باز هم افسران ارتش در وظایف طبیعی و عادی خود گرفتار دست عدالت گردیده‌اند. سرتیب ریاحی و شاید کلیه افسرانی که در این وقایع اخیر مورد تعقیب قرار گرفته‌اند، کاری جز انجام وظیفه نسوده و راه غلطی نیموده‌اند.

اولین و آخرین وظیفه سرباز اطاعت اوامر مافوق است و سرتیب ریاحی نیز جز این نکرده و حس عصبان و تمرد را برای ابد در خود کشته است. حال اگر عدم اطاعت و نافرمانی را باید در سرلوحه وظایف سربازی قرار داد و افسران مطیع و فرمانبردار را بر صندلی مجرمین نشاند، ردای تلخ در حلقوم آنها ریخت، بایستی جامعه افسران ارتش را واقف سازند تا دیگر در حول و حوش کلمه «اطاعت» و «فرمانبرداری» نگردند و روح عصبان و نافرمانی را در خود تقویت نمایند و هر دستور و فرمانی را تعبیر و تفسیر کنند و هر کس بمیل و اراده شخصی و به مقتضای زمان و مکان و در خور استعداد و اطلاع هر مقصودی از اوامر صادره درک می‌نماید به موقع اجرا بگذارد.

اگر امروز سرتیب ریاحی را بمجرم اطاعت امر کیفر کنیم، حاصلی جز ندامت و پشیمانی برداشت نخواهیم کرد. الان امر و مأمور هر دو در پیشگاه عدالت قرار گرفته‌اند و شخصی امر به اعمال خود معترف و جای کوچکترین تردید را در حضور دادگاه محترم باز نگذاشته است. اگر گناهی شده است، گناهکار حاضر و اگر جنایتی به وقوع پیوسته است جانی موجود، که موکل مرا به عنوان رفیق و همدست معرفی نکرده است. جریان بازرسیها و احضار شهسو و مطلعین و انفارم آنها دلایل میرهنی است که آقای دکتر مصدق شریک و همنست به معنای واقعی برای اجرای یک نقشه نداشته و همه همکاری کرده‌اند که طبق موازین قانونی و رعایت سلسله مراتب بدون اینکه از جریان پشت پرده واقف باشند با هم همکاری می‌کرده‌اند و در هیچ نقشه شرکت نداشته‌اند. بیانات آقای دکتر مصدق و گواهان و عریض اینجانب راجع به کار سرتیب ریاحی در زمان ریاست دادگاه قطعاً سوءظن وجود یک سوخته را بین سرتیب ریاحی و وزیر دفاع ملی بکلی از میان برداشته است.

آقای دکتر مصدق حکومت مطلقه‌ای برای خود فراهم آورده و شخصاً تمام مراجع قانونی مملکت را که بنیان و اساس حکومت مشروطه است در دست داشت و افکار خود را چون قوانین آسمانی وحی منزل و واجب‌الاطاعه می‌دانست. همکاران قانونی ایشان نیز حق مداخله و اعتراض به افکار آقای دکتر مصدق را جایز ندانست و گفتار و رفتار ایشان را ملاک کارهای اجرایی قرار می‌دادند. دستگاه ارتش نیز از بدو نصیحتی آقای دکتر مصدق به سمع نخست‌وزیری در تمام دوران رویه موافقت و تأمین نظریات ایشان را تعقیب می‌کرد این سازمان که مخصوصاً مورد سوءظن و بدگمانی ایشان بود، ایجاد حسن تفاهم را همیشه با قیمت زیاد و خسارت‌های مسموی و جنبتی افسران و فرماندهان برای ارتش تمام می‌نمود و ارتشها در نهایت فداکاری و بردباری تحمل هر بی‌عدالتی را از لحاظ پیروزی از نیات و رفتار ملوگانه در مقابل نقاضا و انتظارات بی‌نهایت می‌مورد آقای دکتر مصدق بر خود هموار می‌کرد با این کیفیت سرتیب ریاحی نه حق و نه قدرت مخالفت داشته و جز رعایت مقررات کار دیگری نمی‌توانسته است بکند.

هیئت محترم دادگاه و داورسان محترم معترف می‌باشند که ریاضی کوچکترین تفصیری نداشته و وظایف را مثل یک نفر سرپاژ انجام نموده است. لذا انتظار و امید از هیئت محترم دادگاه دارد که با توجه به وجدان و شرافت سرپاژی خود حکم برائت موکل اینجانب را صادر فرمایند و نام تپکی از خود به یادگار بگذارند. مطمئن باشم که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که همیشه نسبت به ارتش و افسران ارتش توجه مخصوصی داشته و همیشه آنها را در تحت حمایت خود نگاهداری فرموده‌اند، به‌رأی متین دادگاه که متکی به قانون و وجدان است، با دیده احترام نظر خواهند فرمود و شهادت و بی‌طرفی داورسان محترم را مورد توجه قرار خواهند داد. فعلاً دیگر عرضی ندارم.

سرتیپ آزموده: بنده یک مختصر توضیحی دارم، اگر اجازه فرمایند. ..
رئیس: فرمایید.

سرتیپ آزموده: محترماً به عرض می‌رسانم: بدو باید عرض کنم به منظور اینکه گرفتاری تولید نمود اینجانب در بیان نام قصد توهین و افترا و نهمت ندارم. همان طور که به عرض رسانده‌ام در انجام وظیفه دانستنی معتقدم باید با صریحترین زبان توضیحات خود را بدهم؛ و معتقدم وکلای محترم مدافع و متهمین نیز با صریحترین بیان خواهند توانست توضیحات اینجانب را رد فرمایند تا حقایق کشف گردد و نکته‌های مبهم نماند.

اولاً نمی‌دانم چگونه می‌شود که وکیل محترم مدافعی که پررور گذشته از موی سپید و قد خمیده، رنگ‌پریده، پای لرزان آقای دکتر محمد مصدق داد سخن دادند و دادستان ارتش را با بیانات شیوا و ادبی و مسلح بسی ادب خواندند، امروز بر علیه آقای دکتر مصدق بدعوی سخنرانی می‌فرمایند که اینجانب باید در خدمت ایشان وظیفه دانستنی را تعلیم بگیرم. باید صریحاً عرض کنم که این جریان در این مورد بخصوصی برای دادستان ارتش جای بسی تأسف است. آن ترفنها برای چه بود و این اشارات امروز برای چه؟ آیا در این باره از دادستان ارتش سرعوب گردیده‌اند؟ بهر حال جای تأسف است.

ثانیاً تیمسار سرلشکر میرجلالی ضمن بیاناتشان فرمودند اولین مرتبه است در تاریخ دنیا که برخلاف قانون کسی را تسلیم دادگاه نموده‌اند و منظورشان موکلشان بود. عیناً چنین اظهار داشتند: دادستان ارتش دیوان بلخ تشکیل داده. بنده باید صریحاً عرض کنم که این گفتار تیمسار سرلشکر میرجلالی باعث تسفر و انس‌چار است. زیرا دادگاههای نظامی را دادستان ارتش تشکیل نمی‌دهد. این موضوع در همین دادگاه بحث شد. هر گاه فرض کنیم این تیمسار محترم به‌عنوان آشنا نیستند، لا اقل خوب بود در این دادگاه که جلوس فرموده‌اند به‌سبب بحثات گوش می‌دادند و چنین اظهار اسف‌آوری را نمی‌فرمودند. اینجا دیوان بلخ نیست. دادگاهی است که شاید تنها نقضی این است که تیمسار میرجلالی که به‌اصل قوانین آشنایی ندارند سمت و کالت تدافعی متهمی را قبول کرده‌اند که دادستان ارتش تقاضای مجازات اعدام برای او نموده است. معتقد است در این موارد هر گاه کسی آشنا به اصول قضایی نیست، وجداناً نباید چنین وظیفه‌سنجی را بپذیرد. آرزو دارم داشته‌ام که روزی به‌ترین افسران قضایی وکیل مدافع این دو متهم باشند.

ثالثاً نمی‌دانم در آن قسمت از بیانات مکررشان که چندین مرتبه عنوان فرمودند باید روح تسرد و عصیان و عدم فرمانبرداری را از ارتش برانداختند و صریحاً اظهار داشتند موکلشان مجاز بوده امر آقای دکتر مصدق را اجرا کند چه جواب دهم. اگر دادگاه محترم به این دفاعیات تیمسار سرلشکر میرجلالی توجه دقیق مبنول فرمایند مفهوم صریح آن این است که تمام افسران، درجداران، سرپاژان شاه‌نوستی را که روز ۲۸ مرداد ماه وظیفه اصلی سرپاژشان را انجام دادند نعت تعقیب در آوریم تا به‌زعم این وکیل محترم مدافع ارتش تضح بگردد. به عبارت دیگر این دفاع این تیمسار هیچ مفهومی جز این نداشت و ندارد که چرا اساس سلطنت ایران در اثر جانبازی سرپاژان باقی ماند. دقت

فرمایید که چه گفتند و به عرض اینجانب نیز توجه فرمایید که چه می گویم.

در اینجا هم باید عرض کنم که خوب به خاطر دارم در یکی از جلسات این دادگاه روی همین موضوع بحث نمودم و هر سریار وظیفه ای که چهار ماه خدمت اولیه کرده می داند اولین وظیفه سریار حفظ نعت و تاج سلطنت است. حال یک سرلشکر در این دادگاه صریحاً نه یک بار بلکه چندین بار می گوید و تکیه می کند که موکلش امر اجرا کرده و می گوید سرهنگ ممتازها که دادستان ارتش به جرم کشتار مردم شاه دوست آنها را تسلیم دادگاه نموده، این عمل برخلاف مصالح ارتش است. مصالح ارتش این بود که همان طوری که موکلش دستور صادر کرده ارتش نمکین کند که شاه فراری است. جلوی توده ایها را نگیرد تا کشور ایران جمهوری شود. این سرلشکر این را می گوید. اگر نمی گوید، بر علیه من اعلام جرم کند نام در دادگاهی ثابت کنم که جز این نمی گوید. نمی دانم تیمسار سرتیپ ریاحی و سایر وکلای مدافع ایشان این دفاعیات و کیل مدافع سخنگوی امروزی را خوانده اند و یا مفاد آن موافقت دارند یا خیر. ولی این را بخوبی می دانم که این راه دفاع نیست. به عرض دادگاه محترم می رسانم دفاعیات این وکیل مدافع جز آنچه که عرض کردم برای اینجانب دیگر ارزش جوایگویی ندارد. امیدوارم تیمسار سرلشکر میرجلالی خود نیز منتقل شده باشد که چه دفاعی کرده اند؛ یعنی با علم و اطلاع از اینکه چه گفته اند این دفاع را به عمل نیاورده باشند.

به عرض می رساند که آقای دکتر محمد مصدق عرض کردم وضع خاصی دارند که در کیفرخواست تصریح کرده ام. تیمسار سرتیپ تقی ریاحی وضع خاص دیگری عنوان نموده ام که این دو متهم در جرمی که به آنها نسبت داده ام هم اصیل در جرم هستند و هم یکی به انگای دیگری مرتکب جرم نشده. من هم صحبتی از توطئه ننموده ام. بکه مثال بارز می زنم: دعای صبحگاه و شامگاه را تیمسار سرتیپ تقی ریاحی ممتزقند که خود به دکتر مصدق پیشنهاد دادند که دکتر مصدق به ایشان امر کند. در کیفرخواست نوشته ام هیچ گونه اثری نسبت که دکتر مصدق آن دستورات را داده باشد. به فرض محال دکتر مصدق چنان دستوراتی داده بود وظیفه سرپازی نه تنها حکم می کرد که آن دستورات به مرحله اجرا در نیاید، بلکه حکم می کرد که مغز دکتر مصدق را رئیس ستاد ارتش آنجا متلاشی کنند. این وظیفه سرپازی و قانون و مقررات ارتش است.

اینجانب صریحاً به عرض می رسانم که تیمسار سرتیپ تقی ریاحی آخرین دفاع خود را پریشب فرمودند. از مرحله بازجویی بخوبی می دانم که طرز فکر این تیمسار از چه قرار است. به طور مختصر و مفید تیمسار سرتیپ تقی ریاحی می گوید: «تقصیر کارم و مانند یک فرزندی که از دست پدر تنبیه می شود حاضر م هر نوع تنبیهی که ارتش مقرر می دارد در باره ام اعمال گردد.» بدیهی است نمی خواهم برای متهم تعیین تکلیف کنم و خدای بخواند که برای وکلای محترم مدافع، ولی وجداناً به عرض می رسانم و آسند تا دارم اگر دفاعی می فرمایند، زیاد شاخ و برگ ندهند و شاید زودتر این دادگاه بتواند تعیین تکلیف نماید.

سرلشکر میرجلالی: بنده عرضم را در جواب تیمسار بعداً عرض می کنم.

ساعت ۶ بعد از ظهر جلسه ختم شد و جلسه آینده پس ساعت ۸/۳۰ صبح دوشنبه ۲۸ آذر موقوف گردید.

خواستی:

۱۱ سرلشکر میرجلالی در جریان جلسه از حرکت سابق نعت با هیئت خلعت همکاری داشت و تقریباً سرپازی کلی قسوان غوزستان را

به عهده داکت و به علت پیش گسستی از احترام برطوردار بود با تیمسار ریاحی هم نسبتی سببی داشت. در جلسه گذشته با تمجید و ادب و دلبوژی از دکتر مصطفی یاد می کرد ولی در جلسه سیم و سوم به دکتر مصطفی حمله کرد تا آنجا که آزموده اظهار داشت: «دبیرستانس را باید لزلو قسرا گرفته» این موضوع حقا در طور تعمق و مذمت است و ای بسا در اثر فشاری برده که بهوی وارد شده و او هم به مصطفی آزموده پیوسته لزلو انگاری پیش از این نمی رفت. هرصه انسانیت گاه به پهلار تنگ می شود آزموده عززش را جابهجا پندشش داد.

جلسه سی و چهارم

سی و چهارمین جلسه دادرسی در ساعت ۱۰ به مدت ۲۸ آذر ۱۳۳۲ به ریاست سرلشکر مقبلی تشکیل شد. پس از فراغت صورت جلسه و رسمیت دادگاه، رئیس خطاب به سرلشکر میرجلالی و کیل مدافع سررتیب ریاحی اظهار داشت:

تیمسار مطالبی دارند؟

سرلشکر میرجلالی: بنده نوبت عرایضم را محول می‌کنم به تیمسار ریاحی.

سررتیب ریاحی: محترماً معروض می‌دارد: ریاست معظم دادگاه ملاحظه می‌فرمایند که بیش از مدت یک‌ماه است که فقط درباره محتویات این پرونده بررسی فرموده‌اند. شهود و مطلعین هم اطلاعات خود را داده‌اند. بر دادگاه معظم ثابت و محرز شده است که بنده به هیچ وجه نه از فرمان و صدور آن اطلاعاتی داشته و نه در مورد دستور صادره ابتدا به ساکن و مینکراً اقدامی نمودم. بلکه کسب دستوری را که از یک واحد به عمل آمده به اطلاع مقامی که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تصویب فرموده‌اند رسانیده و جواب را به واحد مربوطه ابلاغ کرده‌ام. چون جریان دادگاه و مذاکرات و کلامی مدافع جز تکرار همین مطالب به عنوان مختلفه نبوده و اضافه بر اطلاعات موجود در پرونده اطلاعات جدیدی نخواهند داد، برای اینکه تکلیف بنده زودتر معلوم شده و بیش از این جلسات دادگاه طولانی نشود استدعا دارم با توجه به مراتب معروضه در باب بنده که خود را فرزند صالح و فداکار ارتش دانسته و مرتکب قصوری عالمی و عامداً نمی‌دانم هر تصمیمی که پدر تاجدار ما اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مقتضی بدانند اتخاذ فرمایند رئیس: تیمسار دادستان مطالبی دارید؟

سررتیب آزموه: با نهایت احترام به عرض می‌رساند طبق موازین قانونی پس از آنکه دادستان بیان ادعا می‌نماید متهم یا وکیل مدافع می‌توانند دفاع کنند. منتهم ردیف ۱ کبفرخواست، آقای دکتر محمد مصدق، دفاعیات خود را به جمل آوردند وکیل تسخیری مدافع ایشان نیز گاه و بیگاه توضیحاتی دادند. تیمسار سرلشکر میرجلالی، وکیل محترم مدافع منتهم ردیف ۲ کبفرخواست، تعیینی تیمسار سررتیب نقی ریاحی نیز دفاعیاتی نمودند. اکنون در این جلسه از بیانات تیمسار سررتیب نقی ریاحی چنین استنباط می‌شود که ایشان آخرین نظرشان را به دادگاه بیان داشتند که امین نظر تأیید آن جزء از عرض بنده در جلسه گذشته بود که به عرض رسانیدم از طرز فکر تیمسار سررتیب نقی ریاحی در مرحله بدوی بخوبی اطلاع دارم. اینجانب مختصر توضیحاتی به عرض می‌رسانم و از ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم پس از عرایض اینجانب به متهمین ابلاغ فرمایند هر گاه به عنوان آخرین دفاع مطلبی دارند، به عرض دادگاه برسانند. یا به عبارت دیگر اینجانب پس از عرایض مختصری که می‌نمایم، دیگر از نظر دادستانی در این پرونده عرضی نخواهم داشت.

دادگاه محترم مستحضرند که کبفرخواست تقدیمی صریح، روشن و بدون کوچکترین ابهام است. صبنای

کیفرخواست این است که در ساعت ۶ صبح روز ۲۵ مرداد ماه فرمان عزل آقای دکتر محمد مصدق از سمت نخست‌وزیری بدست ایشان می‌رسد و رسید می‌دهند. در این دادگاه مباحثات مفصلی به عمل آمد روی این موضوع که آقای دکتر محمد مصدق اظهار می‌داشتند فرمان صادره نافذ نیست. دادستان ارتش این اظهار را رد کرده؛ کما اینکه دادگاه محترم با صدور قرار صلاحیت به‌نحو مدلل و موجهی اظهار آقای دکتر محمد مصدق را رد فرمودند. نتیجه اینکه به‌استناد توضیحات مفصلی که دادم و به‌استناد قرار صلاحیت دادگاه، فرمان عزل صادره نافذ بوده و آقای دکتر محمد مصدق به‌موجب قانون اساسی و به‌موجب فرمان دریافتی موظف و مکلف بودند بلافاصله پس از دریافت فرمان و دادن رسید - که رسید تطبیقی خود مدرکی است دایر به اینکه در لحظه دریافت فرمان آقای دکتر محمد مصدق خود به‌ناظر بودن آن ایمان داشتند - از کار برکنار شوند.

پس چون ثابت است فرمان را اطاعت نکرده‌اند، بنابراین آنچه که برای دادگاه محترم هنگام شور و صدور رأی باید مورد توجه و بررسی قرار گیرد این است که آیا اعمالی را که از ۲۵ تا ۲۸ مرداد به آقای دکتر مصدق نسبت داده‌ام و عنوان نمودم ارتکاب آن اعمال برای برهم زدن اساسی تاج و تخت سلطنت بوده با دلایل متدرجه در کیفرخواست و توضیحات مفصلی که داده‌ام، جرم هست یا نیست. اگر جرم هست، منطبق با کدام یک از مواد قانونی است. به‌نظر دادستان ارتش چون هیچ عملی بدون در نظر گرفتن هدفی انجام پذیر نمی‌شود وقتی قائل باشیم آقای دکتر محمد مصدق به‌فرمان عزل صادره تمکین ننموده‌اند باید ملاحظه کنیم که هدف چه بوده است. یعنی بررسی کنیم که چرا از اطاعت فرمان سر باز زدند. این بررسی به‌طور دقیق در این دادگاه به‌عمل آمد و به‌نظر دادستان این دادگاه ثابت و مسلم است که کلیه اعمال انجام شده از روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد ماه یا توجه به مدارکی که تسلیم دادگاه نمودم، به‌دستکاری آن جماعتی بوده که پس از وقایع شهریور ۲۰ همواره از هر فرصت استفاده می‌کرده تا اساس سلطنت را بر هم زنند. به‌موازات فعالیت آن دستجات در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد ماه، دستجات دیگری نیز که وابسته به احزاب به‌اصطلاح چپ نبوده‌اند، از قبیل حزب ایران و نیروی سوم، نیز طبق مدارکی که تسلیم نموده‌ام هدفشان در آن چهار روزه بهم‌زدن اساس سلطنت بوده است. در یکی از جلسات به‌عرضی رسانیدم که کلیه اشخاصی که در چهار روزه ۲۵ الی ۲۸ مرداد ماه خارج از عضویت در احزاب چپ به‌منظور بهم‌زدن اساس سلطنت فعال بوده‌اند یا عضویت در حزب ایران را داشته و یا تمایل یا افکار آن حزب داشته‌اند. به‌هر جهت به‌نظر دادستان ارتش و با اقرار صریح آقای دکتر مصدق در این دادگاه به‌دفعات عدیده بالاخص یک جمله که در آخرین گفتارشان بیان داشتند که اگر فرمان عزل صادر نمی‌شد آن اعمال چهار روزه انجام نمی‌گردید، جرم منسوب به آقای دکتر محمد مصدق ثابت و مسلم بوده و شاید کمتر پرونده‌ای وجود داشته باشد که منتهی ضمن اظهارات خود به‌نحو بارز و غیر قابل انکار کیفرخواست دادستان را به‌آن نحوی که آقای دکتر مصدق تأیید نمودند تأیید کرده باشد.

یک نکته را که باید به‌عرضی برسانم این است که در پرونده‌های جزایی بسیار اتفاق می‌افتد که وقتی متهمین چند نفر هستند، یکی از متهمین بنا به‌وضع خاصی جرم سایرین را به‌اصطلاح به‌گرددن می‌گیرد و اظهار می‌دارد: «هر عملی که سایر متهمین انجام داده‌اند، به‌عهده من است.» به‌عرض دادگاه می‌رسانم که در امور جزایی چنین عناوین متهمین برای دادستان و دادرسان معتبر نیست. در مراحل تحقیق نیز بسیار اتفاق می‌افتد که وقتی چند نفر را دستگیر می‌کنند، یکی از دستگیر شدگان اقرار صریح می‌نماید که «جرم من هستم.» امروزه این اقرار صریح برای مأمور تحقیق خود به‌خود قابل توجه نیست، زیرا چندانکه من باب مثال قتل انتفاقی استند مجرم اصلی طفلی چهارده ساله را تطبیق نماید یا تهدید کند بگوید: «عنوان کن فائل هستی.» بدیهی است اگر این طفل چنین اقراری کند، مجازات اعدام

در باره اش صادر نمی‌شود. یا قائل بنا به اوضاع و احوال خاص دیگر اشخاص بالا را وادار به اقرار می‌کنند. بهر جهت آنچه باید در ترازوی عدالت منجبه شود این است که دقیقاً باید ملاحظه نمود که حقیقت، مطلب از چه قرار است و باید اوضاع و احوال هر متهمی را دقیقاً مورد بررسی قرار داد.

پیرمردی هفتاد و چند ساله به اسم آقای دکتر محمد مصدق از اطاعت فرمان شاهنشاهی که صدور فرمان طبق قانون اساسی بوده سر باز می‌زند و به اصطلاح اینجانب یاغی می‌شود. این یاغی بسالخصی شخص یاغی که در یک چهار دیوار محصور باشد و روی تخت خزیده باشد. همانطوری که خود ضمن اظهاراتش بیان داشته، بنفسه و تک و تنها بدون اتکا به قوای مسلح نمی‌توانسته اساس سلطنت را برهم زند و مرتکب جرم مندرج در ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش شود. اول فرمان انحلال مجلس شورای ملی را صادر می‌کند. در روز ۲۵ مرداد ماه خیالش صددرصد از وجود مجلس راحت می‌شود. بدیهی است عملاً مجلس را فلج کرده بود. فرمان انحلال بر این اصل بوده است که مخالفین او در مجلس از مصونیت پارلمانی استفاده نمایند. کما اینکه به محض صدور فرمان انحلال در غروب همان روز دو تن از وکلای مجلس را زندانی می‌نماید.

شاهنشاه از کشور عزیمت فرموده بودند. مجرم مورد نظر به موازات انحلال مجلس و زندانی کردن یکی دوتن از نمایندگان امر می‌دهد که به هر طریق ممکن است به سراسر جهان و به ملت ایران اعلام شود که دیگر پادشاهی وجود ندارد. دلایل این موضوع را چه در کیفرخواست نوشته‌ام و چه در این دادگاه به‌طور تفصیل بیان داشته‌ام. ولی چون همانطوری که به عرض رسانیدم تنها حربه تبلیغاتی و انحلال مجلس برای نیل به هدف کافی نبوده است. آقای دکتر محمد مصدق احتیاج مبرم داشته که از طریق ستاد ارتش، ارتش شاهنشاهی را نیز وادار به تحکین و اطاعت از روبرو خود نماید. این موضوع همان موضوعی است که تیمسار سر لشکر میرجلالی به‌طور تفصیل در این دادگاه صحبت فرمودند و خلاصه دفاع ایشان این بود که موکلشان مأمور اجرای امر بوده، و استناد به دو موضوع کردند: یکی اینکه معنای انضباط و مقررات در ارتش کورکورانه مرسوم از رئیس است؛ دیگر آنکه سلسله مراتب فرماندهی تا حد وزیر دفاع ملی بوده و بالاتر از آن حد دیگر مقامی روی سلسله مراتب برای رئیس وقت ستاد ارتش وجود نداشته است.

هر دو موضوع نه تنها برخلاف اصول و مقررات ارتش است بلکه همانطوری که در جلسه گذشته به عرض رسانیدم هر گاه مقرر شود این استدلال تیمسار سر لشکر میرجلالی را در ارتش ساری و جاری بدانیم، نتیجه جز این نخواهد بود که باید حکم برائت تیمسار سر تیپ نقی ریساچی صادر گردد. نشان لیاقت به ایشان داده شود و از نااحتیایی که در ظرف این چند ماه پس از وقایع ۲۸ مرداد ماه خواهی نخواهی در نتیجه بازداشت پر ای تیمسار نامبرده روی داده است بپوش خواسته شود. در مقابل دادستان ارتش افسرانی را که در روز ۲۸ مرداد ماه از اطاعت رئیس وقت ستاد ارتش سر باز زده‌اند، تحت تعقیب در آورد. به نظر دادستان ارتش تبرئه تیمسار سر تیپ نقی ریساچی یا قائل شدن مجازاتی برای ایشان جز مجازات اعدام مباتی احساسات شاه دوستی را در ارتش مست و متزلزل می‌کند.

صریحاً به عرض می‌رسانم هر راه بیشتر موجود نیست؛ یا اعدام سر تیپ نقی ریساچی و بسا متزلزل کردن روحیه افسرانی که در روز ۲۸ مرداد ماه جان خود را به کف داشتند تا اساس سلطنت محفوظ بماند. بدیهی است اتخاذ این تصمیم برای طی یکی از این دو راه منوط به رأی دادگاه محترم است. دادستان ارتش چنین تشخیص داده که تقاضای مجازات اعدام را برای رئیس وقت ستاد ارتش بنحیث تا این ارتش همواره به سوگندی که یاد کرده بدون کوچکترین تزلزلی و قاتل بماند. امر آمر مفهومی این نیست که هر امری آمر نمود به‌سورده اجرا گذاشته شود. در ارتش

سلسله مراتب فرماندهی به وزیر دفاع ملی ختم نمی شود. اعم از اینکه رئیس ستاد ارتش تمامی مستقیم یا بزرگ ارتشگران فرمانده داشته باشد یا نداشته باشد، در ارتش تنها یک چیز و یک نکته صلب خدمت است و آن این است که هر امری که کوچکترین لطمه‌ای با زیانی به مقام سلطنت می‌رساند به‌طور افکنده شود تا همه افسران و درجه‌داران و سربازان اساس خدمتشان با توجه به یک کانون باشد که آن کانون کانون سلطنت است؛ به عبارت دیگر، کانون قانون اساسی ایران و حفظ اصول آن. رئیس وقت ستاد ارتش بلافاصله پس از دستگیری حامل فرمان عزل آقای دکتر محمد مصدق شروع به فعالیت می‌نماید. به موازات فعالیت آقای دکتر محمد مصدق، شاه را فراری اعلام می‌کند. دستور صریح می‌دهد: «مناصر توده‌ای را به حال خود باقی گذارید.» بالاخره وکیل محترم مدافع ایشان یعنی تیمار سرلشکر میرجلالی در این دادگاه اقرار نمودند که روی این دلایل و مدارکی که در کیفرخواست نوشته‌ام صحبتی ندارند بکنند. خود متهم اقرار صریح نمودند که مفسر هستند و در همین جلسه اظهار داشتند هر گونه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی اراده‌شان تعلق بگیرد ایشان را به کیفر برسانند.

در اینجا باید این توضیح را به عرض برسانم که بزرگ ارتشگران فرمانده جز اجرای قانون و عدالت هیچ نکته‌ای را مورد نظر ندارند. دادگاه محترم هرگاه جرم منسوب به تیمسار نامبرده را ثابت می‌دانند، وظیفه‌ی بس خطیری را دارند. این وظیفه، همان طوری که به عرض رساندم، این است که تشخیص فرمایند مبنای انضباط و خدمت در ارتش یا چه طرفی استوار یا متزلزل می‌گردد. هرگاه تشخیص فرمودند ارفاق به تیمسار سرتیپ تقی ریاحی موجب استواری مبنای انضباط و خدمت و تقویت روحیه افراد ارتش است، بدیهی است ارفاق می‌فرمایند. ولی باز مجدداً به عرض می‌رسانم که از لحاظ دادستان ارتش استواری مبنای خدمت در ارتش همان‌طور که در تمام دنیا رعایت می‌شود به کیفر رساندن مجرم است به‌اشد مجازات.

اینجانب در خانمه کیفرخواست جمله‌ای را نوشته‌ام که در اینجا تکرار می‌کنم. آن جمله این است: «متهمین از افراد مشخص و ممتاز کشور بوده که مردم به وجود آنان امیدواری زیادی داشته که در راه حفظ مصالح کشور سعی و کوشا باشند؛ اولین وظیفه آنان و قاداری به سرگندی بوده که برای حفظ قانون اساسی ایران پساد کرده و بدبختانه سوگند خود را نقض و به آن حقوق خیانت کرده‌اند.» تیمار سرلشکر میرجلالی شرح مبسوطی از معلومات و سوابق تیمسار سرتیپ تقی ریاحی بیان داشتند. بیانات ایشان تشریح همین جمله کوتاهی است که در کیفرخواست نوشته‌ام؛ متهمین از افراد ممتاز بوده‌اند. دادگاه محترم باید توجه فرمایند که هرگاه یک فرد غیر مشخص و علمی مرتکب جرمی شود، آیا آن فرد باید مجازات شدید ببیند یا یک فرد ممتاز؟ واقعاً اگر در ارتش شاهنشاهی یک استوار یا یک ستوان در موردی مرتکب عملی شده که تیمسار سرتیپ تقی ریاحی انجام داد، آیا باید آن استوار یا ستوان به شد بدترین وجه مجازات شود یا تیمسار سرتیپ تقی ریاحی؟

در یکی از جلسات به عرض رساندم که متأسفانه و بدبختانه عادت بر این جاری است که هرچه افراد تحت تعقیب تشخیصشان کمتر و در طبقات پایینتر واقع باشند، میزان کیفر درباره آنان شدیدتر از اشخاص ممتاز است که احیاناً تحت تعقیب در می‌آیند. این نواقص و بدبختیها را باید از بین برد. از بین بردن این بیچارگیها جز با صدور رأی چنین دادگاههایی امکان‌پذیر نیست. از دادگاه محترم استدعا می‌نمایم هنگام صدور رأی توجه دقیق به این عرایض اینجانب مبسوط فرمایید. زیرا رأی که صادر خواهید فرمود، مبنای انجام وظیفه اینجانب و همقطارانم در دادستانی ارتش نسبت به متهمین دیگر خواهد بود. در واقع اگر حکم برائت تیمسار سرتیپ تقی ریاحی را صادر فرمایید، اینجانب دیگر موجهی نمی‌بینم که درجات پایینتر از ایشان تحت تعقیب باشند. به‌دنبال این خواهی رفت که به‌استناد

رأی این دادگاه افسرانی را که روز ۲۸ مرداد به نظر خودم وظیفه سربرازی خودشان را انجام دادند تحت تعقیب قرار آوریم. زیرا به اصطلاح یک بام با دو هوا نمی‌شود.

بهر جهت رأی که صادر می‌فرمایید از هر لحاظ شایان اهمیت و درخور توجه مخصوص است. در کیفرخواست چند سطر از اشاره به شهدای روز ۲۸ مرداد ماه نموده‌ام. رأی که صادر خواهید فرمود، نه تنها برای دادستان ارتش ملاک انجام وظیفه خواهد بود، بلکه رأی صادره برای مردم شادوست نیز آئینه‌ای خواهد بود که طبق آن عمل خواهند نمود. در اینجا ضعف روحیه یا نفیوت آن تنها با سخن پر اکنی و حرف و گفتار امکان‌پذیر نیست؛ و خصایل عالیّه از قبیل وطن‌پرستی و شاه‌دوستی و انجام وظیفه در اثر تشویق وطن‌پرستان و شاه‌دوستان و مجازات خائنین به کشور امکان‌پذیر خواهد بود. بهر جهت توجه فرمایید در روز ۲۸ مرداد ماه عده‌ای از هموطنان ما باعث حفظ قانون اساسی و ابراز احساسات شاه‌دوستی بودند و به شهادت رسیدند. آنان مقتدر و سراقراز شده‌اند. معتقد است باید رأی صادر فرماید که اولاد آنان و هموطنان ما همان راه را طی کنند؛ یعنی راهی که هرگاه خدای نخواست باز هم روزهای تیره و تاری برای این کشور پیش آمد نماید. هر کس از دیگری سبقت گیرد تا ناموس فردی و اجتماعی این کشور را حفظ کند. به کرات در این دادگاه به عرض رسانیده‌ام هرگاه آقای دکتر محمد مصدق و اعوان و انصار او به هدف خود می‌رسیدند، ناموس فردی و اجتماعی این کشور در معرض زوال واقع شده بود.

این جزئیات بنای طرز فکر دادستان این دادگاه است. تردید ندارم هرگاه در نظریه خود اشتباه می‌کنم، دادگاه محترم با رأی که صادر خواهند فرمود اشتباه ایتجان را ترمیم می‌نماید؛ و تردید ندارم رأی که صادر می‌فرماید مدلل و موجه خواهد بود. بنده دیگر به هیچ وجه عرضی ندارم. همان‌طور که عرض کردم، اعلام خواهد فرمود مستهین آخرین دفاع خود را بیان نمایند.

در ساعت ۱۶/۲۰، ده دقیقه تنفس داده شد.

مقارن ساعت ۱۲ جلسه دادرسی مجدداً تشکیل گردید.

رئیس (خطاب به دکتر مصدق و وکیل مدافع او): مطالبی راجع به اظهارات دادستان ندارید؟
دکتر مصدق: من دفاع می‌کنم.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: از اینکه آن مرد امروز بیان ادعای خود را بسیار مؤدبانه نمودند، بنده سپاسگزارم. ای کاش از اول تشکیل دادگاه همین رویه را تعقیب می‌نمودند و موجب تشجعات در جلسات دادگاه نمی‌شدند. ایشان مطالبی فرمودند که بنده نسبت به بعضی از آنها که مربوط به خودم است نظریات خود را عرض می‌کنم.

(۱) راجع به افسران، عملیاتی که در سی‌ام تیر ماه نموده بودند بنده با اظهاراتی که تیمسار سر لشکر میرجلالی نمودند و راجع به سلسله مراتب بود کاملاً موافقم و نسبت به افسران سی‌ام تیر خودم همین معامله را کرده‌ام. نسبت به آن افسران از طرف نمایندگان مجلس شورای ملی تقاضای شدت عمل می‌شد. گمان می‌کنم مکاتبات و مراسلاتی هم در این باب با در وزارت دفاع ملی یا در نخست‌وزیری موجود است. ولی شخصی بنده عقیده داشتم که اگر در وزارت دفاع ملی سلسله مراتب رعایت نشود، ارتش نمی‌تواند عملیات مفیدی بکند. چنانچه وزیر دفاع ملی به یک فرمانده کل قوا استوری داد، اگر بگویم که فرمانده می‌بایست خودش فکر و تأمل کند و تشخیص صلاح بدهد، این ارتش کساری

نمی‌تواند بکند. ارتش مأمور است اطاعت از دستور مافوق بکند.

سرتیپ ریاحی: اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ ریاحی: این ائمه‌ها را یکی دو مرتبه آقای دکتر مصدق کردند که منظورشان البته فرمانده لشکر است.

و نه؛ لازم است متذکر شوم فرماندهی کل قوا یا اعلیحضرت همایون شاهنشاه است.

سرهنگ بزرگمهر [خطاب به دکتر مصدق]: شما فرمانده کل قوا را فرمودید؟

دکتر مصدق: صحیح است، بله حالا عرض می‌کنم. گمان می‌کنم شیخ اجل می‌فرماید:

فبرشته‌ای که وکیل است بر خزانه باد چه غم خورد که بسیرد چسراغ پسرزنی

یعنی آن فرمانده لشکر نمی‌تواند دستور را اجرا نکند و بگوید صلاح نیست؟ باید اجرای امر بکند و امر مسئول

است. این راجع به افسران ۳۰ تیر ماه که خود من همین عقیده را دارم. اگر خود بنده دارای این عقیده نبودم، هر چه

زودتر تکلیف این آقایان مطابق نظریه‌ای که نمایندگان مجلس داشتند معلوم شده بود، من جلوگیری کردم.

من استعفا کردم و رستم، دولتی بعد از بنده آمد، مجلس شورای ملی رأی تمایل به آقای قوام السلطنه داد. ایشان

نخست‌وزیر شدند. ولی دولت خود را بمجلس معرفی نکردند. در این اثنا البته مشول مملکت همان نخست‌وزیری بود

که مجلس به او رأی تمایل داده و می‌بایستی دستور بدهد مطابق سیاست خودش. سیاست او خوب بود یا بد، به قوه

انتظامی مربوط نبوده که فکر یا تأمل بکند. آنها امر دولتی را اجرا کردند. اگر بنا شد آنها را برای اجرای امر آن دولت

بیاورند مجازات کنند، دیگر چطور ممکن است افسران بتوانند از دولتهای وقت اطاعت بکنند؟ همیشه این فکر به آنها

دست می‌دهد مبادا کاری بکنند که روزی دولتی بیاید آنها را تعقیب و مجازات کند.

۱۲ راجع به فرماندهی کل قوا که اینجا مذاکره شد، خود بنده در دوره پنجم تعقیبته رأی دادم و رأی دادند که

فرماندهی کل قوا با حضرت اشرف آقای سردار سپه وزیر جنگ آن وقت باشند. از نظر اینکه فرماندهی کل قوای عملی

وزیر جنگ است. فرماندهی کل قوای تشریفاتی اعلیحضرت همایونی آن وقت به پدر این شاه رأی دادیم. حالا اگر

ایشان قبول نمی‌کنند یا خود ایشان است. حالا چرا چنین رأی را دادیم حضرت اشرف سردار سپه فرمودند - در

منزل خود بنده که مرحوم مستوفی المالک، آقایان نقی‌زاده، علاء مرحوم مشیرالدوله و مسخیر السلطنه هدایت بودند

فرمودند - که من داگر تکلیف دوباره این کار معلوم نشود و این فرماندهی کل قوا یا شخصی من که وزیر جنگ هستم

نیاشد هیچ کاری نمی‌توانم بکنم. جلسه بعد در منزل مرحوم مشیرالدوله تشکیل شد و در جلسه بعد مجلس. ماهه

رأی دادیم - مرحوم مستوفی المالک، مشیرالدوله، آقای نقی‌زاده و سایرین سه بالاتفاق رأی دادیم که فرمانده کل

قوا عملاً با وزیر دفاع ملی است. حالا شما هر چه می‌خواهید بفرمایید. من روی عقیده رأی دادم. بعد هم وزیر دفاع

ملی شدم و آنچه را که آن روز رأی دادم بموضع اجرا گذاشتم.

۱۳ اظهار فرمودند که بنده دو نفر از وکلای مجلس را توقیف کرده‌ام، یعنی دستور توقیف آن را داده‌ام. به کرات

عرض کردم من به هیچ وجه من الوجوه چنین دستوری نداده‌ام. وقتی که خبر رسید که آقای دکتر بسفاتی و... [دکتر

مصدق از سرهنگ بزرگمهر سؤال کرد: «یکی دیگر کی بود؟ سرهنگ بزرگمهر جواب داد: «علی زهری.» بله آقای

زهری را توقیف کرده‌اند دکتر بقاتی تحت تعقیب بود. دادسرا حکم تعقیب داده بود. زهری هیچ موردی نداشت.

بلافاصله بنده دستور آزادی ایشان را داده‌ام. در این باب چیزی عرض نمی‌کنم.

۱۴ از بیانات آن مرد چنین مستفاد شد که بنده دستخط اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را از نظر انجام

سه موضوعی که در ماده ۳۱۷ قانون دادرسی ارثی بوده است اجرا نکرده‌ام. یعنی اجرا نکرده‌ام که یا اساس حکومت را بهم بزنم یا اساس وراثت تخت و تاج را بهم بزنم و یا مردم را تحریر کنم که مسلح بشوند برضد شاهنشاه. بنده عرض کردم که دو موضوع اولی بکلی منتفی است؛ یکی برهم زدن اساس حکومت و دیگری وراثت تخت و تاج. این دو را من پشت قرآن نوشتم و به‌اعلیحضرت هدیه کردم. عملاً هم منتفی است. هر کس بخواهد اساس سلطنت را بهم بزند، باید نظری داشته باشد؛ یا خودش بخواهد رئیس جمهور بشود و یا دیگری را برای همین کار در نظر بگیرد که آن هم قبلاً گفته شد چنین نظری نیست. پس این هم منتفی است.

به‌آن قسمت سوم هم من هیچ وقت سابقه هرج و مرج خواهی و آشوب طلبی نداشتم که مردم را تحریر بمسلسل شدن برضد حکومت کنم مگر آنکه گفته باشند برای چه کسی می‌خواهم اساس حکومت را برهم بزنم و برای چه سلسله‌ای اساس وراثت تخت و تاج را برهم بزنم. پس وقتی چنین هدفی در کار نیست، ما کار بمجهول مطلق نداریم که برای سه موضوع مندرج در ماده ۳۱۷ یک عملیات لغو و بی‌فایده‌ای بنماییم. این ترسناک است که ما می‌خواهیم این کار را بکنیم. اما ترس خود من؛ البته من هم ترس داشتم و بی‌فکر که نبودم و بی‌کار نشسته بودم. دستخط را آوردند و رسید دادم. رسید دادم که دلیل موافقت نیست. رسید ندادم که اجرا کنم. رسید دادم که به‌بند رسیده. بعد فکر کردم که چطور می‌توانم این را اجرا کنم. اینجا یکی از دلایل عدم اجرا اصول قانون اساسی است که می‌دانم حضرت آقای رئیس دادگاه از پس این اصول را شنیده‌اند حاضر نیستند که بنده آنها را عرض کنم. فقط عرض می‌کنم که واضعین قانون اساسی در دنیا هیچ وقت به‌شرح و بسط قائل نمی‌شوند. اصول قانون اساسی ما که اقتباس از قوانین اروپا است خیلی خلاصه نوشته شده. مثلاً عزل و نصب و زرا به‌موجب فرمان پادشاه است. اگر غیر از این بود آن وقت لازم می‌آمد که هر وقت یکی از اصول قانون اساسی یا مقتضیات موافقت نکند فوراً مجلس مؤسسان تشکیل بدهند و قانون اساسی را عرض کنند. اینکه به‌ایجاد مؤسسان قناعت کرده‌اند. برای این است که این اصول در هر زمانی قابل اجرا باشد، یعنی به اصطلاح فرانسویها «ریزیمه» نباشد؛ «سوپس» داشته باشد. در این قانون اساسی ما هم که تفسیر قوانین شرح و تفسیر قوانین از وظایف مجلس شورای ملی شناخته شده، این همین نظر است که اگر اختلافی در فهم یکی از اصول قانون اساسی یا قانون عادی و معمولی پیدا شود، توسل به مجلس پیدا کنند و از مجلس بخواهند که این فصلی را که به‌ایجاز و اختصار قناعت کرده تفسیر و شرح بدهند.

بنده اینجا لازم است عرض کنم که در همان دوره دوم تقنینیه که هنوز وزرا با مردم این مملکت عادت به اجرای اصول قانون اساسی نکرده بودند، مرحوم نایب‌السلطنه ناصرالملک یک تظلی در مقابل هیئت وزیران و جماعتی از مدعوین راجع به همین اصول کرده است. (دکتر مصدق از روی یک نسخه چاپی قدیمی چنین خوانند):

می‌گوید: تعیین رؤسای اجرائیه یعنی وزرا اگرچه صورتاً تعیین رئیس الوزرا فقط با پادشاه است ولی چون وزراء مستول مجلس هستند و به‌عدم رضایت و اعتماد مجلس باید حقاً عزل شوند چنانکه در اغلب ممالک مشروطه رسم است. برای اینکه این مواقع مملکت دچار بحران وزرا نشود، لابد پادشاه باید در تعیین رئیس‌الوزرا از اکثریت مجلس استعراج نموده رأی اکثریت را منظور دارد.

این بیان را ناصرالملک در دوره دوم برای هیئت وزیران و عده‌ای از رجال که در مجلس دعوت شده بودند کرده است. این هم شرحی است که به مجلس نوشته شده است:

گرچه اینجانب را کمال ابدواری و حسن ظن به اطلاعات نمایندگان محترم حاصل است و آنچه

ذکر می‌کنم بر سمیل ذکر قواعد است ولی چون مشروطیت در مملکت ما جدیداً ولاده است نگاهداری و پرستاری آن تا موقع تکمیل فوای طبیعی خود شبان کمال دقت و احتیاط است و غالب ملت را به تریبات آن و قوف کامل حاصل نیست چنانکه مکرر به تحقیق رسیده حدود و تکالیف مسئولیت قوه مجریه و مقننه کردار غیر مرعی مانده حتی در تغییر معانی قانون اساسی نیز اختلاف به میان آمده. از آن جمله در مسئله مهمی مثل نیابت سلطنت یا اینکه هیچ مسئولیت و اختیاری را دارا نیست و تمام اختیارات و مسئولیت مابین پارلمان و وزرا است معذک دیده شده که در چنین امر واضحی نیز اختلاف آرا مشهود گردید.

اصل ۲۶ می‌گوید عزل و نصب وزرا بموجب فرمان شاه است و هیچ از رئیس الوزرا صحبت نمی‌کنند. البته کسی که نخست‌وزیر می‌شود وزرای خود را خود تعیین می‌کند و پیشنهاد می‌کند. بموجب فرمان همایونی آنها وزیر می‌شوند. راجع به نصب خود نخست‌وزیر سوابق آنچه را که به عرض دادگاه رسید یکی رأی تمایل مجلس نسبت به آقای حکیمی. خود بنده وقتی که در مجلس خواستند رأی تمایل بگیرند من کاندیدا نبودم. تعارفی بمن کردند. من هم فوراً «پس» را از سر هوا گرفتم. کاندیدای نخست‌وزیری کسی نبود که همان وقت در دربار بود و وقتی که رئیس مجلس می‌روند به عرض شاهنشاه برسانند که رأی تمایل به من داده شده آن شخصی مأمور از دربار به خانه خود رفت.

پس این راجع به نصب نخست‌وزیری من، خود آقای قوام وقتی آمده با رأی تمایل بمجلس آمد. یعنی یک عده از نمایندگان موافقت کردند بدون انجام مراسم معموله رفتند نسبت به او رأی تمایل دادند. یک عده‌ای هم که مخالف بودند نرفتند. اختلاف از آنجا در گرفت. باز نسبت به خود من مجلس رأی تمایل داد. به عرض شاهنشاه رسید. فرمان انتصاب من صادر گردید. در تمام دوره مشروطیت راجع به عزل دو سابقه هست که همه را عرض می‌کنم که دادگاه روشن شود: یکی سابقه کابینه مرحوم مصمصام السلطنه. مرحوم مصمصام السلطنه نخست‌وزیر شد... [در این هنگام دکتر مهدق با تبسم به سرتیپ بختیار عضو دادگاه گفتند: «آقا، ببخشید اگر من چیزی عرض می‌کنم.»] زمینه طوری حاضر شده بود که مرحوم مصمصام السلطنه را تا افتتاح دوره چهارم رئیس الوزرا بمانند. یعنی مرحوم مستوفی الممالک بمواسطه یک توهین بسیار شدیدی که یکی از روزنامه‌ها به ایشان کرده بود می‌خواستند آن روزنامه را توقیف کنند. خود بنده بودم. مرحوم سردار اسعد به ایشان گفت: «شأن شما نیست که یک روزنامه را توقیف کنید.» بالاخر همه روزنامه‌ها آن وقت بد می‌نوشتند. هیئت دولت همه روزنامه‌ها را توقیف کرد. عصر آن روز آقای حاج مخبر السلطنه وزیر کشور بودند بمن پیش ایشان نشسته بودم. پیشخدمت آمد در گوش او گفت: «صبا مدیر روزنامه شماره صبح می‌گوید من حروف روزنامه‌ام چیده شده. اجازه دهید فقط این شماره منتشر شود.» ولی اجازه نداد. مرحوم مصمصام السلطنه رئیس الوزرا شد. گفت چه بکنیم دولت ایشان بماند؟ ایشان تصمیم گرفتند حکومت نظامی برقرار کنند. دیگر صدا از کسی در نیامد: نه روزنامه نه دیگری. تا اینکه سیاست خارجی این طور اقتضا می‌کرد قنار به احمدشاه سپاورد که وثوق الدوله رئیس الوزرا بشود. و از این پیشامد که دانسته یا ندانسته شده بود استفاده کامل بکنند و شاه دستخط عزل مصمصام السلطنه را صادر کنند. مصمصام السلطنه هم تا دوره چهارم گفت: «من نخست‌وزیر قانونی هستم.» مثل بنده. حال به ایشان گوش ندادند. بماند.

این سابقه را ما در تمام دوره مشروطیت داشتیم. یک سابقه دیگر این بود که مرحوم احمدشاه بمجلس تلگراف

کرد؛ سردار سپه را عزل کردم. مجلس قبول نکرد و گفت شاه حق عزل نخست‌وزیر را ندارد. خود من یکی از آن کسانی بودم که رفتیم به یومهن اعلی‌حضرت را آوردیم به سعدآباد. به آن تلگراف هم ترتیب اثر داده شد و اجرا نگردید. عزل نخست‌وزیر با مجلس شورای ملی است. برای اینکه اگر پادشاه مملکت نخست‌وزیری را معزول بکند و نخست‌وزیر دیگری را بیاورد، تمام اعمال و نیک و بد آن نخست‌وزیر را مردم به گردن پادشاه می‌گذارند. این مسئله برخلاف اصل مصونیت شاه و غیر مسئول بودن شاه است. چرا سلطنت مشروطه را موروثی کرده‌اند؟ برای چه؟ مگر ملل دیگر دیوانه بودند که بیایند سلطنت را موروثی کنند و آن وقت از آن شاه یک فرزند نااهل به وجود بیاید و روی سلطنت موروثی برود روی تخت جلوس کند و هر کاری می‌خواهد بکند؟ فلسفه اصل موروثی بودن از این نظر است که شاه مسئولیت ندارد. شاه در هیچ کاری دخالت نمی‌کند. برای اینکه همیشه باقی و پایدار بماند. والا می‌گفتند: «خوب هر کسی که خوب است می‌آیم برای سلطنت انتخاب می‌کنیم.» این نیست. دلیل موروثی بودن این است که شاه در کاری دخالت نمی‌کند. می‌گویند بسیار خوب اعقاب این پادشاه به فرض اینکه بد باشند و ناسخلف باشند مسئولیتی ندارند ملت می‌خواهد نیاید. چون در کارها دخالت نمی‌کند قائم مقام پادشاه بشود. در تمام دوره مشروطیت وزراء هر وقت که نتوانستند با سیاست خارجی کار کنند و مشکلاتی داشته‌اند، خودشان استعفا داده‌اند. البته وقتی که نخست‌وزیری استعفا دهد، همه وزراء دیگر وزیر نیستند و شاه باید بر طبق رأی مجلس نخست‌وزیر آتی را معلوم نماید. سابقه دیگری هم هست که مضمحک است که وقتی مرحوم رزم‌آرا باید حتماً نخست‌وزیر شود منظور که نخست‌وزیر بود راضی نبود. روز جمعه‌ای منصور به سعدآباد رفت و نخست‌وزیری را با سفارت دم معامله کرد. البته او را راضی کردند. بنده را هم اگر راضی کرده بودند و یک چیزی بمن می‌دادند این حرفها بیش نمی‌آمد. [دکتر مصدق جمله آخر را با ترست و حالت خاصی ادا کرد و در حالی که می‌خندید متوجه رئیس دادگاه بود.]

راجع به دستخط شاه، یکی قانون اساسی است که اصول باید با هم اجرا بشود یعنی مجلسین باید وزیر را عزل بکنند؛ دیگر روی سابقه که به عرض رسید. یک سابقه فقط سابقه کابینه و سرف الدوله که روی سیاست خارجی آمد. نخست‌وزیر شد به منظور بستن قرارداد و قرارداد را هم بست؛ اما یک سابقه غلطی که نمی‌تواند مدرک و مبتنی کار مملکت باشد. خوب در زمان جنگ در تمام اروپا وضعیت قانون اساسی متزلزل است، یک مطالبه‌ای پنده کرده‌ام راجع به همین عزل و نصب وزراء در بلژیک. وقتی که پادشاه بلژیک می‌رود در لندن و می‌خواهد کابینه تشکیل بدهد آن کسی که نخست‌وزیر شده خودش ورقه خودش را امضا می‌کند.

دیگر اینکه صلاح مملکت، من نظرم این بود که با دولت انگلیس قبلاً قضیه غرامت حل بشود عهدنامه اصولی برای روابط دولتی تنظیم بشود که در آینه به هیچ وجه اختلافی بین دولتی واقع نشود؛ آن وقت روابط ایران با آن دولت تجدید بشود. این عرض را امروز نمی‌کنم. در موقع صلاحیت هم همین عرض را کردم. این کار نشد. اگر من بودم، من غیر از آن نمی‌کردم و این کار که شده برخلاف مصالح مملکت شده است. در این باب بیش از این عرض ندارم. حالا جوابهای آن مرد را عرض کردم. اگر حالا آقا فرمایشی دارید بفرمایید تا عرض کنم.

ساعت ۱۲/۴۵ بعدازظهر جلسه تعطیل شد و دنباله آن به ساعت ۲ بعدازظهر مرکول گردید



دنباله جلسه صبح در ساعت ۴ بعدازظهر ادامه یافت.

رئیس؛ تیمسار دادستانی، مطالبی دارید بیان فرمایید.

مرتیب آرزو ده: اینجانب قبل از ظهر به عرض رسانیدم که دیگر به هیچ وجه عرضی ندارم. موجب بیان قبیل از ظهر این بود که به عقیده اینجانب تیمسار سر تیپ ریاحی آخرین حرفی را که باید بزنند اظهار داشتند. از روز اول می دانستم که آقای دکتر مصدق هیچ دفاع موجهی ندارند که روی کیفرخواست بنمایند مگر اینکه به محاشیه بپردازند؛ و به نظر اینجانب تمام آن حواشی مؤثره مجرمیت است. بهر حال همان طور که عرض کردم. در صورت تصویب ریاست دادگاه اعلام خواهم نمود که متهمین به عنوان آخرین دفاع هر بیانی دارند ایراد کنند تا به این دادرسی پایان داده شود. عرضی ندارم.

رئیس: به آقایان دکتر مصدق و سر تیپ ریاحی اخطار می شود هر بیانی دارند به عنوان آخرین دفاع ایراد نمایند. دکتر مصدق: بر طبق ماده ۱۹۴ قانون دادرسی و کیفر ارتش متهم می تواند آنچه را که برای مدافعه مفید می داند در هر موقع اظهار کند. اگر این ماده مربوط به قانون دادرسی ارتش هست. پس متوط کردن دفاع متهم فقط بموقایع روزهای آخر مرداد روی چه مدرک و از روی چه نظر است؟ چه شد که در موقع ایراد به عدم صلاحیت به من اجازه دادید که نسبت به روزهای غیر از آخر مرداد هم مطالبی عرض بکنم ولی در ماهیت هر وقت خواسته ام مطالبی برای تصویر ذهن دادگاه اظهار کنم اجازه داده نشده و مسجور شده ام یک عده از اوراق پادداشت خود را کنار بگذارم؟ در صورتی که دادگاه هر قدر بیشتر از متهم و از مطلعین تحقیقات کند بهتر مطلب روشن می شود.

در نظر دارند که وقتی جناب آقای مهندس رضوی نایب رئیس مجلس سابق شورای ملی در این دادگاه اظهار نمود که «مادر زندگانی سیاسی خودمان فقط یک جنایت کرده ایم و آن این بود که با شرکت غاصب سابق نفت جنوب مرد و مردانه مبارزه کرده ایم.» آن مرد بلافاصله گفت امروز هم از تحریک دست بر نمی داریم. من در مقام دفاع از مهندس رضوی نیستم. چون به عنوان مطلع نباید در دادگاه توقف کند و باید برود و در انتظار مکافات کارهای خود باشد. اکنون عرض می کنم به من که نخست وزیر این مملکت بودم و می خواهید تکلیفم را معلوم کنید. آیا اجازه می دهید آخرین دفاع خود را بکنم؟ دفاع من پیش از یک ساعت طول نخواهد کشید. برای دادگاهی که پیش از یکصد ساعت وقت صرف نموده، یک ساعت تضييع وقت چیزی نیست. چنانچه اجازه فرمایید، از خود دفاع می کنم و دفاع من مربوط به روزهای آخر مرداد نخواهد بود.

اعمال یک نخست وزیر اعمال سیاسی بوده و محاکمه او هم یک محاکمه سیاسی است که نباید نظریات خود را به طور آزاد اظهار نسایم و از حقی که قانون داده محروم نشوم و دیگر بیگانه‌ای به واسطه اینکه نتواند از خود دفاع کند گناهکار نشود. چنانچه ریاست محترم دادگاه اجازه فرمایند که آخرین دفاع خود را آزاد بکنم. بر حکمی که از دادگاه صادر شود گذشته از اینکه دادگاه صلاحیت ندارد آن حکم در دنیا بی ارزش است. اکنون لازم است عرض کنم که این محاکمه را هر کس تشکیل داده برخلاف مصالح شاهنشاه و برخلاف مصالح مملکت است. برخلاف مصالح شاهنشاه برای اینکه مطالبی در این دادگاه گفته شد که اگر گفته نمی شد بهتر بود. چنانچه مقصود خارج شدن من از کار و آسین دولت فعلی روی کار بود، مقصود به عمل آمده بود و محاکمه ضرورت نداشت. برخلاف مصالح مملکت است برای اینکه در هر کجا افسران در راه آزادی و استقلال کشور خود جهاد می کنند و در این راه مفسد چنان می سپارند، اکنون خادمین وطن در دادگاه نظامی محاکمه و محکوم می شوند و از بین می روند. تنها کسی که از این محاکمه استفاده می کند دکتر محمد مصدق است و پس، این هم خواست خداست. چه از این خوبتر که من در راه ایران عزیز زجر بکنم، و چه از این بالاتر که من در دنیا مظلوم معرفی شوم و چه افتخاری [دکتر مصدق جملات خود را با گریه و ناله و ناله

شده بیان می‌گردد از این بالاتر که با رأی این دادگاه از بین بردم؟ سیدالشهدا علیه السلام فرموده: هرقتی انسان برای مرگ آفریده شده، با شمشیر بمرگ برسد ارزنده‌تر است.»

اکنون به مقام ریاست دادگاه [همچنان با گریه] عرض می‌کنم که اگر اجازه می‌دهید که من یک مطلب خود را عرض کنم - البته مربوط به آن زمان نیست - باید بگویم که چرا این وضع پیش آمده است. اجازه می‌دهید، عرض می‌کنم، یک ساعت هم بیشتر وقت دادگاه را توضیح نمی‌کنم. اجازه هم نمی‌دهید، من از خود دفاعی نکرده‌ام. دادگاه هم هر رأی می‌دهد صادر کند و تکلیف مرا معلوم کند. [دکتر مصدق تا آخرین کلمه سخنش می‌گردد. در پایانه اشک خود را با دستمال خشک کرد و در برابر ریاست دادگاه ساکت نشست.]

رئیس: محدودیتی دادگاه برای شما را نداشته است جز اینکه تذکر داده از تکرار مطالب و حکایات خارج از موضوع خودداری نمایید. یقیناً خوب توجه نموده‌اید که این دادگاه برای دادرسی عملیات نخست‌وزیر وقت تشکیل شده است. دادگاه کاملاً رعایت مقررات و قانون را نموده و باز خواهد نمود. اینک می‌توانید به آزادی آخرین دفاع خود را آنچه مربوط به رد کیفرخواست است تا هر زمان که وقت لازم داشته باشید به عمل بیاورید. به هیچ وجه ممانعتی نشده و نخواهد شد. لازم است راجع به موضوعی که درباره آقای مهتدی رضوی اظهار داشتید متذکر شوم دادگاه ایشان را به عنوان مطلع خواسته بود تا آن اندازه که جهت روشن شدن ذهن دادگاه لازم بوده شنیده و سپس از آن لازم نبوده. اکنون به آخرین دفاع خود بپردازید.

دکتر مصدق: بنده آدم بی‌سوادی هستم. درست متوجه نیستم راجع به کیفرخواست چه باید عرض بکنم و چه بگویم که من دستخط اغلب حضرات همایون شاهنشاهی را به چه دلیل اجرا نکرده‌ام. البته این یک سابقه تاریخی دارد که آن تاریخ را باید عرض کنم. بنده چیزی نمی‌گویم که کسی نشنیده باشد. عرض کردم چیزی که داوران محترم نشنیده‌اند، نمی‌گویم و یک ساعت هم بیشتر وقت نمی‌خواهم. برای اینکه در وسط کار هم جلوگیری کنید و باز بعد اجازه بدهید صحبت کنم مانعی ندارد. [طلعت حضار].

رئیس: چنانچه تذکر داده شد، به آخرین دفاع بپردازید و یقین است آنچه خارج از موضوع باشد تأثیری در کار دادرسی شما نخواهد داشت. و نیز چنانچه مطالبی برخلاف مصالح کشور و قانون اساسی و دیانت اسلام گفته شود، جلوگیری خواهد شد.

دکتر مصدق: ملتزم هستم چنین کاری نکنم آقا من کمی خلاف قانون اساسی و مذهب حرف زده‌ام؟ [در این وقت که دکتر مصدق قصد داشت لایحه آخرین دفاعش را بخواند، منشی دادگاه گفت: «باین را که می‌خوانید لایحه است.» دکتر مصدق جواب داد: «لایحه نیست! شبه لایحه است و شما لطفاً یادداشت فرمایید.»]

در دوره دیکتاتوری احتیاج به توسعه اختیارات شاه نبود، چون در آن رژیم هیچ کس قادر نبود حرفی بزند و سخنی اظهار نماید؛ چنانچه احتیاج به وضع قانون بود در مجلس شورای ملی بدون تأخیر می‌گشت. ولی بعد از سقوط دیکتاتوری، اقتداری که پادشاه داشت تدریجاً از بین می‌رفت. در دوره سیزدهم تقییه چونکه تمام نمایندگان آن از انتخابندگان دوره دیکتاتوری [بودند] و متفقین هم تازه وارد این مملکت شده بودند، حسن اطاعت در آنها بیشتر محسوس بود. ولی در دوره چهاردهم تقییه که انتخابات طهران نسبتاً آزاد بود این حسن اطاعت در مجلس کمتر دیده می‌شد و امور بر طبق نظریات بعضی اشخاص نمی‌گشت و آنها که از قدرت پادشاه استیصال می‌کردند راضی

نمی‌شدند که از قدرتش چیزی کاسته شود و برای تقویت پادشاه بعضی راه‌حل‌هایی در نظر گرفتند:
 اول - اینکه مجلس سنا که از اعیان و اشراف مملکت تشکیل می‌شود و نصف نمایندگان آن را هم پادشاه معین می‌کند و از اول مشروطیت هیچ‌گاه تشکیل نشده بود به وجود آید تا هرگاه مجلس شورای ملی تصمیمی اتخاذ نمود که موافق با سیاست آن اشخاص نبود مجلس سنا بتواند آن را جبران کند.

دوم - چنین صلاح دانستند که یک مجلس مؤسسانی هم تشکیل شود و در اصل چهل و هشتم قانون اساسی تجدیدنظر کند و به پادشاه حق بدهد [که] هر وقت خواست یک یا هر دو مجلسین را منحل کند و دلیل انحلال هم در فرمان انتخابات مجلس بعد ذکر شود. و این یک تهدیدی باشد که اگر پادشاه به انجام کاری اشاره نمود، نمایندگان تمرّد نکند و بدانند که تمرّد آنها سبب خواهد شد که پادشاه مجلس را منحل کند و تمام زحماتی که برای استفاده از یک دوره نمایندگی متحمل شده‌اند از بین خواهد رفت.

سوم - مجلس مؤسسان فقط به تجدیدنظر در اصل چهل و هشتم قناعت نشود و اجازه داد که بلافاصله بعد از افتتاح دوره شانزدهم تقنینیه مجلس شانزدهم با مجلس سنا یک مجلس مؤسسان سومی تشکیل دهند و در بعضی از اصول قانون اساسی تجدیدنظر کنند و یک اصل دیگری هم به قانون اساسی بیفزایند که بر طبق آن پادشاه با هر قانونی که از مجلسین بگذرد و موافقت نکند از حق و تو استفاده نماید یعنی آن قانون را توشیح نکند و نتیجه این بشود که آن قانون بلااثر شود. که چند روز قبل از افتتاح مجلس شانزدهم که من به نمایندگی در آن مجلس از طرف اهالی طهران مفتخر شده بودم به پیشگاه ملوکانه تشریف حاصل کرده و درخواست نمودم که در تشکیل مجلس مؤسسان سوم چندی تأخیر فرمایند و بمورد اجابت رسید و پس از چند روز که از افتتاح دوره شانزدهم گذشت خواستند مجلس مؤسسان را دعوت کنند، چون مدتی که در ظرفه آن می‌بایست تشکیل شود منقضی شده بود مؤسسان تشکیل نشد. و یکی از روزها که شرفیاب شدم فرمودند تو می‌دانستی و این کار را کردی. در صورتی که من به هیچ وجه اصل چهل و هشتم جدید را مطالعه نکرده بودم. و هر چه بود این کار به نفع مملکت گذشت.

در اواسط دوره شانزدهم تقنینیه ماده واحده راجع به ملی شدن نفت از مجلس گذشت. پس از آن مجلس شورای ملی کمیسیون نفت را که مرکب از هجده نفر نمایندگان آن دوره بود مأمور کرد که مواد اجرائیه ماده واحده را نیز تهیه و تقدیم مجلس کنند. اشخاص مخالف با ملی شدن صنعت نفت می‌خواستند قبل از اینکه ماده اجرائیه به تصویب مجلس برسد، دولت آقای حسین علاء استعفا دهد و شخص مهسودی را روی کار بیاورند که تمام کارهای راجع به ملی شدن نفت را از بین ببرد و ختمی کند. اینجانب به محض اطلاع از این تصمیم ماده واحده را از تصویب کمیسیون نفت گنجانیدم ولی قبل از اینکه در مجلس تصویب شود دولت علاء استعفا داد و نظر اعلیحضرت این بود که شخص مهسود دولت را تشکیل دهد و مخصوصاً همان ساعتی که مجلس رأی تمایل می‌داد شخص مهسود در پیشگاه همایونی بود برای اینکه و کلا در رأی تمایل تکلیف خود را بدانند. ولی مجلس شورای ملی و مجلس سنا هر دو به من رأی دادند و آن کار تشد و من دولت را تشکیل ندادم تا ماده پیشنهادی کمیسیون

نفت از تصویب مجلس گذشت.

بعضی اشخاص می‌خواستند که دولت اینجانب هرچه زودتر سقوط کند و چنین تصور می‌کردند که بدو جهت عمر دولت اینجانب زیاد نخواهد بود.

اول - اینکه بدون عواید نفت دولت نمی‌تواند مدت زیادی دوام کند.

دوم - دولت ایران مجبور خواهد شد که در مراجع بین‌المللی حساس‌تر شود و جواب بدهد. بمحض اینکه در آن مراجع شکست خورد قهراً افکار عامه ایران با او مخالف می‌شوند و بالتبیین از بین می‌رود. و این کار شد و نتیجه معکوس داد. در شورای امنیت دولت ایران غالب شد و در دیوان بین‌المللی دادگستری هم طرف را محکوم نمود. و چون بعضی اشخاص دیدند اگر بدولت مجال داده شود تدریجاً وضعیت اقتصادی ایران طوری خواهد شد که بدون عواید نفت هم کنار مسکلت بگذرد. هم‌چنان که قرونی مسکلت بدون عواید نفت خود را اداره می‌کرد.

اینجانب نمی‌خواهم عرض کنم که عواید نفت خدمت بزرگی به اوضاع اقتصادی مملکت و بالا بردن سطح زندگی مردم نمی‌کند بلکه می‌خواهم این را عرض کنم که عواید نفت وقتی برای ما مفید است که آزادی و استقلال ما از بین نرود، یعنی مملکت را با عواید نفت معامله نکنیم. معروفه است که شخصی خواست غلام سیاهی را بخرد. به او گفت قیمت تو چند است؟ غلام گفت هزار دینار. خریدار داد و او را خرید. پس از آن گفت اَلْعَبْدُ وَمَا فِي بَيْتِهِ كَانُوا لِمَوْلَا. برای ما چه فایده‌ای متصور است از اینکه از عواید نفت چیزی بماند برسد و آن را هم بتوانیم به میل و اراده خود مصرف نماییم؟ من به کرات گفتم که یک خانه خراب که مالک بتواند از حق مالکیت خود استفاده کند به از تصویری است که در آن سگنی کنند ولی نتوانند در خانه دخل و تصرفی بنمایند.

بعضی اشخاص چنین تصور می‌کرده‌اند که اگر ما خود را از عواید نفت مستثنی کنیم دول دیگر هم برای رسیدن به آزادی و استقلال به ما تاسی می‌کنند و در نتیجه آنها از عواید نفت و از دخالت در امور آن دول محروم می‌شوند. در مورد ایران سمجیز حد نظر بود.

۱) از نظر اقتصادی - اگر دولت ایران می‌توانست به نهضت ملی خود ادامه دهد، سایر کشورهای نفت‌خیز هم تدریجاً از آن درس می‌گرفتند و این کار برای دولی که از نفت آنها استفاده می‌کنند ضرر داشت و آنها مجبور بودند که قضیه را با ما حل کنند.

۲) از طریق سوق الجیشی - عقیده من این بود که ما عملاً جزو بلوک غربی هستیم ولی رسماً نباشیم بهتر است. از نظر وضعیت جغرافیایی مصلحت ایران در این است که بیطرفی خود را حفظ کند چونکه قبل از وقوع یک جنگ احتمالی بلوک غربی نمی‌تواند با ایران هیچگونه کمک افراد نظامی بکند. چنانچه جنگی روی داد و خواستند بیطرفی ایران را نقض کنند، آن وقت به ما کمک کنند. در این صورت چه قبل از وقوع جنگ ما جزو بلوک غربی باشیم چه بعد از اعلان جنگ هر دو مساوی است. اگر حمله‌ای به ما نشد بیطرفی ایران هم در صلاح خود اوست و هم در صلاح بلوک شرق و غرب هر دو. و بعد از جنگ هم هر یک از دو بلوک که فایده شوند می‌خواهند دنیا را تحت تسلط خود قرار دهند و به آزادی و استقلال هیچ یک از ملل و قس نمی‌نهند و برای آن احترامی قایل نمی‌شوند. بلوک شرق و غرب به منافع و مصلحت ملل کوچک توجهی ندارند و تا هر مالک ضعیف

افرادی برای ادامه جنگ یافت شود دست از جنگ بر نمی‌دارند تا به مقصود خود برسند یعنی یا فاتح شوند و یا قطعاً شکست بخورند. خلاصه اینکه اگر جنگی در گرفت هر یک از دو بلوک که فاتح شوند دول کوچک را تحت نفوذ خود قرار می‌دهند و فقط قایده‌ای که از بیطرفی عاید می‌شود حفظ نفوس و جلوگیری از عواقب و غمی است که در هر جا جنگ روی داده آنجا با خاک زیر و زبر شده است.

۳) تجدید روابط بعد از انعقاد قراردادی که بشود حقوق و وظایف دولتی را معلوم کند یعنی اصولی برای روابط آئینه دولتی تدوین شود که طرفین آن اصول را رعایت کنند و تمام اختلافات ناشیه از ملی شدن صنعت نفت و تأدیة غرامت به کلی حل شود. نتیجه تجدید روابط بدون انعقاد قرارداد این است که دولت انگلیس تدریجاً همان وضعیت سابق را به وسیله دولتهایی که خود روی کار می‌آورد در ایران برقرار کند.

پس تمام اینها ایجاب می‌کند که دولت اینجانب سقوط کند و چون از طریق مجلس این کار عملی نبود قضیه نهم اسفند پیش آمد ولی نتیجه نداد. در مجلس شورای ملی هم بین نمایندگان موافق دولت اختلاف افتاد و ممکن بود در آئینه نزدیکی بعضی از نمایندگان موافق نیز از موافقت با دولت عدول کنند. مجلس از بین رفت. پس یگانه علاج این بود که دستخطی صادر و به طسوری که همه می‌دانند ابلاغ شود.

اکنون باز در مقام آخرین دفاع بر می‌آیم و عرض می‌کنم که بر طبق موااسق عهده شده، هیچ نخست‌وزیری با حضور مجلس بدون استیضاح و رأی عدم اعتماد مجلس از کار برکنار نشده و یک ساعت بعد از نصف شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ که دستخط شاهنشاه ابلاغ شد بنابر هر یک از دو قول یعنی موافقین و مخالفین با فرمانموم، مجلس شورای ملی وجود داشته است و اینجانب چه از نظر قانون چه از نظر صلاح مملکت نتوانستم که دست از کار بکنم و می‌خواستم قضیه نفت را که بسیاری تشنه حل آن بودند شرافتمندانه حل کنم و به فرض اینکه نمی‌خواستند قرارداد شرافتمندانه‌ای با دولت اینجانب منعقد کنند و وضعیات اقتصادی مملکت طوری شود که بدون عواید نفت مملکت بتواند روی پای خود بایستد و آزادی و استقلال که برای هر فرد یا مملکت یک قضیه حیاتی است از بین نرود. و اجماع به اینکه موارد دیگر مذکوره در کیفرخواست منطبق با ماده ۳۱۷ نیست مشروحاً به عرض دادگاه رسیده است به این معنا که هیچ یک از عملیات اینجانب به منظور یکی از سه موضوع مندرج در ماده ۳۱۷ نبوده است.

آری تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کرده‌ام و بساط استعمار و اعتعال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم‌ترین امپراطوریهای جهان را از این مملکت برچیده‌ام و پنجه در پنجه مخوف‌ترین سازمانهای استعماری و جاسوسی بین‌المللی درآکنده‌ام و به قیمت از بین رفتن خود و خانواده‌ام و به قیمت جان و عرض و مالم خداوند مرا توفیق عطا فرمود تا با همت و اراده مردم آزاده این مملکت بساط این دستگاه وحشت‌انگیز را در نوردم. من طی این همه فشار و ناملایمات، این همه تهدید و تضییقات از علت اساسی و اصلی گرفتاری خود غافل نیستم و به خوبی می‌دانم که سرنوشت من باید مایه عبرت مردانی شود که ممکن است در آئینه در سراسر

خاورمیانه در صدد گسیختن زنجیر بندگی و بردگی استعمار برآیند.

روز نهم اسفند سال قبل طناب را که برای انداختن به گردن من آورده بودند همه دیدند. آن روز هم اگر موفق می‌شدند می‌گفتند مردان مسلمان وطن پرست شاهدوست سزای یک مرد خائنی را کف دوش گذاشتند.

من می‌خواهم از افتخاری که نصیب آن مرد شده یعنی توانسته است متهم لجوج و عنود ردیف یک را که برای اولین بار از روی لجاج و خیره سری به چنگ با استعمار برخواسته روی کرسی جرم و جنایت نشانیده استفاده کنم و شاید برای آخرین بار در زندگی خود ملت رشید ایران را از حقایق این نیرد وحشت‌انگیز مطلع سازم و مزده بدهم:

مصطفی‌سی را وعده داد اظلاف حسق گمر بسمیری نو نسیرد این ورق

حیات و عرض و مال و موجودیت مسن و امثال مسن در پسر ابر حیات و استقلال و عظمت و سرافرازی میلیونها ایرانی و نسلهای متوالی این ملت کوچک‌ترین ارزشی ندارد و از آنچه برایم پیش آورده اند هیچ تأسّف ندارم و یقین دارم وظیفه تاریخی خود را تا سرحد امکان انجام داده‌ام. من به حس و عیان می‌بینم که این نهال برومند در خلال تمام مشقت‌هایی که امروز گریبان همه را گرفته به ثمر رسیده است و خواهد رسید. عمر من و شما و هر کس چند صیاحی دهر و یا زود به پاسبان می‌رسد. ولی آنچه می‌ماند حیات و سرافرازی یک ملت مظلوم و ستمدیده است. آن مرد گفت که من و اقدامات دو قسم سبب شد که آبروی ایران و ایرانیان در انظار خارجیان ریخته شود و لابد الآن که من و همفکران و همکاران مرا به نام مجرم و جانی و خائن می‌نامند و روی کرسی اتهام من نشانند آبروی ریخته شده باز می‌گردد. آن مرد باید بداند که اقداماتش برای بازگشت حیثیت از دست رفته در انظار جهانیان کافی نیست و باید صبر کند تا پس از افتتاح مجدد سفارت و کنسولگری‌هایی که بسته شده و پس از استقرار مجدد کمیانی سابق نفت جنوب به همان لباسی یا به لباس یک کمیانی بین‌المللی آنوقت ادعا کند که لکه ننگ ملی شدن صنعت نفت و ملی شدن شیلات و... از دامان او و حمایتش زدوده شده است. چون از مقدمات کار و طرز تعقیب و جریان دادرسی معلوم است که در گوشه زندان خواهم مرد و این صدا و حرارت را که همیشه در خیر مردم به کار برده‌ام خاموش خواهند کرد و دیگر جز این لحظه نمی‌توانم با هموطنان عزیز صحبت کنم. از مردم رشید و عزیز ایران سرود و زن تودیع می‌کنم و تأکید می‌نمایم که در راه پرافتخاری که قدم برداشته‌اند از هیچ حاذقه‌ای نهراسند و یقین بدانند که خدا بار و مددکار آنها خواهد بود.

رئیس: تمام شد؟

دکتر مصدق: بله، بله؛ تمام شد.

رئیس: جلسه را ختم می‌کنم و جلسه‌ای فردا ساعت هشتونیم خواهد بود.

خواستنی

(۱) منظور سیدضیاءالدین طباطبایی معروف است. وی در دربار شرقیاب بود تا بلافاصله پس از رأی نمایندگان مجلس فرمان بگیرد. این مسئله را خسرو قشقایی نماینده مجلس پوسیده دکتر عبدالله مصطفی به گوشش دکتر مصدق رسانده بود.

جلسه سی و پنجم

سی و پنجمین جلسه دایر سی که به علت کسالت سرلشکر مقبل در روز یکشنبه ۲۹ آذر ۱۳۳۲ تشکیل شده بود، در ساعت ۱۰/۱۵ صبح دوشنبه ۳۰ آذر تشکیل یافت. پس از اعلام رسمیت جلسه، رئیس دادگاه اظهار داشت: تیمسار سرتیپ ریاحی، فرمایشی دارید یا خیر؟ یعنی برای آخرین دفاع، خودتان صحبت می‌کنید یا آقایان وکلای مدافع؟

سرتیپ ریاحی: با اجازه تیمسار ریاست محترم دادگاه، قسمتی از آخرین دفاع به وسیله وکلای مدافع به عرض خواهد رسید و قسمتی هم به وسیله خود اینجانب اگر اجازه می‌فرمایید بیان شود.
نیس: بفرمایید.

سرلشکر میرجلالی: به نام خداوند بخشنده مهربان، حوادث و جریانات سیاسی بعد از جنگ دوم جهانی همیشه هدفش برهم زدن ارتش بوده تا کشور را دستخوش افکار پلید خود نماید. موقعیت و استقلال کشور متکی به سازمان ارتش است، و بک نظر: سازمان ارتش در زمان اعلیحضرت فقید این نکته را ثابت می‌کند. ارتش نوین ایران از ۱۳۰۰ با تجمع سازمانهای مختلفی تشکیل و با سرپرستی شاهنشاهی توانا و ایجاد دانشکده‌های نظامی و دانشگاه و صدها مراکز تعلیماتی پا به شاهراه ترقی نهاده برای بی‌نیازی این ارتش و تهیه مهمات و سلاح همی مردانه گماشت. این پیشرفتها باعث اعجاب دوست و دشمن واقع شده و خارجیان با نظری نوسین آمیز به این سازمانها می‌نگریستند. هنگام عروسی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی محمدرشاه پهلوی ژنرال ویگان فرانسوی برای شرکت در جشن عروسی به ایران آمد. شنیدم که وی گفته بود: «دو چیز جلب نظر مرا نموده: یکی ارتش جوان ایران، و دیگری جوانان پرشور و پرغروری که ذخیره ارتش و موجب افتخار کشور شما خواهد شد. شما می‌توانید با این ارتش وحدت کشور را تأمین و مرزهای آن را نگهداری نمایید.»

اعلیحضرت رضاشاه فقید در تمام شئون این کشور اصلاحات عمیق و مؤثری نمود، امنیت و آرامش را در تمام فلات ایران بدون استثنا بگسترانید. فرهنگ و بهداشت را توسعه دادند. در قسمت‌های کشاورزی و راهسازی قدمهای سریع و بزرگ بلندی برداشته شد. همه چیز رو به تکامل می‌رفت. امروز آنچه در کشور دیده می‌شود، همه یادگار دوران با عظمت او می‌شود. هیچ وقت کشور ما دارای چنین مرکزینی نبوده است. در تمام این تحولات و در تمام دوران ۲۰ ساله ارتش ایران نقش برجسته‌ای را به عهده داشته است. مرکزیت و فداکاری در ارتش و ایجاد نظم و امنیت به وسیله این دستگاه ارتش محیطی برای کار و فرهنگ به وجود آورده است و دسته‌بندی و سیاست جرنل خودنمایی در ارتش را ندارد. سر موفقیت در این تحولات بزرگ جلوگیری از اعمال نفوذ بود.

سرتیپ ریاحی یکی از فرزندان ارتش است. سرنوشتش به دست شاهنشاه است و در این دادگاه با قلبی اسپنوار

قرار گرفته است. بیائید به کوری چشم خائنین که ناپیدی ارتش را در مفر خود می‌روانند، نعت تأمیر کبیرخواست دادستان قرار نگرفته سیاست روز را در نظر گرفته و بگذارید مرتب ریاحی به موازات دوستان خود جان خود را در راه اعلیحضرت و ارتش نثار کند. هیئت محترم دادگاه توجه کنید سر بازی فداکار و بی‌گناه در جلوی شما قرار گرفته است. او پای بند به تعهدات اخلاقی خود می‌باشد و فدایی شاه و ارتش است. از کیفیت کاری بی‌خبر است و خود را همیشه برگزیده اعلیحضرت همایونی دانسته است. در این دقائق حساس با انگاه به توجهات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از محضر دادگاه محترم تقاضا می‌نمایم که خدای شاه و وجدان را در نظر آورده برائت تیمسار مرتبب نظی ریاحی را اعلام و تمام افسران را مرهون خود سازند.

سرهنگ شاهقلی: با کمال احترام به عرض دادستان معظم می‌رساند: بعد از بیاناتی که تیمسار ریاحی موکل محترم اینجانب در جلسه قبل بیان فرمودند و در واقع سر نوشت خود را تسلیم دادگاه محترم نمودند، همان‌طور که دادستان محترم بیان داشتند قاعدتاً دادرسی پایان یافته بود. ولی از لحاظ اینکه نکته‌ای نگفته نمانده باشد: دادستان محترم بر حسب اشاره ریاست معظم دادگاه خلاصه‌ای از مطالب کبیرخواست را به‌طور فهرست به عرض رسانده‌اند و کلامی مدافع نیز برای آنکه آن مطالب کبیرخواست که قبل از آخرین دفاع به عرض دادستان رسیده غلط آن نیز به عرض رسیده باشد، به همان ترتیب خلاصه مواردی را که عدم تطابق اتهام انسابی را به موکل محترم استدلال می‌نماید به عرض دادستان معظم می‌رساند.

در ماده ۲۰۳ قانون دادرسی و کبیر ارتش نکته قابل توجهی است که قبل از صدور رأی دادستان در عین حالی که آزاد در اظهار عقیده هستند و مستقل می‌باشند، ولی بایستی خدا و شاه و قانون و عدالت را در مد نظر داشته باشند در همین ماده از همین بیان نکته قابل توجه این است که یک دادرسی در حین قضاوت متراشماً چهار نکته را در نظر دارد: خدا را در نظر دارد، برای آنکه از حقیقت نباید منحرف شود و مرکز حق و حقیقت همان خداوند که مبنای فیض قیاض است، می‌باشد. شاهنشاه و قانون را در نظر دارد، زیرا هیچ جامعه بدون قانون نمی‌تواند استقرار یابد و عظمت مقام شاهنشاه نیز در اثر حفظ همان قانون است. عدالت را در مد نظر دارد، زیرا به هر ذی‌حقی حقش باید داده شود. تشخیص حق و پیدا کردن آن به قدری مشکل است که حتی در همین قانون دادرسی از ابتدا الی انتها کلمه مجرم ذکر نشده است تا زمانی که بازرس، دادستان ارتش، عناصر تحقیقی مشغول تحقیق هستند. منتهی موقعی که به دادگاه وارد می‌شود منتهی است. بعد از دادگاه بدوی هم منتهی است. در دادگاه تجدید نظر هم منتهی است (عین قانون است). موقعی که به فرجام می‌رود، «محکوم» نوشته شده نه «مجرم» و اگر در فرجام حکم شکسته شد، به دادگاه بعدی رفته، باز منتهی است. بعد از آنکه مراحل قطعی را طی کرد و خاتمه یافت، باز محکوم است. چنانچه ماده ۳۷۹ در باره اعاده دادرسی هم می‌گوید: «تجدید نظر به نفع شخص محکوم در خواست شود نه مجرم». «فرق بین محکوم و مجرم این است که مجرم کسی است که حقیقتاً جرمی را مرتکب شده، ولی محکوم کسی است که یک هیئت قضایی او را مرتکب آن جرم می‌دانند نه آنکه واقعاً او مجرم باشد. حتی در همین ماده ۳۷۹ نوشته شده است که ممکن است کسی محکوم به قتل کسی شود و بعد معلوم شود که مقتول زنده است. خود قانونگذار پیش‌بینی نموده که تمام دستگاههای قضایی دنیا کافی برای اینکه ما مطمئن شویم که به حقیقت رسیده‌ایم نیست.

این عرایض برای این بود که عظمت مقام قضاوت تا به این حد است که منتهی حتی آخرین مرحله هم به نام محکوم نامیده می‌شود. حقیقت تعریف بسیاری دارد و کتب بسیاری در تعریف او نوشته‌اند. آنچه مسلم است این است که انسان با تمام حوادث و اشیای بیرون از ذات خودش ارتباطی دارد که این ارتباط لازم زندگی اوست. از این ارتباط در

ذات انسان انعکاساتی به وجود می‌آید که به نام «نصو» نامیده می‌شود. اگر این تصورات که در ذهن ما موجود است یا حقایقی که خارج از ذهن ماست کاملاً منطبق بود حقیقت است. ولی اگر یک مورد بود که انطباق نداشت، حقیقت از بین رفته است. در علوم حاضر کشف حقایق از نظر علمی بسیار مورد توجه قرار گرفته است. در علوم تحقیقی روشهایی موجود است که مطابق آن روشها مانند لابراتوارها می‌توانیم به حقیقت اشیاء پی ببریم. در امور اجتماعی هم علمای امروزه رابطه علت و معلولی را قائل شده‌اند و در اثر کشف همین روابط علوم اجتماعی به وجود می‌آید. در حقوق و تضاد عین همین ترفیقات حاصل شده است. وقتی ما عملی را مشاهده می‌کنیم، باید آن را تجزیه و تحلیل کنیم. سپس تضاد نماییم که آیا جرم است یا غیر و بعد با کدام ماده انطباق دارد. هر عملی به یکی از سه صورت ممکن است باشد: اول آن است که این عمل مربوط به ذات خود انسان باشد. اعمال ذاتی قابل تفکیک نیستند، مثل اعمال جنون‌آمیز شخص مجنون در حال جنون که قابل تفکیک از شخص مجنون نیست و اگر تفکیک شد مجنون نمی‌شود. قانون این امور را جرم ندانسته است. دوم اعمال تصادفی است. تصادف موقعی است که اراده شخص مجری در آن دخالت ندارد و نظم هم ندارد. مثلاً اگر یک مرتبه انسان پولی پیدا کند، تصادف کرده. ولی اگر هر روز در محل و ساعت معین پولی مشاهده کند، آن را متوط به اراده دیگری می‌دانند. ما در حین عبور مسکن است تصادف کنیم و نشسته مغازه‌ای را در اثر زمین خوردن بشکنیم. زیان وارده را می‌دهیم. ولی اگر مستعداً بشکنیم، جرم است. نوع سوم اعمال ما این است که آن عمل از روی اراده واقع شده باشد و آن اراده آزاد باشد نه مجبور. اراده‌ای که تحت این امر قانونی است، اراده فاعل نیست، اراده آمر است. اراده‌ای که در اثر لزوم اضطرار امنیت پیش آمده، اراده الزامی است. مثل اینکه افرادی که در جنگ شرکت می‌کنند و به عمل و اراده می‌جنگند و قتل و ضرب را به دیگری وارد می‌کنند این هم ارادی است، ولی یک الزام قانونی دارد. حال ما باید اول عمل را مشاهده کنیم. بعد ارادی بودن آن را اثبات نماییم. سپس اگر جرم بود، ماده قانونی پیدا کنیم. به همین جهت است که برای هر جرمی سه عنصر لازم است: عنصر مادی که عین عمل است؛ عنصر معنوی که اراده آمر عمل است؛ عنصر قانونی که ماده قانون است. نه آنکه یک ماده قانون را در نظر بگیریم و بعد بگوییم که اگر فرضاً فلان فرضی را درباره آمر نکنیم، ماده قانون ناقص می‌شود.

دادستان محترم در ضمن همین خلاصه بیانات که جلسه قبل فرمودند، اشاره فرمودند که اتهام بر هم زدن اساس مملکت بدون هوای مسلح قابل فرض نیست. این عنوان مثل آن است که چون ما چنین ماده‌ای را بخواهیم به متهم انتصاب دهیم، لازمه این انتصاب وجود قوای مسلح است. در حالی که عکس عمل باید انجام شود. یعنی اعمال واقع شده با کدام ماده تطبیق می‌کند. اعمالی را که نسبت داده‌اند هفت ماده است:

اول اینکه ایشان تا آخرین لحظه در سر پست خود به شرح کیفر خواست بوده‌اند. البته ریاست ستاد ارتش انتصابشان به موجب فرمان، انفصالشان هم به موجب فرمان اعلیحضرت همایونی بوده. اولش در اسفندماه و انتهایش در ۲۸ مرداد بوده. نه قبل از حکم انتصاب ایشان می‌توانند دخالت کنند نه قبل از انفصال می‌توانند پست خود را ترک کنند.

دوم، توقیف بسیار نصیری نوشته شده. این موضوع توضیح مختصری دارد و آن این است که مبحثی در حقوق هست به نام تجدید صحنه جرم، برای همین موضوع در زمان اعلیحضرت فقید ضمن بنای همین دادگستری پیش‌بینی‌هایی شد که حتی در مورد قتل اجساد مقتولین از مدتها نگاهداری شود تا در موقع تضاد عیناً مشاهده شود و صحنه جرم تکرار شود تا دادستان بهتر تضاد نماید. ریاست ستاد ارتش مأمور حفظ انتظامات ارتش و مأمور

جلوگیری از متلاشی نشدن ارتش است. از مدتها قبل نوشته می شود و گفته می شود که واقعه ای در شرف وقوع است. این اطلاعات از طریق عوامل اطلاعاتی ستاد جمع آوری می شود. مقام وزارت دفاع ملی وقت این انتشارات را تأیید می کند و برای حفظ خود و خانواده اش دستور صریح صادر می کند. با داشتن چنین اطلاعات روزنامه ها هم در چهار پنج روز قبل انتشاراتی می دهند تصادفی می نماید و آن این است که امریه ای را حامل امریه در ساعت غیر عادی ابلاغ می کند. این تصادف با تصادفات قبلی برای هر رئیس ستادی که باشد در ابلاغ دستور توقیف آیاتر دبدی باقی می گذارد؟ ناچار دستور توقیف را اجرا می کند تا تحقیق بعدی قضیه را روشن سازد. پس توقیف سرنسیب نصیری بنا به این جریان است و نه یا جریانی که ایشان مبنیاً بنا بر مقصود دیگری انجام دهند.

سوم و چهارم و پنجم، دستوراتی به واحدها صادر شده. قابل توجه این نکته است که آیا ستاد ارتش مبتکران این دستورات را صادر نموده و یا پاسخ سوالی است که از واحد به عمل آمده؛ و همچنین در موقتی که فرضاً به شیراز جواب داده می شد آیا سواد آن به تمام واحدها ابلاغ شده و یا فقط به شیراز جواب داده شده؟ راجع به سرود در سبنا چرا فرمانده یک واحدی سؤال می کند در حالی که این روش در کشور سابقه طولانی دارد و نحوه عمل روشن بوده؟ یا علت سؤال این بود که موقعیت آن منطقه حساس بوده. فرمانده واحد ملاحظه می کند که اگر شدت عمل به خرج دهد، ممکن است منشعبتر بشود؛ و اگر آزد گذارد مخالف مقررات سابق است. ناچار سؤال می کنند. پس سؤال آن واحد روی سوء نیت و دستور ستاد ارتش هم نیست و بنا به سابقه موجود است. ریاست دادگناه و دادستان هر دو در مورد صلاحیت نکته ای درباره ستاد ارتش فرمودند و آن این بود که ستاد گزارش فرماندهان را به عرض مقام فرماندهی کل قوا می رساند و دستور را ابلاغ می کند. اعلیحضرت همایونی از اردیبهشت به بعد بنا به مصالح کشور تصویب فرمودند که کلیه گزارشات به عرض وزیر دفاع ملی وقت برسد. عیناً همین جریان واقع می شود. سؤال واحد به عرض می رسد و جواب ابلاغ می شود. ملاحظه می شود در هیچ مقام سوء نیتی وجود نداشته؛ زیرا اگر سوء نیتی بود، لازم بود از ستاد ارتش ابتدا پدساکن ابلاغ شود و یا آن دستور به تمام واحدها ابلاغ شود.

راجع به مجسمه ها یک امر روشنی وجود داشت که در اطلاق ریاست ستاد ارتش دو مجسمه اعلیحضرت رضاشاه فقید و اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی وجود دارد که حالا هم باقی است و همیشه هم باقی خواهد بود. اگر ستاد ارتش چنین نظری را داشت، چه اشکالی داشت که آن دو مجسمه را هم بردارد؟ همچنین مجسمه باشگاه افسران که عیناً شاهد مثال قوی است که وقتی از خارج به فساد اهانت وارد شدند، با تیر اندازی مواجه و متفرق شدند. استنادی که در کیفرخواست ذکر شده، اصولاً روی سوء نیت نیست؛ روی ابتکار شخص رئیس ستاد ارتش هم نیست. دلایلی وجود دارد که عکس آن را ثابت می کند، یعنی اگر رئیس ستاد قصد برهم زدن اساس حکومت را داشته باشد و قصد نفوق عناصر افراطی را داشته باشد، این امور نباید انجام شود؛ اول، اخراج همین عناصر از واحدهای ارتش چه در ایام گذشته و چه حال؛ دوم، کنفرانس فرماندهان واحدهای مرکز که مرتباً قبل از این ایام و در همین ایام برای مبارزه با عناصر افراطی تشکیل می شده و حتی مطالب این کنفرانسها در روزنامه های ارگان عناصر افراطی هم به منظور تهدید درج شده است. ابلاغ دستورات به واحدهای شمال که مدارک آن موجود است و چون دستورات محرمانه است آن را نمی خوانیم.

[سرلشکر شاهعلی مدارک محرمانه را تقدیم مقام ریاست دادگاه کرد.]

طرخهایی که برای سازمان فعلی ارتش تهیه شده و فعلاً طرحهایی که در ستاد ارتش موجود است در همان طرحها به موقع اجرا گذارده می شود، بهترین دلیل است که قصد بهم پاشیدن و خراب کردن ارتش در میان نبوده، حتی

در مورد همان خلع سلاخی که ذکر شده از افراد وظیفه‌گارد سلطنتی به عمل آید، قابل توجه است که آن افراد و آن سلاح در اختیار چه شخصی بوده است. تیسار داستان که سمت فرماندهی آن یادگان را داشتند و قابل تصور نیست که ایشان نظری جز خدمتگزاری به اعلیحضرت همایونی داشته باشند.

اما موضوع دادرسی ارتش که اشاره شده برای از بین رفتن انضباط ارتش است، دو موضوع قابل توجه است: اول اینکه این دادرسی ارتش اصلاحاتی که شد به مفهوم آزمایش در اصلاح قوانین به عمل آمد. هیچ کدام از اشخاصی که مأمور اصلاح شدند نظر سوشی نداشتند، زیرا ریاست آن را کسی داشت که از خدامین این کشور بود که به شاه دوستی معروف بود. جناب آقای دکتر سجادی که به سمت وزیر مشاور هم فعلاً معلوم شد، اعضای آن هم افراد خوب ارتش بودند، مثل تیسار علوی مقدم، تیسار و قاف، تیسار سالم. پس چنین سازمانی نمی‌تواند به منظور تخریب ارتش باشد. ولی از لحاظ اینکه هر قانونی ممکن است دارای نواقصی باشد، قانون اختیارات هم به همین منظور بود. ریاست ستاد ارتش وقت در همان ایام موصوف که معروف است قصد برهم زدن اساس ارتش را داشته، چنین گزارش می‌دهد:

[عین گزارش که مربوط به قانون دادرسی ارتش بود و از طرف ریاست ستاد ارتش به دستهای از آن اعتراض شده بود و همچنین متذکر گردیده بود که اجرای این قانون امر فرماندهی و روح انضباط را در ارتش مختل خواهد کرد. قرائت گردید.]

این گزارش که تقدیم می‌گردد، از چند نظر قابل توجه است. اول از این نظر که موکل محترم در تاریخ مسیحین گزارش خود را داده است. دادرسان محترم از نظر دوم توجه فرمایند که ممکن است بین دو مقام نیابتی برای از بین بردن ارتش باشد و چنین گزارشی هم داده شده. در همان ایام موصوف در ذیل این گزارش دستور داده شد که کمیون تشکیل شود و در روز ۲۶ با حضور جناب آقای دکتر سجادی که فعلاً وزیر مشاور دولت هستند تشکیل شد. ولی جلسات بعد تشکیل نشده. پس ملاحظه می‌شود که در هیچ‌یک از مراحل قصد سوشی و نیت سوشی در بین نبوده است. با این عرایض، ماده ۳۱۷ بخصوص قابل توجه است. این از آن جهت است که در ماده ۳۱۷ باید به هر منتهی در عمل حتماً نسبت داده شود، زیرا چهار جرم در آن نوشته شده و باید حتماً هر کسی دو جرم آن را مرتکب شده باشد. [ماده ۳۱۷ قرائت شد.]

در منطبق معنی است بدنام «منطوق و مفهوم». ما از عبارات وقتی می‌گوییم منطوق یعنی عین عبارت؛ مفهوم موقی است که مطلبی مفهوم بشود بدون اینکه گفته شود. تفاوت این ماده در این است که اگر منظور برهم زدن اساس حکومت بود در ماده ۸۲ قانون مجازات عمومی عین آن نوشته شده بود. [ماده ۸۲ قرائت شد.]

برای اینکه مطلب روشنتر شود همین مواد در [قانون تشکیل] دادگاه فرمانداری نظامی نکرار شد، یعنی اگر موقی شهر در حال حکومت نظامی باشد مطابق بند یک از ماده ۲۰ طرز تشکیل دادگاههای نظامی ضدیت بسا سلطنت در صلاحیت آنها است؛ اقدام سلطانه بر ضد سلطنت، تبلیغ برای این جرمها هم در صلاحیت آنهاست. پس ملاحظه می‌شود اولاً از لحاظ انطباق اعمال تیسار سرنیب ریاحی با ماده موصوف رابطه‌ای وجود نداشته؛ و ثانیاً خود ماده سوء قصد هم در این جا دخالتی ندارد. فقط یک نکته باقی است و آن این است که برای عزل و نصب نخست‌وزیر و همچنین مقام فرماندهی کل قوا هم وجود رئیس ستاد ارتش ابتدا مؤثر نیست تا تصور رود که برای شرکت در طغیان به فرض محال هر دو نفر متهم مذکوره در کفر خواست اصیل شناخته شوند. زیرا جناب آقای دکتر مصدق در ضمن